

شرح و تفسیر

عیوب پنهان

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه‌اش اشاره به نکته مهمی کرده می‌فرماید: «عیب تو (از چشم‌ها) پنهان است تا وقتی دنیا به تو اقبال دارد» (عَيْبُكَ مَسْهُورٌ مَا أَسْعَدَكَ جَدُّكَ).

«جَدُّ» در لغت معانی زیادی دارد از جمله: عظمت، که آیه شریفه ﴿إِنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا﴾ به آن ناظر است و به معنای بهره، نصیب، نعمت و بخت. در جمله بالا اشاره به همان بهره و نصیب دنیوی است که گاهی از آن به بخت و شانس تعبیر می‌شود.

امام در واقع در این عبارت کوتاه به چند نکته اشاره فرموده است: نخست هنگامی که دنیا به کسی اقبال کند تمام عیوب او را به فراموشی می‌سپارند، بلکه گاهی عیب را حُسن معرفی می‌کنند و به عکس، هنگامی که دنیا به کسی پشت کند صفات برجسته او را نادیده می‌گیرند، بلکه گاهی عیب می‌شمرند و این اشتباه بزرگی است که بسیاری از مردم گرفتار آن‌اند. دیگر این‌که انسان باید تنها نگاه به سخنان مردم نکند و بکوشند عیوب خویش را که از چشم آنها به سبب اقبال دنیا پنهان شده، دریابد و نیز محاسن و صفات نیک خود را که به دلیل پشت کردن دنیا به او در نظر مردم ناچیز شمرده می‌شود کم نشمرد.

دیگر این که از زوال نعمت‌ها نگران نشود شاید خداوند می‌خواهد بدین وسیله عیوب او را روشن سازد تا برای برطرف کردن آن بکوشد که این خود نعمتی از سوی پروردگار محسوب می‌شود.

این گفتار حکیمانه امام پیام دیگری نیز دارد و آن این که به هنگام اقبال دنیا به انسان، مغرور نشود و خود را بری از عیوب نداند، چرا که مردم عیوب او را نادیده می‌گیرند و ای بسا از وی چنان تمجید کنند که سبب غرور او گردد.

شبهه این گفتار سخن حکیمانه‌ای است که در حکمت نهم آمده بود که امام فرموده بود: *«إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ وَإِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ»*؛ هنگامی که دنیا به کسی روی آورد نیکی‌های دیگران را به او عاریت می‌دهد و هنگامی که دنیا به کسی پشت کند نیکی‌های خودش را نیز از او سلب می‌نماید).

در زبان عرب - و احتمالاً زبان‌های دیگر - نیز ضرب‌المثل‌های جالبی در این زمینه آمده است از جمله در یک ضرب‌المثل عربی می‌خوانیم: *«إِذَا أَقْبَلَ الْبَيْحُتُ لِبَاضَتِ الدُّجَاجَةِ عَلَى الْوَتْدِ، وَإِذَا أَدْبَرَ الْبَيْحُتُ أَسْعَرَ الْهَآوْنَ فِي الشَّمْسِ»*؛ هنگامی که دنیا به انسان اقبال کند مرغ روی نوک میخ تخم می‌گذارد و هنگامی که دنیا به انسان پشت کند هاون در برابر آفتاب آتش می‌گیرد.^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۸۱.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ.

امام علیؑ فرمود:

شایسته ترین مردم به عفو، قادر ترین آنها به مجازات است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب نه‌ایه الادب این جمله حکمت آمیز به همین صورت آمده است؛ ولی بعد از آن حکمت یازدهم را که قبلاً گذشت با تفاوتی نقل می‌کند و از مجموع آن چنین برداشت می‌شود که دسترسی به منبع دیگری غیر از نهج البلاغه داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸).

شرح و تفسیر رابطه عفو و قدرت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود، همان مطلبی را که در حکمت یازدهم آمده بود به شکل دیگر بیان می‌کند و می‌فرماید: «شایسته‌ترین مردم به عفو، قادرترین آنها به مجازات است»؛ (أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ).

می‌دانیم یکی از عوامل ادامه نزاع‌ها و درگیری‌ها که گاه در میان دو قبیله یا فرزندان یک خانواده ده‌ها سال ادامه پیدا می‌کند، روح انتقام‌جویی و عدم گذشت است که هرچه جلوتر می‌رود مانند سیلاب شدیدتر می‌شود در حالی که اگر در همان مراحل آغازین یکی از دو طرف بزرگواری و گذشت کند نزاع برای همیشه پایان می‌یابد.

به علاوه، عفو و گذشت، شخص خطاکار را به تجدید نظر در کار خود و جبران خطا و می‌دارد که برکات آن بر کسی پوشیده نیست.

مطالعه تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و سایر امامان علیهم السلام معصوم نشان می‌دهد که آنها با استفاده از این روش، دشمنان سرسخت را به زانو در آوردند و یا آنها را به دوستان فداکار بدل کردند.

عفو و گذشت عجیب پیامبر در داستان فتح مکه و عفو امیر مؤمنان بعد از پیروزی در جنگ جمل و عفو امام حسن مجتبی در برابر آن مرد شامی و همچنین سایر مواردی که در تاریخ زندگی آن بزرگواران ثبت شده نمونه‌های

روشنی از این معناست.

اما این که می‌فرماید: شایسته ترین مردم به عفو قادرترین آنها بر مجازات است به دلیل این است که هر چه قدرت بر مجازات بیشتر باشد عفو و گذشت اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و هیچ کس نمی‌تواند بگوید این عفو بر اثر ضعف و ناتوانی از مجازات بوده است.

جالب این است که در قرآن مجید آنجا که عفو از قاتل عمد را مطرح می‌کند با تعبیر به «برادر» از او یاد می‌نماید؛ «﴿فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ﴾؛ پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود چیزی به او بخشیده شود (و حکم قصاص او تبدیل به خون‌بها گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند».

در کتاب کنز العمال این حدیث کوتاه و پرمعنا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده: «تَعَاَفُوا تَسْقُطِ الضَّغَائِنُ بَيْنَكُمْ؛ یکدیگر را عفو کنید تا دشمنی‌ها در میان شما از میان برود».^۱

در حدیث دیگری از امام صادق می‌خوانیم: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ مَرْوَةَ تَنَا الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمْنَا؛ ما خاندانی هستیم که شخصیت ما ایجاب می‌کند کسی را که ستمی در حق ما روا داشته عفو کنیم.

در حالات امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام می‌خوانیم که هشام بن اسماعیل (والی مدینه از طرف عبد الملک بن مروان) آن حضرت را زیاد آزار می‌داد ولی هنگامی که «ولید بن عبد الملک» بر سر کار آمد (بر اثر شکایات زیاد مردم) او را عزل کرد و دستور داد او را در برابر مردم حاضر کنند که هر کس از او ستمی دیده انتقام گیرد. او می‌گفت: من بیش از همه از علی بن الحسین بیم دارم (زیرا بیش از همه به او آزار رساندم) امام با یارانش از آنجا می‌گذشت، به آنها سفارش فرموده بود که حتی یک کلمه به او بدگویی نکنند. هنگامی که امام از

۱. کنز العمال مطابق نقل میزان الحکمه، ماده «عفو».

آنجا گذشت «هشام» صدا زد: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَاتِهِ؛ خدا آگاه‌تر است که نبوت (و امامت) را در کدام خاندان قرار دهد».^۱

آیات و روایات اسلامی درباره اهمیت عفو بسیار زیاد است. این سخن را با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم پایان می‌دهیم.

«عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا فَتَعَاَفُوا يُعِزَّكُمْ اللَّهُ؛ بر شما باید به عفو و بخشش، زیرا چیزی جز عزت به انسان نمی‌افزاید، عفو کنید تا خداوند شما را عزت دهد».^۲

بدیهی است - همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شده - دستور عفو شامل کسانی نمی‌شود که از عفو و گذشت سوء استفاده کرده و بر جسارت خود می‌افزایند. آنها را جز کیفر و عقوبت اصلاح نمی‌کند.

۱. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۰۸.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

السَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً، فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَتَذَمُّمٌ.

امام علیؑ فرمود:

سخاوت آن است که ابتدایی (و بدون درخواست) باشد، اما آنچه در برابر تقاضا داده می‌شود یا از روی «حیا» است و یا برای فرار از «مذمت».^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: در تاریخ ابن عساکر این چنین آمده است: به امام عرض کردند: «ما السخاء؟؛ سخاوت چیست؟» در پاسخ فرمود: «مَا كَانَ عَنْهُ ابْتِدَاءٌ وَ أَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَ تَكَرُّمٌ» این سخن را سیوطی در تاریخ الخلفاء از ابن عساکر نقل کرده است. این تفاوت تعبیر با آنچه در نهج البلاغه آمده نشان می‌دهد که ابن عساکر منبعی غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته است. همچنین این کلام حکمت‌آمیز در کتاب أدب الدین و الدنيا مارودی و در کتاب روض الاخبار با تفاوتی که نشان دهنده تعدد منبع است ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹).

شرح و تفسیر سخاوت واقعی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته دقیق و آموزنده‌ای اشاره کرده، می‌فرماید: «سخاوت آن است که ابتدایی (و بدون درخواست) باشد؛ اما آنچه در برابر تقاضا داده می‌شود یا از روی حیاست و یا برای فرار از مذمت»؛ (السَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً، فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَ تَذَمُّمٌ).

سخاوت را این‌گونه تفسیر کرده‌اند: حالت و فضیلتی درونی است که انسان را به بذل مال به مستحقان و نیازمندان بدون عوض وای می‌دارد.

بر این اساس اگر کسی درخواستی کند و از آبروی خود به وسیله درخواست مایه بگذارد، آنچه سخاوتمندانه می‌بخشد در واقع عوض آبروی اوست و به راحتی نمی‌توان نام آن را سخاوت گذاشت و نیز بخشش که پس از درخواست صورت می‌گیرد ممکن است بدین سبب باشد که اگر بخشش نکند، درخواست کننده و یا مردمی که از آن آگاهی می‌یابند او را نکوهش و مذمت کنند، بنابراین بخشش در برابر نجات از مذمت مردم واقع شده است و بدون عوض نیست و به تعبیر عموم مردم برای رودر بایستی است. بنابراین سخاوت خالص و حقیقی آن است که انسان پس از آگاهی بر نیازمندی افراد آبرومند، در حل مشکل آنها به صورت پنهانی بکوشد و نیازی به سؤال نباشد.

قرآن مجید در سوره «بقره» هنگامی که سخن از اهمیت انفاق و آثار و برکات آن به میان می‌آورد بر انفاق به کسانی تأکید می‌کند که روی سؤال ندارند و به دلیل عفت و مناعت طبع مردم آنها را در زمره اغنیا می‌دانند، می‌فرماید: «يَحْسَبُهُمْ

الْجَاهِلُ أَغْيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا»^۱.

درباره اهمیت سخاوت در آیات قرآن و روایات اسلامی بحث‌های زیادی آمده است از جمله در حدیثی از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «السَّخَاءُ خُلُقُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ؛ سخاوت صفت بزر خداست»^۲.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «السَّخَاءُ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ عِمَادُ الْإِيمَانِ وَلَا يَكُونُ مُؤْمِنٌ إِلَّا سَخِيًّا؛ سخاوت از اخلاق پیامبران و ستون ایمان است و هیچ مؤمنی نیست مگر این‌که صاحب سخاوت است»^۳.

بی‌شک، سخاوت هر قدر بیشتر و در مورد مناسب‌تر و بدون هیچ‌گونه عوض مادی و معنوی و کاملاً به صورت ابتدایی باشد پرارزش‌تر است.

این سخن را با حدیثی از کتاب کافی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم، فرمود: گروهی از یمن خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و میان آنها مردی بود در مکالمه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درشت‌گو و سرسخت تا آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد و از شدت غضب عرق در پیشانی او آشکار گشت و چهره در هم کشید و چشم از او برداشت و به زمین نگاه کرد. جبرئیل نازل شد و عرض کرد: پرورگارت به تو درود می‌فرستد و می‌گوید: این مرد سخاوتمندی است که پیوسته اطعام می‌کند. خشم پیامبر صلی الله علیه و آله فرو نشست سر را بلند کرد و فرمود: اگر جبرئیل از سوی خداوند متعال به من خبر نداده بود که تو مرد سخاوتمندی هستی و پیوسته اطعام طعام می‌کنی تو را طرد می‌کردم تا عبرتی برای دیگران باشی. آن مرد گفت: آیا پرورگارت تو سخاوت را دوست دارد؟ پیامبر فرمود: آری. آن مرد شهادتین بر زبان جاری کرد و مسلمان شد و گفت: به خداوندی که تو را به حق مبعوث کرده هرگز کسی را از مالم محروم نساختم»^۴.

۱. بقره، آیه ۲۷۳.

۲. کنز العمال، مطابق نقل میزان الحکمه، ماده سخاء.

۳. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۵، ح ۱۷.

۴. کافی، ج ۴، ص ۳۹، ح ۵.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَا غِنَى كَالْعَقْلِ؛ وَلَا فَقْرٌ كَالْجَهْلِ؛ وَلَا مِيرَاثٌ كَالْأَدَبِ؛
وَلَا ظَهِيرٌ كَالْمُشَاوَرَةِ.

امام علیؑ فرمود:

هیچ ثروت و بی‌نیازی همچون عقل، و هیچ فقری همچون جهل و هیچ میراثی همچون ادب و هیچ پشتیبانی همچون مشورت نیست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که این چهار جمله حکمت آمیز در کتاب تحف العقول به صورت پراکنده ذکر شده، و در بعضی از موارد تفاوت‌هایی دارد (که نشان می‌دهد از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه است) اضافه بر این، همین تعبیرات با مختصر تفاوتی در حکمت ۱۱۳ که از این جمله‌های حکمت‌آمیز نیز مشروح‌تر است به چشم می‌خورد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹).

شرح و تفسیر

چهار جمله پربار

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه و پرمایه خود در ضمن چهار جمله کوتاه به چهار مطلب مهم اشاره کرده، می فرماید:

«هیچ ثروت و بی نیازی چون عقل»؛ (لَا غِنَى كَالْعَقْلِ)؛

«و هیچ فقری همچون جهل»؛ (وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ)؛

«و هیچ میراثی چون ادب»؛ (وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ)؛

«و هیچ پشتیبانی چون مشورت نمی باشد»؛ (وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ).

درباره اهمیت عقل همین بس که اگر عقل و تدبیر باشد همه چیز به دنبال آن خواهد آمد مال و ثروت را با عقل و تدبیر به دست می آورند، مقام و شخصیت نیز زاییده عقل است و آسایش و آرامش و سعادت دو جهان با عقل حاصل می شود.

به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه در قرآن مجید واژه عقل و علم و مشتقات آنها ۸۸۰ مرتبه آمده است و این نشانه اهمیت فوق العاده قرآن و اسلام به مسأله عقل است.^۱

روایات اسلامی نیز درباره اهمیت عقل فوق حد احصا و شمارش است. مرحوم کلینی در جلد اول کافی در کتاب العقل والجهل احادیث بسیار فراوان

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۹.

و پرمایه‌ای درباره اهمیت عقل از پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم السلام نقل کرده است.

ابن ابی‌الحدید بخشی از آن را در شرح خود ذیل همین کلام حکمت‌آمیز از کتاب کامل مبرد نقل کرده از جمله این‌که رسول خدا فرمود: «مَا قَسَمَ لِلْعِبَادِ أَفْضَلُ مِنَ الْعَقْلِ فَنَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ وَفِطْرُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ صَوْمِ الْجَاهِلِ وَإِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُحُوصِ الْجَاهِلِ وَمَا بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَحَتَّى يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ جَمِيعِ أُمَّتِهِ؛ خداوند هیچ نعمتی را برتر از عقل در میان بندگانش تقسیم نکرده است. خواب عاقل از شب زنده‌داری جاهل (و عبادت شبانه او) برتر و روزه نگرفتنش از روزه (مستحبی) جاهل برتر و توقفش از سفر جاهل (برای اطاعت پروردگار یا جهاد) مهم‌تر است و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این‌که عقلش کامل شد و عقل او برتر از عقول تمام امتش بود.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «صَدِيقُ كُلِّ امْرِءٍ عَقْلُهُ وَعَدُوُّهُ جَهْلُهُ؛ دوست هر کس عقل اوست و دشمنش جهل اوست».

در نقطه مقابل عقل جهل و نادانی بدترین فقر و تنگدستی است، زیرا انسان جاهل و نادان هم ثروتش را از دست می‌دهد و هم آبرو و حیثیتش را و در یک کلمه دین و دنیایش را تباه می‌کند.^۱

البته منظور از عقل، همان‌گونه که در روایات اسلامی آمده همان هوش و فراستی است که انسان را به خدا و اطاعت او نزدیک می‌کند و از زشتی‌ها دور می‌سازد. در دنیای دیروز و امروز افراد ظاهراً عاقلی بوده‌اند که سال‌ها بر کشورهایی حکومت کرده‌اند ولی بسیاری از آنها فاقد عقل به معنایی که در بالا آمد بوده‌اند. هوش و ذکاوت آنها نوعی شیطنت بوده است، همان‌گونه که در

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۸۵ به بعد.

حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که بعضی از یاران آن حضرت دربارهٔ عقل از محضرش سؤال کردند فرمود: «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَاکْتَسَبَ بِهِ الْجِنَانُ؛ عقل چیزی است که انسان به وسیلهٔ آن خدا را پرستش می‌کند و بهشت را به دست می‌آورد». راوی عرض کرد می‌گویند معاویه عاقل است؟ فرمود: این نوعی شیطنت شبیه عقل است و عقل نیست.^۱

اما در مورد ادب همین بس که امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیثی که در غررالحکم آمده می‌فرماید: «خَيْرُ مَا وَرَثَ الْاَبَاءُ لِلْاَبْنَاءِ الْاَدَبُ؛ بهترین چیزی که پدران برای فرزندان به ارث می‌گذارند ادب است». و در حدیث دیگری در همان کتاب از آن حضرت می‌خوانیم: «قَلِيلُ الْاَدَبِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ النَّسَبِ؛ کمی ادب بهتر از برجستگی بسیار نسب است».

منظور از ادب حسن معاشرت با مردم و تواضع در برابر خلق و خالق و برخورد پسندیده با همهٔ افراد است.

معنی اصلی واژهٔ ادب دعوت کردن است و از آنجایی که اخلاق نیک و برخورد شایسته مردم را به خوبی‌ها دعوت می‌کند آن را ادب نامیده‌اند.

جمله زیبایی نیز از حکیم ایرانی بزرگمهر در این زمینه نقل شده است که می‌گوید: بهترین میراثی که پدران برای فرزندان گذارده‌اند ادب است، زیرا کسی که دارای ادب باشد به وسیلهٔ آن می‌تواند اموال فراوانی کسب کند؛ ولی اگر پدر مال فراوانی بدون ادب برای فرزند گذاشته باشد فرزند با بی‌ادبی و نادانی همه را تلف کرده و از مال و ادب تهی دست می‌شود.

آنچه امام علیه السلام دربارهٔ مشورت در اینجا بیان فرموده و آن را بهترین پشتیبان شمرده است مطلبی است که به تعبیرات دیگر در سایر سخنان امام علیه السلام وارد شده است.

حقیقت این است که اسلام دین استبداد به رای نیست؛ اسلام می‌گوید: خداوند تمام علم و دانش و عقل را به یک یا چند نفر نداده بلکه در میان بندگان خدا تقسیم کرده است. اگر کسی می‌خواهد به کمال علم و دانش و عقل برسد باید از افکار دیگران استفاده کند و چه بسا یک مشورت، جلوی خطاهای بسیاری را می‌گیرد به خصوص این که کسی که قصد کاری را دارد آنچه را مطابق میل اوست بر غیر آن ترجیح می‌دهد و نمی‌تواند به قضاوت بی‌طرفانه بنشیند و به همین دلیل ممکن است گرفتار اشتباهات وسیعی شود؛ اما افرادی که از محدوده کار او خارجند بهتر و روشن‌تر می‌توانند درباره آن قضاوت و داوری کنند.

همان‌گونه که در روایات متعدد وارد شده باید طرف مشورت عاقل و خداترس و راستگو و رازنگه‌دار و شجاع و خیرخواه باشد تا بتوان از مشورت او بهره گرفت.

درست است که غیر معصومین ممکن است گرفتار خطا شوند؛ ولی ضریب خطا در یک نفر هر قدر باشد در دو نفر نصف می‌شود و در ده نفر به یک دهم می‌رسد و احتمال آن بسیار کمتر می‌شود، از این رو نقل است که مرد عربی می‌گفت: من هرگز مغبون نمی‌شوم مگر این که تمام قبیله من مغبون شوند. به او گفتند: چرا و چگونه؟ گفت: برای اینکه من بدون مشورت آنها کاری انجام نمی‌دهم. اگر همه اشتباه کنند آن‌گاه من هم اشتباه می‌کنم.

شاعر می‌گوید:

مشورت ادراک و هشیاری دهد عقل‌ها مرعقل را یاری دهد
گفت پیغمبر بکن ای رای زن مشورت المُسْتَشَارُ مُؤْتَمَن

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الصَّبْرُ صَبْرَانِ: صَبْرٌ عَلَى مَا تَكَرَّرَ، وَصَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ.

امام علیؑ می فرماید:

صبر بر دو قسم است صبر در برابر انجام کار خوبی که دوست نداری
و صبر بر ترک کار بدی که دوست داری.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله حکمت آمیز و پربار عیناً در غررالحکم آمده ولی در اصول کافی با تفاوت هایی ذکر شده و در تحف العقول نیز مانند غررالحکم آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹).
در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این کلام حکمت آمیز در ضمن وصایای علیؑ به فرزندش «محمد بن حنفیه» آمده و این اضافه را نیز دارد: «وَأَحْسَنُ مِنْهُ الصَّبْرُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - عَلَيْكَ». (تمام نهج البلاغه، ص ۶۹۷).

شرح و تفسیر

دو شاخهٔ مهم صبر

امام در این گفتار حکیمانه، صبر و شکیبایی را بر دو گونه تقسیم می‌کند. می‌فرماید: «صبر بر دو قسم است صبر در برابر انجام کار خوبی که دوست نداری و صبر بر ترک کار بدی که دوست داری»؛ (الصَّبْرُ صَبْرَانِ: صَبْرٌ عَلٰی مَا تَكْرَهُهُ، وَصَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ).

در واقع نوع اول اشاره به صبر در برابر مشکلات عبادت است و نوع دوم اشاره به شکیبایی در مقابل ترک معصیت و آنچه بعضی از شارحان گفته‌اند: نوع اول از نوع دوم سخت‌تر است، گفتار صحیحی به نظر نمی‌رسد، زیرا موارد، کاملاً مختلف است؛ گاه مورد اول مهم‌تر است و گاه مورد دوم تا اطاعت چه اطاعتی باشد و معصیت چه معصیتی.

نیز آنچه بعضی دیگر از آنان گفته‌اند که صبر در این دو مورد از دو مقوله و دو ماهیت است آن هم به نظر درست نمی‌آید، زیرا صبر به معنای کف نفس و خویش‌داری و مقاومت در برابر مشکلات است؛ گاه مشکل انجام طاعتی است و گاه مشکل ترک معصیتی.

بر این پایه پیمودن راه حق و رسیدن به مقام قرب پروردگار و حتی رسیدن به اهداف و مقامات مادی در دنیا راه صاف و همواری نیست. در این راه سنگلاخ‌ها، گردنه‌های صعب العبور، پرتگاه‌ها و حیوانات درنده و دزدان

خطرناک وجود دارد. اگر صبر و مقاومت انسان کم باشد، با برخورد به این موانع از راه می ماند و به مقصد نمی رسد. به همین دلیل صبر و استقامت مهم ترین وسیله پیروزی انسان در دنیا و آخرت است، از این رو قرآن مجید می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»؛ به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خدای یگانه است سپس استقامت ورزیدند فرشتگان بر آنان نازل می شوند و می گویند: نترسید و غمگین مباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است».^۱

بنابراین نزول و حمایت فرشتگان از مؤمنان در درجه اول مشروط به صبر و استقامت است و در جای دیگر، قرآن مجید می گوید: «فرشتگان بر بهشتیان از هر دری وارد می شوند به آنها به خاطر صبر و استقامتشان درود می گویند. چه نیکو است سرانجام آن سرای جاویدان؛ «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ».^۲

۱. فصلت، آیه ۳۰.

۲. رعد، آیه ۲۳ و ۲۴.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنْ؛ وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ.

امام علیؑ فرمود:

بی‌نیازی در غربت وطن است و نیازمندی در وطن غربت!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام نورانی در غررالحکم با تفاوت و اضافاتی نقل شده که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۰).

این سخن، در کتاب تمام نهج البلاغه در لابه‌لای خطبه «وسیله» آمده است (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۴).

شرح و تفسیر دامنه غنا و فقر

امام در این کلام پربارش اشاره به آثار غنا و فقر می‌کند و می‌فرماید: «بی‌نیازی در غربت وطن است و نیازمندی در وطن غربت»؛ (الْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنْ؛ وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ).

وطن جایی است که انسان در آنجا متولد شده و چشم به روی خویشاوندان و بستگان و نزدیکان گشوده و مورد علاقه آنها قرار گرفته و در هر گوشه و کنار، آشنایی دارد و غربت جایی است که انسان نه آشنایی دارد و نه دوست مهربانی و نه یار و مددکاری. امام می‌فرماید: شخص غنی هر جا برود به موجب غنایش پیوندهای محبت را با این و آن برقرار می‌سازد و به سبب بذل و بخشش یاران و مددکارانی پیدا می‌کند؛ ولی شخص فقیر حتی در وطن خویش دوستان و بستگان را از دست می‌دهد و گاه به صورت موجودی فراموش شده در می‌آید. پیام امام در این سخن این است که مؤمنان باید بکوشند و بی‌نیاز شوند و به هنگام غنا و بی‌نیازی از مال و ثروت خویش برای جلب و جذب قلوب و کمک به نیازمندان استفاده کنند، از عواقب فقر بترسند، چرا که فقر مایه ذلت و گناه مطابق بعضی از روایات سبب کفر می‌شود. البته این فقر با فقری که در روایات از آن تعریف شده تفاوت آشکاری دارد؛ فقر ممدوح به معنای «ساده زیستن» و یا «فقر الی الله» است.

در این باره در ذیل حکمت سوم شرح بیشتری داشتیم.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ.

امام علیؑ فرمود:

قناعت مالی است که هرگز تمام نمی‌شود.^۱

سید رضی می‌گوید: این کلام از پیامبر اکرم ﷺ نیز نقل شده است؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَقَدْ رُوِيَ هَذَا الْكَلَامُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که این سخن در موارد متعددی از امیر مؤمنان علیؑ به وسیله کسانی که پیش از سید رضی می‌زیستند نقل شده است و چون عین این عبارت در حکمت ۴۷۵ تکرار خواهد شد نقل منابع را به آنجا موکول کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۰) و در تحف العقول هم این کلام در ضمن خطبه الوسيله نقل شده است. (تحف العقول، ص ۱۰۰).
این سخن حکمت‌آمیز، در کتاب تمام نهج البلاغه در لابه‌لای خطبه «وسيله» آمده است (تمام نهج البلاغه، ص ۱۶۲).

شرح و تفسیر

سرمایه بی پایان

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکمت‌آمیز به اهمیت قناعت اشاره کرده می‌فرماید: «قناعت مالی است که هرگز تمام نمی‌شود»؛ (الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ).

در تعریف قناعت می‌توان گفت: حالتی است که انسان با داشتن آن به حداقل ضروریات زندگی می‌سازد و به دنبال زرق و برق و اضافاتی که فکر و وقت انسان را پیوسته به خود مشغول می‌دارد و آلوده انواع محرمات می‌کند نمی‌رود. داشتن این روحیه به منزله ثروت پایان‌ناپذیر است، چرا که انسان را از تمام ثروت‌های دنیا بی‌نیاز می‌سازد؛ همواره سربلند زندگی می‌کند و با عزت و آبرو ادامه حیات می‌دهد. دست‌نیاز به سوی دیگران دراز نمی‌کند و عمر خود را در مسیر تشریفات و تجملات بر باد نمی‌دهد.

در گفتار حکیمانه ۴۴ که قبلاً گذشت امام علیه السلام در فضیلت قناعت‌پیشگان فرمود: «طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ وَعَمِلَ لِلْحِسَابِ وَقَنِعَ بِالْكَفَافِ؛ خوشا به حال کسی که (پیوسته) به یاد معاد باشد و برای روز حساب عمل کند. به مقدار کفایت قانع گردد و از خدا راضی باشد».

در خطبه ۱۹۲ نیز امام در میان اوصاف انبیا این وصف برجسته را شمرده بود: «مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غَنَى؛ آنها دارای قناعتی بودند که دل‌ها و چشم‌ها را پر از بی‌نیازی می‌کرد».

در بحارالانوار نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: «طَلَبْتُ الْغِنَى فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِالْقَنَاعَةِ عَلَيْكُمْ بِالْقَنَاعَةِ تَسْتَعْنُوا؛ من در جستجوی توانگری برآمدم ولی آن را جز در قناعت نیافتم (زیرا حرص، غالب توانگران را راحت نمی‌گذارد) بنابراین قناعت پیشه کنید تا غنی شوید».^۱

قابل توجه این‌که این گفتار حکیمانه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است همان‌گونه که سید رضی می‌گوید: «وَقَدْ رُويَ هَذَا الْكَلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله». این حدیث را «متقی هندی» در کتاب کنز العمال که از منابع معروف اهل سنت است آورده است.^۲

این نکته نیز حائز اهمیت است که سرچشمه بسیاری از نارضایی‌های مردم و شکایت آنها از وضع زندگی کمبودها و فقر نیست، بلکه گاه می‌بینیم همه چیز دارند اما باز ناله و فریاد می‌کنند. عامل اصلی آن عدم قناعت و توقعات بی‌حد و حساب است و اگر همگی به مقدار نیاز قانع باشند آرامش بی‌مانندی در جامعه حاکم می‌شود و بسیاری از پرونده‌های جنایی و تجاوز بر اموال برچیده خواهد شد و کرامت انسانی و پاکی دامان از گناه فراهم می‌شود.

ابن ابی‌الحدید در اینجا گفتار زیبایی از «سقراط» (سقراط) نقل می‌کند که مردی او را در حال خوردن بعضی از سبزی‌های بیابان دید. به او گفت: اگر در خدمت پادشاه بودی نیاز به خوردن این نداشتی. سقراط گفت: اگر تو نیز این‌گونه غذا می‌خوردی نیازمند نوکری پادشاه نبود. شاعر می‌گوید:

گنج آزادگی و گنج قناعت گنجی است

که به شمشیر میسر نشود سلطان را

۱. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۹۹، ح ۹۱.

۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۸۹، ح ۷۰۸۰.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ.

امام علیؑ فرمود:

مال و ثروت ماده اصلی همه شهوات است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت آمیز به عین همین عبارت در کتاب غررالحکم و مجمع الامثال میدانی و مطالب السؤول آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۰).
در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این کلام حکمت آمیز را ضمن خطبه «وسيله» نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۶۲).

شرح و تفسیر

ریشه اصلی شهوات

امام علیؑ در این کلام کوتاه و پرمایه اشاره به نکته‌ای درباره رابطه ثروت با شهوت کرده می‌فرماید: «مال و ثروت ماده اصلی همه شهوات است»؛ (الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ).

بدیهی است که منظور از شهوت در اینجا هرگونه علاقه مفراط نفسانی و هوس آلود است. اعم از این که مربوط به شهوت جنسی باشد یا مقام یا تشریفات و زرق و برق دنیا و یا انتقام جویی و امثال آن.

این نکته نیز روشن است که برای رسیدن به خواسته‌های نفسانی و هوس‌ها مال نقش اصلی را بازی می‌کند و هر قدر فزونی یابد خطر افتادن در شهوات بیشتر است.

اضافه بر این ثروت مایه غرور است و غرور ریشه اصلی بسیاری از گناهان، به علاوه مال هر چه بیشتر شود انسان را به خود مشغول‌تر می‌سازد و طبعاً از یاد خدا و اطاعت حق باز می‌دارد.

روی این جهات سه گانه می‌توان به عمق کلام امام پی برد.

بدیهی است آنچه امام در این گفتار حکیمانه فرموده هشدار است به غالب مردم که در فزونی مال نکوشند، زیرا خطرات زیادی را به دنبال دارد اما چنان نیست که هر ثروتمندی هواپرست و شهوت پرست باشد. این حکم کلی مانند

احکام دیگری نظیر آن استثنائاتی دارد. گروه زیادی راه قارون را پیمودند و اموالشان مایه غرور و کفرشان شد، جمع اندکی نیز از مال برای رسیدن به مهم‌ترین طاعات الهی بهره گرفتند.

این معنا در آیات مربوط به قارون آمده است: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»؛ در آنچه خدا به تو داده سرای آخرت را بطلب و بهره خویش را از دنیا فراموش مکن و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده (به بندگان خدا) نیکی کن و هرگز در جستجوی فساد در زمین مباش که خدا مفسدان را دوست ندارد.^۱

بر همین اساس است که در بسیاری از آیات قرآن از مال نکوهش شده و در بعضی از آیات از آن مدح و ستایش به عمل آمده و به عنوان خیر (نیکی) از آن یاد شده است.

در آیه ۱۸۰ سوره «بقره» در مورد وصیت می‌فرماید: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا...»؛ کسی که اموالی از خود به یادگار گذاشته است...». و در آیه ۸ سوره «عادیات» در مذمت بعضی از طغیانگران می‌فرماید: «وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ»؛ اموال را بسیار دوست دارند».

در روایات اسلامی نیز آثار این مذمت و مدح درباره اموال فراوان دیده می‌شود که آوردن آنها ما را از شرح این کلام دور می‌کند.

تنها به ذکر این روایات پرمعنا که از ابن عباس نقل شده و قاعدتاً آن را از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) شنیده است قناعت می‌کنیم. او می‌گوید: «إِنَّ أَوَّلَ دَرَاهِمٍ وَدِينَارٍ ضُرِبَ فِي الْأَرْضِ ... أَنْ يُحِبُّوكُمْ»؛ نخستین درهم و دیناری که سکه آن در زمین زده شد شیطان نگاهی به آنها افکند هنگامی که آن را دید

آنها را برگرفت و روی چشم خود گذارد سپس به سینه خود چسباند آن‌گاه فریاد شادی کشید بار دیگر آن را به سینه خود چسباند سپس خطاب به آنها گفت: شما نور چشمان من و میوه دل من هستید هرگاه بنی آدم شما را دوست دارند من به آن قانعم، هر چند بتی را پرستش نکنند (چه بتی بالاتر از شما) برای من همین بس که فرزندان آدم به شما عشق بورزند»^۱.

کوتاه سخن آنکه مال ابزاری است مشترک مانند انرژی اتم که هم می‌توان از آن بمب ویرانگر ساخت و هم به وسیله آن نیروی برق تولید کرد که دنیا را روشن سازد و کارخانه‌ها را به حرکت درآورد، هر چند این نیرو هنگامی که به دست ناصالحان بیفتد غالباً در جنبه‌های ویرانگر به کار گرفته می‌شود.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ حَذَرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که تو را (از چیز خطرناکی) بترساند مانند کسی است که تو را
(به امر خیری) بشارت دهد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسندهٔ مصادر نهج البلاغه مرحوم خطیب می‌گوید این جملهٔ حکمت‌آمیز را طرطوشی در کتاب سراج‌الملوک و آمدی در کتاب غررالحکم آورده، هر چند این دو نویسنده بعد از مرحوم سید رضی می‌زیسته‌اند ولی آمدی چیزی افزون بر آنچه در نهج البلاغه است آورده که نشان می‌دهد از منبع دیگری آن را گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۱).

شرح و تفسیر

هشدارى كه بشارت است!

امام عليه السلام با هشدارى بجا در اين سخن کوتاه و گرانمايه به اهميت هشدارهاى بجا و سودمند پرداخته مى فرمايد: «كسى كه تو را (از امورى كه خطرناك است) بترساند همچون كسى است كه به تو بشارت دهد (به امورى كه مائۀ سرور و خوشحالى است)»؛ (مَنْ حَذَّرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ).

در مصادر نهج البلاغه در ذيل اين حديث شريف افزون بر ذكر مدارك، نکته قابل ملاحظه‌اى آمده كه مى گويد: تحذير شناساندن انسان به چيزى است كه مصلحت او در آن است و زيان و خطر را از او دفع مى كند و اينكه امام مى فرمايد چنين كسى مانند كسى است كه به تو بشارت مى دهد مفهومش اين است كه بايد از اين هشدارها همانگونه خوشحال شوى كه از خبرهاى مسرت‌بخش خوشحال مى شوى و بايد از چنين كسى همانگونه تشكر كنى كه از بشارت‌دهنده تشكر مى كنى، زيرا او اگر خير تو را نمى خواست به تو هشدار نمى داد و از افتادن در شر برحذر نمى داشت.

تحذير به معنای ترساندن و هشدار دادن در برابر خطرات قطعی یا احتمالی است و تبشیر به معنای بشارت دادن در برابر پیروزی‌هاست. از آنجا که پرهیز از خطرات خود یک پیروزی بزرگ است امام مى فرمايد: كسى كه تو را از خطر و ضرر قطعی یا احتمالی برحذر مى دارد مانند كسى است كه تو را بشارت دهد به

اموری که مایه خوشحالی توست.

بنابراین، دوستان خوب کسانی هستند که هم انسان را نسبت به پیروزی‌ها دلگرم سازند و هم نسبت به خطرات آگاه نمایند و این که یکی از حقوق مؤمنان بر یکدیگر نصیحت شمرده شده اشاره به همین‌گونه هشدارهاست، بلکه گاه می‌شود برحذر داشتن و هشدار دادن به خطرهای اثرات مهم‌تری از بشارت‌ها دارد، زیرا بشارت‌دهنده بسیار می‌شود که به کارهای نیک انجام شده و پیروزی‌ها بشارت می‌دهد، بشارتی که تغییری در سرنوشت نخواهد داشت؛ ولی تحذیرکننده همیشه پیش از خطر هشدار می‌دهد و چه بسا سبب برطرف شدن خطرات مهمی می‌گردد.

پیام این گفتار حکیمانه مولا این است که هنگام ترساندن و برحذر داشتن نسبت به خطرات نه تنها ناراحت نشوید، بلکه آن را به منزله یک بشارت برای خود تلقی کنید.

در حدیثی در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که به یکی از یاران خود فرمود: «اتَّبِعْ مَنْ يُبْكِيكَ وَهُوَ لَكَ نَاصِحٌ وَلَا تَتَّبِعْ مَنْ يُضْحِكُكَ وَهُوَ لَكَ غَاشٌّ؛ از کسی پیروی کن که تو را می‌گریاند ولی خیرخواه توست از کسی که تو را می‌خندانند اما به تو دروغ می‌گوید و حقایق را وارونه نشان می‌دهد، پیروی مکن»^۱.



وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

اللِّسَانُ سَبْعٌ، إِنْ خُلِيَ عَنْهُ عَقَرَ.

امام علیؑ می فرماید:

زبان درنده‌ای است که اگر رهایش کنی به تو آسیب می‌رساند و می‌درد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که این جمله حکمت‌آمیز بخشی از وصیتی است که امام برای فرزندش محمد بن حنفیه بیان فرمود و این وصیت را قبل از سید رضی مرحوم شیخ صدوق در بخش نوادر کتاب من لایحضره الفقیه به ضمیمه جمله‌های دیگری آورده است. مرحوم شیخ مفید نیز در کتاب اختصاص آن را از امیرمؤمنان با تفاوتی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۱).

شرح و تفسیر

خطرات زبان

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه خود به خطرات زبان اشاره کرده می‌فرماید: «زبان درنده‌ای است که اگر ره‌ایش کنی به تو آسیب می‌رساند و تو را می‌درد؛ (اللِّسَانُ سَبْعٌ، إِنْ خُلِّيَ عَنْهُ عَقَرَ).»

شک نیست که یکی از بزرگترین افتخارات انسان نطق و بیان است که به وسیله زبان انجام می‌گیرد و به واسطه آن بر تمام جانداران ترجیح دارد به همین دلیل خدا در سوره «الرحمن» که سوره شرح نعمت‌های الهی است بعد از آفرینش انسان به نعمت نطق و بیان اشاره می‌کند و می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» و قسمت عمده علوم و دانش‌ها از طریق زبان از نسلی به نسل بعد منتقل شده و دامنه تمدن انسان را گسترش داده است و اگر زبان نبود انسان همچون حیوانی بود.

نعمت‌ها هر چه بزرگتر باشد چنانچه از آن به‌طرز بدی استفاده شود خطراتش عظیم‌تر است. هیچ عضوی از اعضای انسان به اندازه زبان بی‌قیدوبند خطرناک نیست به طوری که گاه می‌شود یک جمله آتش‌جنگی را می‌افروزد و سبب ریختن خون‌ها و هتک نوامیس و از بین رفتن آرامش و امنیت جامعه می‌گردد، لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم که خداوند زبان را عذابی می‌کند که هیچ یک از اعضای بدن را با آن عذاب نمی‌کند. زبان عرضه می‌دارد

ای پروردگار تو مرا مجازاتی کردی که هیچ چیز را با آن مجازات نکردی خداوند به او می فرماید: «خَرَجَتْ مِنْكَ كَلِمَةٌ فَبَلَغَتْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، فَسَفَكَ بِهَا الدَّمَ الْحَرَامَ وَانْتَهَبَ بِهَا الْمَالَ الْحَرَامَ وَانْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجَ الْحَرَامَ، وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لِأُعَذِّبَنَّكَ بِعَذَابٍ لَا أُعَذِّبُ بِهِ شَيْئاً مِنْ جَوَارِحِكَ؛ سخنی از تو خارج شد و به شرق و غرب زمین رسید و به سبب آن خون بیگناهان ریخته شد و اموال مردم غارت گردید و نوامیس مردم بر باد رفت به عزت و جلالم سوگند تو را مجازاتی می کنم که هیچ یک از اعضا را با آن مجازات نخواهم کرد».^۱

قبلاً نیز گفته ایم که قسمت مهمی از گناهان کبیره و خطرناک (حدود سی گناه) با زبان انجام می شود. زبانی خالی از قید و بند و بدون مانع و قانع در حالی که این زبان می تواند بهترین وسیله خیر و سعادت باشد.

به همین دلیل در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که ابوذر رضی الله عنه می گفت: «يَا مُبْتَغِي الْعِلْمِ إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ خَيْرٍ وَمِفْتَاحُ شَرٍّ فَاخْتِمِ عَلَى لِسَانِكَ كَمَا تَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِكَ وَوَرَقِكَ؛ ای طالب علم این زبان کلید خیر و شر است، بنابراین بر زبانت قفل و بند نه همان گونه که بر درهم و دینارت قفل و بند می نهی».^۲

* * *

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۶.

۲. همان، ص ۱۱۴، ح ۱۰.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ حُلْوَةٌ اللَّبَنَةِ.

امام علیؑ می فرماید:

زن عقربی است که نیش او شیرین است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه سند خاصی غیر از نهج البلاغه برای این کلام حکمت آمیز نقل نشده و در کتاب تمام نهج البلاغه آن را جزء خطبة الوسيلة شمرده است؛ ولی با مراجعه به تحف العقول و کافی که خطبة وسيله را نقل کرده اند این جمله پیدا نشد.

شرح و تفسیر گزیدن شیرین!

امام علیه السلام در این سخن حکیمانه به یکی از ویژگی‌های متضاد زنان اشاره کرده می‌فرماید: «زن عقربی است که نیش زدن او شیرین است»؛ (الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ حُلْوَةٌ اللَّبْسَةِ).

شارحان نهج البلاغه هم در تفسیر این جمله اختلاف فراوان دارند و هم در این‌که آیا نسخه اصلی لُبْسَه است یا لِبْسَه (بر وزن حسبه).

در نسخه محمد عبده لبسه آمده که به معنای معاشرت و ملابست است، بنابراین نسخه، تفسیر جمله بالا چنین است: زن گرچه همچون عقرب گزنده است؛ اما معاشرت با او دارای فواید و برکات و آثار مثبتی است که آن را جبران می‌کند و به دلیل این آثار معاشرت با او مطلوب است. همان‌گونه که قرآن مجید هم به آن اشاره کرده می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا»؛ از آیات خدا این است که برای شما همسرانی از جنس شما آفرید تا در کنار آنها آرامش پیدا کنید» و در جایی دیگر می‌فرماید: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ»؛ زنان برای شما همچون لباس هستند و شما برای آنها همانند لباس (هر دو زینت هم هستید و هر دو سبب حفظ یکدیگر).

ولی در غالب نسخه‌های دیگر مانند نسخه مورد بحث ما «لبسه» آمده است که به معنی نیش زدن است.

در این‌که اگر زن همچون عقرب باشد چگونه نیش زدن او شیرین است شاید

از آن رو که در کنار نیش‌های او نوش‌های فراوانی نیز وجود دارد که نیش‌های او را قابل تحمل بلکه شیرین می‌کند.

با توجه به این که آنچه در مورد عقرب مناسب می‌رسد نیش است نه معاشرت کردن این تفسیر از تفسیر عبده مناسب‌تر است.

در اینجا تفسیر سومی است که مرحوم کمره‌ای آن را در شرح نهج‌البلاغه خود آورده و می‌گوید: منظور از این کلام حکمت‌آمیز این است که به همه مردان و مخصوصاً جوانان هشدار داده شود که از زنان آلوده بپرهیزند، زیرا آنها همچون عقربند، هرچند ظاهراً نیش شیرینی دارند؛ ولی هرگز نباید فریب ظاهر زیبای آنها را خورد و در دام سم‌کشنده آنها افتاد.

این تفسیر نیز مناسب به نظر نمی‌رسد، زیرا لحن جمله حکمت‌آمیز بالا برحذر داشتن نیست، بلکه تحمل کردن و مدارا نمودن است که با همسران مشروع سازگار است.

بنابراین همان تفسیر دوم بهترین تفسیرها برای این جمله حکیمانه است. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا این تعبیر درباره همه زنان صادق است یا درباره گروهی از آنها؟ به یقین منظور همه زنان نیستند، زیرا بسیاری از آنان دارای چنان ایمان و تربیت و اخلاقی هستند که هرگز همسرانشان از آنها نیشی احساس نمی‌کنند، بنابراین منظور این است که در طبیعت زن اگر تربیت کافی نداشته باشد و از ایمان و معرفت، روح او سیراب نشود حالت گزندگی به خود می‌گیرد و این سخن حکیمانه برای همسران این‌گونه زنان این پیام را دارد که به دلیل فواید وجودی آنان نیش‌های آنها را تحمل کنند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «یکی از حقوق زن بر مرد این است که اگر کار جاهلانه‌ای انجام دهد او را ببخشد و از او درگذرد»؛ (وَإِنْ جَهَلَتْ غَفَرَ لَهَا).^۱

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِذَا حُيِّتَ بِتَحِيَّةٍ فَحَيِّ بِأَحْسَنَ مِنْهَا، وَإِذَا أُسْذِيتَ إِلَيْكَ يَدٌ فَكَافِئْهَا بِمَا يُرَبِّي عَلَيْهَا، وَالْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِي.

امام علیؑ می فرماید:

هنگامی که به تو تحیتی گویند به صورتی بهتر پاسخ گوی و هرگاه هدیه ای برای تو فرستند آن را به صورت افزون تر پاداش ده.
با این حال فضیلت از آن آغازگر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که صدر این کلام حکمت آمیز از آیه قرآن (۸۵ سوره نساء) گرفته شده و ذیل آن در جزء ششم نه‌ایه الارب نوییری به شکل دیگری آمده است که نشان می دهد منبع دیگری به جز نهج البلاغه در اختیار داشته است.

شرح و تفسیر

پاداش برتر

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز به یک اصل مهم قرآنی و اسلامی اشاره کرده می‌فرماید: «هنگامی که به تو تحیتی گویند به صورتی بهتر پاسخ گوی و هرگاه هدیه‌ای برای تو فرستند آن را به صورت افزون‌تر پاداش ده. با این حال فضیلت از آن کسی است که ابتدا کرده است»؛ (إِذَا حُيِّتَ بِتَحِيَّةٍ فَحَيِّ بِأَحْسَنَ مِنْهَا، وَإِذَا أُسْدِيَتْ إِلَيْكَ يَدٌ فَكَافِئْهَا بِمَا يُرَبِّي عَلَيْهَا، وَالْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِي).

اخلاق اسلامی می‌گوید هیچ کار خوبی را نباید بدون پاداش گذاشت؛ خواه سخن احترام‌آمیزی باشد یا اقدام عملی، بلکه بهتر آن است که پاداش برتری داشته باشد؛ مثلاً اگر کسی به ما بگوید «سلام علیکم» بهتر آن است که در پاسخ بگوییم «سلام علیکم ورحمة الله» و هرگاه کسی هدیه مختصری برای ما بفرستد ما در موقع مناسب هدیه بهتر و بیشتر برای او بفرستیم. این کار سبب می‌شود پیوند محبت و دوستی در میان افراد جامعه روز به روز بیشتر شود و روح حق‌جویی و حق‌طلبی و حق‌شناسی تقویت گردد و زندگی در چنین جامعه‌ای بسیار توأم با آرامش خواهد بود.

در حالات بزرگان اسلام نمونه‌های عملی این دستور به وضوح دیده می‌شود. از جمله این‌که یکی از راویان اخبار می‌گوید من نزد حسن بن علی علیه السلام بودم کنیزی بر آن حضرت وارد شد و دسته گلی تقدیم آن حضرت کرد. حضرت

فرمود: «أَنْتِ حُرٌّ لَوْ جِهَ اللَّهُ تَعَالَى؛ تو برای خدا آزادی».

به این ترتیب حضرت در برابر اهدای یک دسته گل این کنیز را برای همیشه آزاد کرد.

راوی می‌گوید عرض کردم او فقط یک دسته گل به شما داد که قیمت چندانی ندارد شما او را آزاد کردید. امام در پاسخ فرمود: «(هُكْدًا) أَدَّبَنِي اللَّهُ تَعَالَى؛ خداوند این گونه ما را تربیت کرده است». سپس امام آیه شریفه «وَإِذَا صُيِّبْتُمْ بِتَحِيَّةٍ...» را تلاوت فرمود و افزود: این‌که خدا فرموده به صورت بهتر پاداش دهید بهتر از آن همین بود که او را آزاد کنم.^۱

این‌که امام در ذیل این کلام حکمت آمیز می‌فرماید: برتری و فضیلت از آن کسی است که ابتدا کرده به سبب این است که شخص دوم هرکاری کند جنبه پاداش عمل دارد در حالی که شخص اول بدون این‌که خدمتی به او بشود اقدام به نیکی کرده و مطلقاً جنبه پاداش نداشته است، بنابراین شخص اول بر دومی برتری دارد.

به همین دلیل در حدیثی از امام حسین علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «لِلسَّلَامِ سَبْعُونَ حَسَنَةً تِسْعُونَ وَسِتُّونَ لِلْمُبْتَدِي وَوَاحِدَةٌ لِلرَّادِ؛ سلام هفتاد حسنه دارد که شصت و نه حسنه آن از کسی است که سلام کرده و یک حسنه از آن کسی که پاسخ می‌گوید».^۲

این حدیث از امیرمؤمنان نیز در بحارالانوار و مستدرک الوسائل نقل شده است.

اضافه بر این کسی که ابتدا به سلام و تحیت یا کار نیک می‌کند یک فضیلت اخلاقی دیگری را نیز برای خود آشکار ساخته و آن مسأله تواضع در برابر برادر

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵، ح ۸.

۲. همان، ج ۷۵، ص ۱۲۰، ح ۱۷.

دینی است در حالی که پاسخ گوینده تواضع خاصی ندارد جزء این که حق شناسی می کند.

عجب این که اصل این کلام حکمت آمیز در شرح نهج البلاغه مرحوم کمره ای و ابن میثم و مغنیه و همچنین شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری در اینجا نیامده است.

شایان دقت است که واژه «أُسْدِيَّتْ» از ماده «سَدُو» بر وزن «سرو» در اصل به معنی دراز کردن دست به سوی دیگری است، بنابراین «أُسْدِيَّتْ إِلَيْكَ يَدٌ» در کلام امام مفهومی این است که دستی به سوی تو دراز شد و این جمله کنایه از بخشش و اهدای هدیه است.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ.

امام علیؑ می فرماید:

شفاعت کننده بال و پر طلب کننده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است جاحظ که پیش از سید رضی می زیسته در کتاب المائة المختاره آن را آورده است و بعد از سید رضی عده زیادی آن را نقل کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۳).

شرح و تفسیر

نقش شفاعت‌کننده

امام علیؑ در این جمله کوتاه و پرمعنا اشاره به اهمیت شفاعت کرده می‌فرماید: «شفاعت‌کننده بال و پر طلب‌کننده است»؛ (الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ).

شفاعت بر دو گونه است: تکوینی و تشریحی؛ شفاعت تکوینی آن است که موجودات قوی‌تر این جهان به موجودات ضعیف‌تر برای پرورش و تکامل و نمو کمک کنند، تابش آفتاب، ریزش باران و وزش نسیم نوعی شفاعت در عالم تکوین نسبت به پرورش گیاهان است. باغبان نیز در حدّ خود در مورد گیاهان و درختان شفاعت می‌کند. این‌گونه شفاعت دامنه وسیعی در جهان هستی دارد.

در عالم تشریح نیز انسان‌هایی که در درگاه خدا مقرب‌ترند افراد ضعیف و آلوده به گناه و وامانده در راه را کمک کرده آنها را به سرمنزل سعادت می‌رساند.

به یقین هر دو نوع شفاعت هنگامی مؤثر واقع می‌شود که در شفاعت شونده قابلیت و لیاقت لازم وجود داشته باشد و گرنه به یک دانه فاسد گیاه هر قدر آفتاب بتابد و باران ببارد و نسیم بوزد گیاهی از آن نمی‌روید و همچنین انسانی که رابطه خود را با شفیعان به کلی قطع کرده شافعان نفعی به حال او نخواهد داشت.

این که امام در گفتار حکیمانه بالا می فرماید: شفاعت کننده بال و پر طلب کننده است واقعیت مسلّم عقلی و نقلی است، همان گونه که هیچ پرنده ای بدون بال و پر نمی تواند پرواز کند بسیاری از طلب کنندگان نیز بی بال و پر شفاعت پرواز در آسمان قرب خدا برای آنها غیر ممکن است.

این جمله کوتاه در واقع هم اشاره ای به فلسفه شفاعت و هم مفهوم و معنای آن و هم شرایط شفاعت کننده و شفاعت شونده دارد.

پرنده باید همه چیز او کامل باشد تا بعد از رویش بال و پر بتواند پرواز کند و استفاده از بال و پر برای پرنده عیب نیست، بلکه افتخار است و عالم اسباب در جهان هستی در واقع چهره هایی از همین شفاعت است.

در عالم تشریح نیز گاه معصومان و پیشوایان بزرگ شفاعت می کنند، گاهی علمای دین و شهدا و صالحان و زمانی اعمال خوب انسان مانند نماز و روزه و جهاد او با دشمن یا با نفس سبب شفاعتش می شود. در هر حال شفیع به منزله بال و پر محسوب می شود.

برای توضیح بیشتر در مورد حقیقت شفاعت و آثار و شرایط آن به جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۸ سوره «بقره» مراجعه فرمایید.



وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ يُسَارُ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ.

امام علیؑ می فرماید:

اهل دنیا همچون کاروانیانی هستند که آنان را به سوی مقصدی می برند
و آنها در خوابند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر مصدر جدیدی برای این جمله حکمت آمیز نقل نکرده است همین اندازه می گوید این جمله مانند کلام دیگری است که از امام امیرمؤمنان علیؑ در وصیتش به فرزند گرامی اش امام مجتبیؑ بیان فرموده آنجا که می گوید: «وَأَعْلَمُ أَنَّ مَنْ كَانَ مَطِيبُهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ فَإِنَّهُ يُصَارُ بِهِ وَإِنْ كَانَ لِأَيْصِيرٍ» (و در نسخه های موجود نهج البلاغه «وَإِنْ كَانَ واقفاً» آمده است).
در کتاب تمام نهج البلاغه در وصیت امام به فرزندش امام حسن هر دو جمله را در کنار هم نقل کرده است؛ هم حکمت ۶۴ و هم جمله «وَأَعْلَمُ...».

شرح و تفسیر

سوارانی در خواب!

امام علیؑ در این کلام حکیمانه تشبیه جالبی درباره غافلان اهل دنیا دارد می‌فرماید: «اهل دنیا همچون کاروانیانی هستند که آنان را به سوی مقصدی می‌برند و آنها در خوابند».

می‌دانیم دنیا مسیر آخرت است و در این مسیر منزلگاه‌هایی است که در آنجا باید زاد و توشه برای آخرت برگرفت تا هنگامی که انسان به مقصد می‌رسد دستش خالی نباشد؛ ولی دنیاپرستانی که در تمام عمر به دنیا مشغول‌اند، همچون کسانی هستند که بر مرکب سوار و در خوابند و ساریان آنها را به سوی مقصد می‌برد. انتهای این مسیر همان مر است آنها زمانی که سیلی اجل در گوششان نواخته شود از این خواب غفلت بیدار می‌شوند و تهی دست به سوی آخرت می‌روند. همان گونه که در روایت معروف آمده است: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا». مردم در خوابند هنگامی که بمیرند از خواب بیدار می‌شوند.^۱

به بیان دیگر انسان‌ها سرمایه‌دارانی هستند که وارد بازار دنیا می‌شوند مدت این بازار - مانند بسیاری از بازارهای جهانی محدود است - و سرمایه آنها ساعات و شب‌ها و روزهای عمر آنهاست هرگاه در این مدت در خواب باشند سرمایه از دست می‌رود و تجارتي حاصل نمی‌شود.

۱. بحارالانوار، ج ۴، ص ۴۳؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۰.

به گفته شاعر:

سرمایه ز کف رفت و تجارت نمودیم

جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي سَاهٍ

فَقَدْ الْأَحَبَّةُ غُرَبَةً.

امام علیؑ فرمود:

از دست دادن دوستان غربت است!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکمت‌آمیز مانند کلام دیگری که از آن حضرت نقل شده که فرمود: «الْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَبِيبٌ» سپس می‌افزاید: این کلام در مجمع الامثال میدانی آمده است. سپس می‌افزاید: مصادر این کتاب که میدانی بر آنها تکیه کرده کتاب‌هایی است که قبل از نهج البلاغه تألیف یافته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۳).

شرح و تفسیر

غربت واقعی

امام علیه السلام در این گفتار بسیار کوتاه و پرمعنایش به اهمیت دوستان صمیمی اشاره کرده می‌فرماید: «از دست دادن دوستان غربت است»؛ (فَقَدْ الْأَحَبَّةُ غُرْبَةٌ). روشن است که انسان در وطن علاقه‌های فراوانی دارد؛ که در مسائل مادی و معنوی از آنها بهره می‌گیرد و احساس تنهایی نمی‌کند چون در وطن خویش است و در مشکلات بدون پناه نیست، آرامش خاطر دارد و احساس امنیت می‌کند؛ ولی در غربت و دوری از وطن همه اینها را از دست می‌دهد، خود را تنهای تنها می‌بیند؛ بدون یار و یاور و بی پناه و بدون آرامش.

امام می‌فرماید: انسان اگر در وطن خویش هم باشد ولی دوستان را از دست دهد گویی در غربت و دور از وطن است.

همین مضمون در نامه ۳۱ که اندرزنامه امام به فرزند دل‌بندش امام حسن مجتبی علیه السلام است به صورت دیگری نقل شده فرمود: «الْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَبِيبٌ؛ غریب کسی است که دوستی ندارد».

در حدیث دیگری از مستدرک الوسائل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «الْمَرْءُ كَثِيرٌ بِأَخِيهِ؛ انسان به وسیله برادران (دینی) خود کثرت و فزونگی می‌یابد».^۱

۱. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۷۰، ح ۳.

اضافه بر اینها، انسان دارای روح اجتماعی است و جوامع بشری در سایه همین روح به وجود آمد. تمدن‌ها، پیروزی‌های علمی و پیشرفت صنایع و علوم همه مولود این روح اجتماعی است.

به همین دلیل انسان پیوسته تلاش و کوشش می‌کند دوستان بیشتر و بهتری پیدا کند و آنها که علاقه به انزوا دارند و از انتخاب دوست عاجزند در واقع بیمارند. حال اگر دوستانش را از دست دهد گرفتار حالتی می‌شود که گویی بخشی از وجود خود را از دست داده است.

پیام این کلام حکمت‌آمیز این است که هر مسلمانی باید بکوشد و دوستان بیشتری برای خود فراهم سازد ولی مسلم است که هر کسی شایسته دوستی نیست بلکه باید دوستانی انتخاب کرد که کمک بر دین و دنیا باشند.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا.

امام علیؑ فرمود:

از دست رفتن حاجت بهتر از طلب کردن آن از ناهلان است!

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این کلام حکیمانه پیش از سید رضی در تحف العقول آمده است؛ ولی آن را به امام صادق علیؑ نسبت می‌دهد و متن آن کمی با آنچه در نهج البلاغه آمده تفاوت دارد و در غررالحکم آن را از امیر مؤمنان با تفاوتی ذکر کرده است. و همچنین «أبشیهی» در مستطرف آن را بدون تفاوت آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۳ و ۵۴).

شرح و تفسیر

طلب از نااهل

امام علیؑ در این کلام پربار حکمت آمیز به نکته‌ای اشاره می‌کند که سبب عزت و سربلندی هر انسانی است، می‌فرماید: «از دست رفتن حاجت بهتر از آن است که آن را از نااهل طلب کنی»؛ (فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلِبِهَا إِلَىٰ غَيْرِ أَهْلِهَا).

بی‌شک انسان‌ها در زندگی فردی و اجتماعی به یکدیگر نیازمند اند و اصولاً فلسفه زندگی اجتماعی و مدنیّ بالتبع بودن انسان همین تعاون و برطرف ساختن حاجت و نیازهای یکدیگر است، زیرا هر کس قدرت محدودی دارد که با آن نمی‌تواند همه نیازهای خود را برطرف سازد ولی با کمک دیگران می‌تواند بر مشکلات غلبه کند.

کسانی که انسان دست حاجت به سوی آنها دراز می‌کند دو گروه اند: گروه اهل و نااهلان؛ اهل کسی است که دارای سخاوت و انسان دوستی و مهر و محبت و علو طبع باشد. نااهلان آنها که بخیل اند و تنگ نظر و منت‌گذار.

بدیهی است هرگاه انسان دست طلب به سوی نااهل دراز کند از یک سو خود را حقیر کرده و از سوی دیگر، احتمال امتناع با توجه به بخل و تنگ‌نظری طرف کاملاً وجود دارد و از سوی سوم، اگر اقدام به رفع نیاز و حاجت کند ممکن است ماه‌ها یا سال‌ها دست از منت‌گذاری بر ندارد، پس چه بهتر که قناعت ورزد و علو همت و شخصیت خود را حفظ نماید و از دست رفتن حاجتی را تحمل کند

و دست نیاز به سوی این‌گونه افراد دراز نکند.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که امیر مؤمنان در محضرش عرضه داشت: خداوندا مرا به احدی از خلقت نیازمند نکن. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! این سخن را مگو، زیرا هر انسانی نیازمند به دیگران است. امیر مؤمنان عرض کرد: ای رسول خدا! چگونه بگویم فرمود بگو: «قُلْ اللَّهُمَّ لَا تُخَوِّجْنِي إِلَىٰ شِرَارِ خَلْقِكَ؛ خدایا مرا به انسان‌های شرور نیازمند مکن». علی علیه السلام عرض کرد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ شِرَارُ خَلْقِهِ؛ شرار خلق کیانند؟» فرمود: «الَّذِينَ إِذَا أُعْطُوا مَتُوا وَإِذَا مَتُوا عَابُوا؛ کسانی که اگر چیزی ببخشند منت می‌گذارند و هنگامی که منت می‌گذارند بر انسان عیب می‌گیرند».^۱

آری شرار خلق و به تعبیر امیر مؤمنان، ناهالان ممکن است نیاز مادی انسان را برطرف سازند ولی صدمات روحانی و معنوی به وی وارد کنند که تحمل آن بسیار سخت و سنگین است. گاه به منت گذاردن اکتفا نمی‌کنند بلکه عیب‌ها بر انسان می‌گیرند که فلان کس ضعیف و ناتوان و بی‌عرضه و حقیر است، از این رو به ما نیازمند شده است.

در روایات اسلامی حاجت خواستن از تازه به دوران رسیده‌ها نهی شده است که قطعاً با منت و ذلت همراه است؛ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که به یکی از یارانش فرمود: «تَدْخُلُ يَدُكَ فِي فَمِ التَّنِينِ إِلَى الْمَرْفَقِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ طَلَبِ الْحَوَائِجِ إِلَى مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَكَانَ؛ دست خود را تا مرفق در دهان ازدها کنی برای تو بهتر از آن است که حاجت از کسی بطلبی که چیزی نداشته و سپس به نوابی رسیده است».^۲

این‌گونه اشخاص اگر چیزی به انسان بدهند سرمایه‌گرانبهاتری را از بین

۱. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۶۳، ح ۲.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۸.

می‌برند، آبی می‌دهند و آبرویی می‌برند. سعدی شیرازی در کتاب گلستان خود بعد از ذکر داستانی می‌گوید: حکیمان گفته‌اند: آب حیات اگر فروشند فی المثل به آبروی، دانا نخرد که مردن به علت به از زندگی به ذلت.
هرچه از دونان به منت خواستی در تن افزودی و از جان کاستی!

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَا تَسْتَحِ مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِيلِ، فَإِنَّ الْحِرْمَانَ أَقَلُّ مِنْهُ.

امام علیؑ فرمود:

از بخشش کم حیا مکن، زیرا محروم کردن، از آن هم کمتر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت آمیز را نویری در کتاب نه‌ایة الإرب از امام صادقؑ با تغییر مختصری نقل کرده است در حالی که آمدی در غررالحکم آن را از امیر مؤمنان روایت نموده و نویسنده مستطرف، «أبشیهی» (متوفای ۸۵۰) آن را با تفاوتی ذکر کرده است که نشان می‌دهد از منبع دیگری آن را گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۴).

شرح و تفسیر

بخشش کم

امام علیه السلام در این سخن حکیمانه‌اش از محروم کردن نیازمندان به هر اندازه که ممکن باشد نهی می‌کند و می‌فرماید: «از بخشش کم حیا مکن، زیرا محروم کردن از آن هم کمتر است»؛ (لَا تَسْتَحِ مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِيلِ، فَإِنَّ الْجِرْمَانَ أَقَلُّ مِنْهُ).

بسیارند کسانی که معتقدند باید بخشش به مقدار قابل ملاحظه باشد و اگر انسان توان آن را نداشت، ترک کند، در حالی که بخشش کم (توأم با عذرخواهی و ادب) حد اقل دو فایده دارد: نخست این‌که در بسیاری از موارد همین مقدار حل مشکلی می‌کند و دیگر این‌که دست رد به سینه درخواست کننده زدن نوعی اهانت است و این کار جلوی اهانت را می‌گیرد. اضافه بر اینها روح سخاوت را در انسان در تمام حالات پرورش می‌دهد.

تعبیر به «إِنَّ الْجِرْمَانَ أَقَلُّ مِنْهُ؛ محروم ساختن از آن کمتر است» نوعی کنایه و تشبیه است، زیرا محروم کردن قابل مقایسه با مقدار مالی که انسان می‌بخشد نیست تا بگوییم این از آن کمتر است. امام علیه السلام در واقع محروم کردن را نیز نوعی بخشش بسیار کم محسوب کرده که هر بخششی از آن بیشتر است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «هر کار نیکی صدقه‌ای محسوب می‌شود خواه به غنی باشد یا فقیر، بنابراین صدقه را ترک نکنید هرچند به نیمی از یک دانه خرما باشد و خود را از آتش دوزخ دور دارید هرچند به نیمی از یک

دانه خرما باشد، زیرا خداوند متعال این صدقه کوچک را برای صاحبش پرورش می‌دهد، همان‌گونه که شما بچه اسب یا بچه شتر خود را پرورش می‌دهید و در روز قیامت پرورش یافته آن را به او باز می‌گرداند تا جایی که بزر تر از کوه عظیمی خواهد بود؛ «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ إِلَىٰ غَنِيِّ أَوْ فَقِيرٍ فَتَصَدَّقُوا وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ وَاتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ التَّمْرَةِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُرَبِّبُهَا لِصَاحِبِهَا كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلَوْهُ أَوْ فَصِيلُهُ حَتَّىٰ يُوفِّيَهُ أَيَّاهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّىٰ يَكُونَ أَكْثَرُ مِنْ الْجَبَلِ الْعَظِيمِ»^۱.

در گفتار حکیمانۀ ۴۲۲ تعبیر دیگری از همین موضوع مهم آمده است می‌فرماید: «افْعَلُوا الْخَيْرَ وَلَا تَحْقِرُوا مِنْهُ شَيْئًا؛ کار نیک را انجام دهید و هیچ مقدار از آن را کم شمارید».

مهم این است که انسان در انفاق خود، هرچند کم اخلاص داشته باشد. این خلوص نیت کم را بسیار و کوچک را بزر می‌کند. شاهد این سخن داستانی است که در شأن نزول آیه ۷۹ سوره توبه آمده است:

لشکر اسلام برای مقابله احتمالی با دشمن در جنگ تبوک آماده می‌شد. پیغمبر اکرم دستور به جمع‌آوری کمک‌های غذایی برای سربازان اسلام داد. هرکس به اندازه توانایی خود مقداری خرما به عنوان زکات یا تبرع به مسجد می‌آورد و کسانی که امکانات بیشتری داشتند مقدار فزون‌تری می‌آوردند.

کارگر مسلمانی به نام «ابو عقیل انصاری» که از چاه‌های اطراف مدینه آب برای منازل می‌آورد و با مبلغ مختصری که از این کار دریافت می‌کرد هزینه زندگی خانواده خود را در حد پایین تأمین می‌کرد نیز به فکر کمک به ارتش اسلام افتاد و چون اندوخته‌ای نداشت گفت: یک شب را اضافه کار می‌کنم و درآمد آن را خدمت پیامبر می‌آورم. محصول کار شبانه او دو من خرما بود که یک من آن را برای خانواده خود گذارد و یک من را خدمت پیامبر آورد. منافقان

۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۴۱۰، ح ۱۶.

عیب جو هنگامی که دیدند «ابو عقیل» مستی خرمای خشکیده در دامن ریخته خدمت پیامبر می آورد او را به باد مسخره و استهزا گرفتند و سخن ها گفتند. آیه شریفه نازل شد، کار «ابو عقیل» را کاملاً ستود و استهزا کنندگان را به عذاب الیم الهی تهدید کرد: «الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ کسانی که از صدقات مومنان اطاعت کار عیبجویی می کنند، و آنهایی را که دسترسی جز به مقدار (ناچیز) توانائیشان ندارند مسخره می نمایند خدا آنها را مسخره می کند (کیفر استهزا کنندگان را به آنها می دهد) و برای آنان عذاب دردناکی است»^۱.

بیخس مال و مترس از کسی که هرچه دهی
جزای آن به یکی ده ز دادگر یابی.

البته گاه به هفتصد برابر و بیشتر می رسد.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى.

امام علیؑ فرمود:

خوبیستن داری و عفت زینت فقر و شکرگزاری زینت غناست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت آمیز پیش از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول در وصیت امام به فرزند دلیندش امام حسن علیؑ آمده است و نیز مرحوم مفید پیش از نهج البلاغه آن را در ارشاد نقل کرده و این جمله را نیز بر آن افزوده است: «وَالصَّبْرُ زِينَةُ الْبُلُوَى». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۴).

شرح و تفسیر زینت فقر و غنا

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه‌اش از زینت فقر و زینت غنا سخن می‌گوید و می‌فرماید: «خویشتن‌داری و عفت زینت فقر و شکرگزاری زینت غناست»؛ (الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى).

فقیر در معرض آفات مختلفی قرار دارد: اظهار حاجت توأم با ذلت، دست بردن به سوی اموال حرام، ناسپاسی در برابر خداوند و مانند اینها. اما اگر خویشتن‌دار باشد نه دست حاجت به سوی لئیمان می‌برد و نه عزت نفس خود را زیر پا می‌گذارد، نه آلوده حرام می‌شود و نه زبان به ناشکری می‌گشاید، بنابراین عفت به معنای خویشتن‌داری، زینت فقر است، از این رو خداوند از این‌گونه فقیران در قرآن مجید با عظمت یاد کرده و می‌فرماید: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْضِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا»؛ (انفاق شما مخصوصاً باید برای نیازمندی باشد که در راه خدا در تنگنا قرار گرفتند (از وطن خود برای شرکت در میدان جهاد آواره شده و در تأمین زندگی وامانده‌اند) آنها نمی‌توانند (برای تأمین روزی) مسافرتی کنند و از شدت خویشتن‌داری افراد ناآگاه آنها را بی‌نیاز می‌پندارند؛ اما آنها را از چهره‌هایشان می‌توانی بشناسی. آنان هرگز با اصرار چیزی از کسی نمی‌خواهند).^۱ این همان عفت است که زینت فقر است.

۱. بقره، آیه ۲۷۳.

البته باید توجه داشت که عفت معنای عام و معنای خاصی دارد: معنای خاص آن پاکدامنی در مقابل آلودگی‌های جنسی و معنای عام آن هر گونه خویشتن‌داری در برابر گناه و کارهای زشت و پست است.

در حدیث دیگری از امام علیه السلام در غررالحکم می‌خوانیم: «مَنْ عَفَّ حَفَّ وَزُرُّهُ وَعَظُمَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرُهُ؛ آن‌کس که عفاف پیشه کند بار گناهش سبک و قدر و مقامش در پیشگاه خدا افزون می‌شود».

اما در مورد غنا که بهترین زینت شکرگزاری است؛ نه تنها شکر لفظی بلکه شکر عملی. اغنیا و ثروتمندانی که شرک عملی به جا می‌آورند، به نیازمندان کمک می‌کنند، در کارهای خیر و عام‌المنفعه سرمایه‌گذاری می‌نمایند، به آنها که وام می‌خواهند وام می‌دهند و حتی به کسانی که محتاجند و روی سؤال ندارند به طور پنهانی کمک می‌کنند آنها برترین زینت را در زندگی برای خود فراهم کرده‌اند، در پیشگاه خدا آبرومندند و در برابر خلق خدا نیز دارای شخصیت و آبرو و چه زینتی از این بالاتر.

اما اگر غنی راه طغیان پیش گیرد، در کمک به دیگران بخل بورزد، آلوده شهوات و عیش و نوش گردد، در نظر همه زشت و منفور خواهد شد. البته همه باید شکر نعمت‌های خدا را به جا آورند؛ ولی این کار برای آنها که مشمول نعمت بیشتری هستند زینده‌تر، بلکه لازم‌تر است.

شکر نعمت را باید از پیامبران بزرگ الهی یاد گرفت؛ سلیمان که ملک و حکومت بی‌مانندی داشت و جن و انس سر بر فرمان او بودند و بسیاری از قوای زمین و آسمان در خدمت او قرار داشتند هنگامی که می‌بیند یکی از شاگردانش به نام «آصف بن برخیا» چنان مقام والای روحانی پیدا کرده که می‌تواند تخت «بلقیس» را در یک چشم بر هم زدن از شهر سبأ به شام نزد وی حاضر کند می‌گوید: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ»؛ خداوند چنین

نعمتی را در اختیار من گذاشته تا مرا بیازماید که آیا شکر نعمت به جای می‌آورم یا نه (و به یقین من شاکر و سپاس‌گزار اویم).^۱

شکرگزاری نه تنها برای غنیّ زینت، بلکه موجب فزونی نعمت است. رسول خدا ﷺ فرمود: «مَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بَابَ شُكْرِ فَخَزَنَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ؛ خدا در شکرگزاری را به روی کسی نگشود که زیادی نعمت را از او باز دارد».^۲

۱. نمل، آیه ۴۰.

۲. کافی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۲.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِذَا لَمْ يَكُنْ مَا تُرِيدُ فَلَا تُبَلِّ مَا كُنْتَ.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که آنچه را می خواهی انجام نمی گیرد، هرگونه باشی اعتنا نکن
(و نگران مباش).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه این کلام حکمت آمیز از غررالحکم با مختصر تفاوتی نقل شده است: به جای «مَا كُنْتَ» «كَيْفَ أَنْتَ» آمده است (که احتمالاً از منبع دیگری گرفته شده است) در نسخه ابن ابی الحدید و ابن میثم نیز «كَيْفَ أَنْتَ» آمده است.

ابن ابی الحدید در شرح این جمله می گوید: «تفسیر این کلام برای بسیاری از مردم پیچیده شده است». این تعبیر - به گفته صاحب مصادر - نشان می دهد که این از کلمات مشهور آن حضرت است که اندیشمندان بسیاری درباره آن امعان نظر کرده اند، زیرا اگر این کلام از سخنان مشهور آن حضرت نبود دلیلی نداشت که برای به دست آوردن تفسیر صحیح آن تلاش و کوشش کنند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۵).

شرح و تفسیر

نگران مباش

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به افرادی که در رسیدن به مقصودشان ناکام می‌مانند دستوری می‌دهد که مایه آرامش است، می‌فرماید: «هنگامی که آنچه را می‌خواهی انجام نمی‌گیری، هرگونه باشی اعتنا نکن»؛ (إِذَا لَمْ يَكُنْ مَا تُرِيدُ فَالَا تُبَلِّغْ مَا كُنْتَ).

برای این جمله تفسیرهای متعددی از سوی شارحان نهج البلاغه ذکر شده است؛ اکثر شارحان بر این عقیده‌اند که این سخن حکیمانه اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ﴾^۲ یعنی هنگامی که به مقصد نرسیدی غمگین مباش، چرا که اگر مقصود مادی است دنیای مادی بقایبی ندارد و اگر مقصود معنوی است خداوند برای تلاشی که کردی به تو اجر و پاداش می‌دهد.

بعضی دیگر مانند «محمد عبده» گفته‌اند که منظور این است که اگر به مقصود نرسیدی دست از تلاش و کوشش بر ندار و به سخنان این و آن اعتنا مکن. بعضی دیگر گفته‌اند: مقصود این است که اگر به مقصود نرسیدی به همان

۱. «لَا تُبَلِّغْ» از ماده «بَلَّو» بر وزن «دَلَّو» به معنای اهمیت دادن به چیزی گرفته شده و این صیغه در اصل «لَا تُبَلِّغْ» بوده و در حالت جزمی واو آن حذف شده سپس الف باب مفاعله نیز به عنوان تخفیف حذف گردیده و «لَا تُبَلِّغْ» شده سپس جزم که روی واو محذوف بوده، منتقل به لام شده است و «لَا تُبَلِّغْ» شده است.

۲. حدید، آیه ۲۳.

حال که هستی راضی باش تا از مقام و مرتبه تو نزد خداوند کاسته نشود. تفسیر چهارمی برای این سخن به نظر می‌رسد که از بعضی جهات مناسب‌تر است و آن این‌که اگر به مقصود نرسیدی به هر صورت باشی تفاوتی نمی‌کند مثل این‌که کسی هدفش این بوده که در فلان شهر زندگی کند و موفقیت خود را تنها در آنجا می‌بیند. اگر این مقصود برای او حاصل نشود چه تفاوتی می‌کند که در هر شهر دیگری باشد، زیرا همه شهرها نسبت به خواسته او یکسان است و نباید در این باره سخت‌گیری کند. این شبیه چیزی است که مرحوم «علامه شوشتری» در شرح نهج البلاغه خود آورده که زنی تنها یک پسر داشت و از دنیا رفت. آن مادر گفت: من می‌خواستم این فرزند من زنده بماند حال که از دنیا رفت هر کس دیگری می‌خواهد بعد از او زنده بماند یا نماند.

بارها گفته‌ایم که اراده چند معنای مختلف از عبارت واحد مانعی از نظر ادبی ندارد و در نثر و نظم کلام عرب و سایر لغات، نمونه‌های فراوانی از آن هست، بنابراین ممکن است تمام معانی فوق در محتوای کلام امام علیه السلام جمع باشد.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا.

امام علیؑ فرمود:

همیشه جاهل را یا افراط‌گر می‌بینی و یا تفریط‌کار!

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب غررالحکم این جمله حکمت‌آمیز با کمی تفاوت ذکر شده است: «الْجَاهِلُ لَنْ يُلْقَى إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا» و ابن اثیر نیز آن را در کتاب نهاییه از علیؑ نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۶).

شرح و تفسیر

افراط و تفریط نشانه جهل است

امام در این کلام حکمت‌آمیز به مسئله مهمی اشاره کرده که سراسر زندگی انسان‌ها را در بر می‌گیرد، می‌فرماید: «همیشه جاهل را یا افراط‌گر می‌بینی و یا تفریط‌کار»؛ (لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرِطًا).

راه صحیح به سوی مقصد راه مستقیم است که ما پیوسته در نمازها هر روز خدا را می‌خوانیم تا ما را بر آن راه ثابت بدارد. در اطراف راه مستقیم خطوط انحرافی فراوانی هست که پیدا کردن راه مستقیم از میان آن خطوط نیاز به دقت و علم و دانش دارد. به همین دلیل، جاهل غالباً گرفتار خطوط انحرافی یا در جانب زیاده روی می‌گردد و یا در سوی کوتاهی و کندروی. این مسئله در تمام شئون زندگی اعم از فردی و اجتماعی و سیاسی و غیر آن دیده می‌شود؛ مثلاً حفظ ناموس و پاسداری آن از هرگونه انحراف یک فضیلت است ولی افراد جاهل گاهی به طرف افراط کشیده می‌شوند و با وسواس هر حرکتی از همسر خود را زیر نظر می‌گیرند و با نگاه اتهام و گمان سوء به او نگاه می‌کنند به طوری که زندگی برای آنها تبدیل به دوزخی می‌شود و گاه هیچ‌گونه نظارتی بر وضع خانه و همسر خود ندارند که کجا رفت و آمد و با چه کسی صحبت می‌کند و امثال آن.

در مسائل بهداشتی فرد جاهل گاه چنان گرفتار افراط می‌شود که دست به

سوی هیچ آب و غذایی نمی‌برد به گمان این‌که همه آنها آلوده است، در هیچ مهمانی شرکت نمی‌کند، هیچ هدیه‌ای را نمی‌پذیرد و باید تنها خودش غذای خویش را تهیه کند و گاه در جهت مخالف قرار می‌گیرد و فرقی میان آلوده و غیر آلوده، بیمار مسری و غیر بیمار نمی‌گذارد.

بعضی از شارحان، این مطلب را با موضوع عدالت در مسائل اخلاقی پیوند زده و گفته‌اند: همیشه فضایل اخلاقی حد وسط در میان دو دسته از رذایل است: شجاعت حد اعتدالی است که در میان صفت تهور (بی‌باکی) و جبن (ترس و بزدلی) قرار گرفته است. عالم به سراغ حد وسط و جاهل یا در طرف افراط قرار می‌گیرد و یا در جانب تفریط و همچنین سخاوت حد اعتدال میان بخل و اسراف است همان‌گونه که قرآن مجید خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»؛ هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد آن را مگشا تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی»^۱.

در مسائل مربوط به اعتقادات، گروهی از جاهلان درباره عظمت علی علیه السلام چنان افراط کردند که قائل به الوهیت و خدایی او شده و گروه دیگر چنان کوتاه آمدند که در صف ناصبان قرار گرفتند و به یقین هر دو گروه گمراهند. خط صحیح همان پذیرش ولایت به معنای امام مفترض الطاعه بودن است.

در خطبه ۱۲۷ نیز این مطلب به صورت شفاف و روشن آمده است: «وَسَيَهْلِكُ فِي صِنْفَانِ مِحْبٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَىٰ غَيْرِ الْحَقِّ وَمُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَىٰ غَيْرِ الْحَقِّ؛ به زودی دو گروه در مورد من هلاک و گمراه می‌شوند: دوست افراطی که محبتش او را به غیر حق (غلو) می‌کشاند و دشمن افراطی که به سبب دشمنی قدم در غیر حق می‌نهد (و مرا کافر خطاب می‌کند).

سپس افزود: «وَخَيْرُ النَّاسِ فِي حَالِ التَّمَطِّ الْأَوْسَطُ فَالزَّمُوهُ؛ بهترین مردم درباره من گروه میانه‌رو هستند از آنان جدا نشوید».

در بحارالانوار نیز آمده است که امیر مؤمنان علی عليه السلام فرمود: «أَلَا إِنَّ خَيْرَ شِيعَتِي النَّمَطُ الْأَوْسَطُ إِلَيْهِمْ يَرْجِعُ الْعَالِي وَبِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي؛ بهترین شیعیان من گروه میانه‌رو هستند، غلو کننده باید به سوی آنان باز گردد و کوتاهی کننده عقب افتاده باید (شتاب کند و) به آنها ملحق شود».^۱

با دقت به جوامع بشری می‌بینیم که غالب نابسامانی‌ها بر سر افراط و تفریط‌هاست که زاییده جهل و نادانی است؛ گاه آن‌چنان در مسائل اقتصادی قائل به آزادی می‌شوند که فرایند آن نظام سرمایه‌داری ظالم است و گاه چنان سلب آزادی می‌کنند که نتیجه آن نظام کمونیسم و گرفتاری‌های آن است، مهم یافتن خط اعتدال و ثابت ماندن بر آن است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که در روز قیامت حاکمی (از حاکمان مسلمین) را می‌آورند که بیش از آنچه خداوند دستور داده عمل کرده، خداوند به او می‌گوید: بنده من چرا بیش از آنچه باید تازیانه بزنی زدی؟ عرض می‌کند: من برای غضب تو غضب‌ناک شدم. به او گفته می‌شود: آیا سزاوار است غضب تو شدیدتر از غضب من باشد؟ سپس حاکم دیگری را می‌آورند که کوتاهی کرده خداوند به او می‌فرماید: چرا در برابر آنچه به تو امر کرده بودم کوتاهی کردی؟ عرض می‌کند: پروردگارا من به او رحم کردم؟ به او گفته می‌شود: آیا رحمت تو از رحمت من وسیع‌تر است؟ سپس هر دو را به سوی دوزخ می‌برند.^۲

۱. بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۷۸، ح ۷.

۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۸، ص ۲۴۷.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که عقل کامل گردد سخن کم می شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت آمیز را جاحظ در کتاب خود المائة المختارة پیش از سید رضی ذکر کرده است و در میان کسانی که بعد از سید رضی بوده اند ابن طلحة شافعی در مطالب السؤل و زمخشری در ربیع الابرار و میدانی در مجمع الامثال آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۶).
در کتاب تمام نهج البلاغه این کلام حکمت آمیز به ضمیمه کلمات متعدد مشابه دیگری در ضمن وصیت امام برای فرزندش امام مجتبی ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۵۷) ولی ما آن را در وصیت مزبور نیافتیم.

شرح و تفسیر

نشانه کمال عقل

امام علیؑ در این کلام حکمت آمیز به اهمیت سکوت و کم‌گویی اشاره کرده می‌فرماید: «هنگامی که عقل کامل گردد سخن کم می‌شود»؛ (إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ).

رابطه کمال و تمام عقل با کم سخن گفتن از اینجا روشن می‌شود که اولاً ریشه مفهوم عقل، منع و جلوگیری است و زانوبند شتر را از این جهت «عقال» می‌گویند که او را از حرکت باز می‌دارد و از آنجا که سخنان سنجیده، کم است و سخنان نسنجیده، بسیار، عقل به انسان می‌گوید: بیشتر بیندیش و کمتر بگو. ثانیاً مطالبی که گفتن آن ضرورت دارد نسبت به فضول کلام و سخنان زیادی بسیار کمتر است، از این رو افراد عاقل غالباً خاموش‌اند و به موقع سخن می‌گویند.

ثالثاً انسان عاقل می‌داند که بیشترین و مهم‌ترین گناهان با زبان انجام می‌شود بدین سبب برای محفوظ ماندن از عواقب زیان‌بار گناه سعی می‌کند کمتر سخن بگوید؛ ولی متأسفانه افرادی را می‌بینیم که دم از ایمان می‌زنند و گویی سخنان خود را جزء اعمال خود به حساب نمی‌آورند؛ در مجالس از آغاز تا پایان از سخنان لغو و بیهوده یا سخنانی که آمیخته با غیبت، اهانت و تهمت باشد ابا ندارند. انسان عاقل هرگز خود را گرفتار عواقب سوء پرگویی نمی‌کند.

رابعاً گفتار زیاد، نیروها و انرژی‌های ذخیره انسان را بر باد می‌دهد و وقت عزیز او را تلف می‌کند و موجب دشمنی‌ها و عداوت‌ها می‌شود، بنابراین عقل و شرع به ما فرمان می‌دهد که کم‌بگوئید و گزیده بگوئید.

در حدیثی از همان حضرت در غررالحکم می‌خوانیم: «إِيَّاكَ وَفُضُولَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يُظْهِرُ مِنْ عُيُوبِكَ مَا بَطَّنَ وَيُحَرِّكُ عَلَيْكَ مِنْ أَعْدَائِكَ مَا سَكَنَ؛ از زیاده‌گویی پرهیز که عیب‌های نهانی تو را ظاهر می‌سازد و کینه‌های آرام‌گرفته دشمنانت را بر ضد تو تحریک می‌کند».^۱

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَحَدَّثُ بِالْحَدِيثِ مَا يُرِيدُ بِهِ سُوءًا إِلَّا لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمُ يَهْوِي بِهِ أَبْعَدَ مِنَ السَّمَاءِ؛ انسان گاهی سخنی می‌گوید که قصد بدی ندارد جز این که می‌خواهد مردم را بخنداند و به سبب آن (از مقام خود) سقوط می‌کند بیش از فاصله زمین و آسمان».^۲

احادیث اسلامی درباره سکوت و کم سخن گفتن و پرهیز از خطرات زبان بسیار زیاد است که در این مختصر نمی‌گنجد. این سخن را با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم پایان می‌دهیم که فرمود: «مَنْ حُسِنَ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَوَكَّهُ مَا لَا يَعْنِيهِ؛ از نشانه‌های خوبی اسلام انسان سخن نگفتن درباره اموری است که به او ارتباطی ندارد».^۳



۱. غررالحکم، طبق نقل میزان الحکمه، ح ۱۱۸۴۹ «باب النهی عن کثرة الکلام».

۲. میزان الحکمه، همان باب.

۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۲۸.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ، وَيَجِدُّ الْأَمَالَ، وَيُقَرِّبُ الْمَنِيَّةَ، وَيُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ:
مَنْ ظَفَرَ بِهِ نَصِيبٌ، وَمَنْ فَاتَهُ تَعِبٌ.

امام علیؑ فرمود:

روزگار، بدن‌ها را کهنه و آرزوها را نو می‌سازد، مرگ را نزدیک و خواسته‌ها را دور می‌کند. کسی که (تلاش کند و) به مواهب دنیا برسد خسته می‌شود و کسی که به آن نرسد رنج می‌برد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده کتاب مصادر می‌گوید: آمدی این کلام حکمت آمیز را در غررالحکم با تفاوت‌های متعددی ذکر کرده که نشان می‌دهد مصدر دیگری در اختیار داشته، ابن جوزی نیز در کتاب تذکره آن را با تفاوت مختصری آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۷).

شرح و تفسیر

بیداد روزگار

امام علیؑ در این کلام حکمت‌آمیز و بیدارگر، آثار گذشت روزگار را در وجود انسان‌ها بیان می‌دارد و می‌فرماید: «روزگار، بدن‌ها را کهنه و آرزوها را نو می‌سازد. مرا نزدیک و خواسته‌ها را دور می‌کند. کسی که (تلاش کند و) به مواهب آن برسد سخت خسته می‌شود و کسی که (بعد از تلاش) به آن نرسد رنج می‌برد»؛ (الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ، وَيُجَدِّدُ الْأَمَالَ، وَيُقَرِّبُ الْمَيْبَةَ، وَيُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ: مَنْ ظَفِرَ بِهِ نَصَبٌ، وَمَنْ فَاتَهُ تَعَبٌ).

امام علیؑ در این چند جمله کوتاه و پر معنا چند نکته مهم را یادآورد می‌شود: نخست این‌که گذشت روزگار بدن‌ها را کهنه و فرسوده می‌کند و این از واضحات است که بسیاری از مردم به آن توجه ندارند؛ هر سال و ماه، بلکه هر روز و ساعتی که بر انسان می‌گذرد، بخشی از قوا و نیروهای خود را از دست می‌دهد. درست مانند لباسی که بر اثر مرور زمان کهنه و پوسیده می‌شود و هیچ‌گونه استثنایی در آن نیست، بنابراین باید کوشید در مقابل آنچه از دست می‌رود چیزی به دست آورد تا گرفتار خسران نشود. آیات شریفه «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» نیز به همین معنا اشاره دارد.

در دومین نکته می‌فرماید: «گذشت روزگار آرزوها را نو می‌کند» این مطلب به تجربه ثابت شده که حرص بزرگسالان بر جمع مال و به دست آوردن مقام از

جوانان بیشتر است و شاید دلیل آن این باشد که انسان هر چه خود را به مر نزدیک تر می بیند احساس می کند وقت کمتری برای رسیدن به آرزوها در اختیار دارد. به عکس جوانان فکر می کنند وقت طولانی برای رسیدن به آرزوها دارند. در حدیث معروف نبوی می خوانیم: «يَشِيبُ ابْنُ آدَمَ وَيَشْبُ فِيهِ خِصْلَتَانِ؛ انسان پیر می شود ولی دو صفت در او جوان خواهد شد: حرص و آرزوهای دور و دراز»^۱.

آدمی پیر چو شد حرص جوان می گردد

خواب در وقت سحرگاه گران می گردد
در سومین و چهارمین نکته به نزدیک شدن انسان به مر و فاصله گرفتن از خواسته ها اشاره می کند. فاعل این دو فعل همان «دهر» و گذشت روزگار است زیرا عمر انسان به هر حال محدود است و سرمایه ای است که با گذشت زمان تدریجاً نقصان می پذیرد و به همان نسبت، انسان از خواسته هایش دور می شود چون زمان کوتاه تری برای رسیدن به خواسته ها در اختیار دارد. اضافه بر این نیروهای او هم رو به ضعف و کاستی می رود و این عامل دیگری است که او را از خواسته هایش دور می سازد.

گرچه «آمال» و «أمنيّه» هر دو معنای قریب به یکدیگر دارند و به معنای آرزوها و خواسته هاست؛ ولی به نظر می رسد «آمال» بیشتر در مورد آرزوهای دست یافتنی و «أمنيّه» در مورد آرزوهای دست نیافتنی به کار می رود، هرچند گاه در غیر این مورد نیز استفاده می شود.

بنابراین جمله «يُجَدِّدُ الْأَمَالَ» اشاره به این است که انسان هر روز آرزوی تازه ای برای خود پیدا می کند و برای رسیدن به آن مشغول تلاش می شود و هر

روز خواسته‌های او بر اثر گذشت زمان از دسترس وی دورتر می‌شود. سپس امام علیه السلام به پنجمین و ششمین نکته اشاره فرموده و کسانی را که به خواسته‌های دنیوی خود می‌رسند گرفتار خستگی و آنان را که به آن نمی‌رسند گرفتار درد و رنج معرفی می‌کند و مفهوم آن این است که نه آنها که بر خواسته‌های دنیوی خود پیروز می‌شوند آرامش و راحتی دارند و نه آنان که ناکام می‌مانند، زیرا همان‌گونه که به دست آوردن مواهب مادی با مشکلاتی روبه‌روست، نگه داشتن آن مشکلات بیشتری را در پی دارد.

ضمیر در «به» گرچه ظاهراً به «دهر» (روزگار) باز می‌گردد؛ ولی از آنجا که پیروزی به روزگار معنا ندارد، منظور از آن همان مواهب دنیاست و قرینه آن جمله‌های «ظَفِر» و «فَات» است.

دقت در نکات حکمت‌های بالا کافی است انسان را به موقعیت خود در زندگی دنیا آشنا سازد و از هر گونه زیادی روی و خیال‌پردازی و غفلت باز دارد و به تلاش درباره فراهم ساختن زاد و توشه آخرت توجه دهد.

این نکته نیز شایان دقت است که «دهر» در اصل و ریشه لغت به معنای غلبه است؛ ولی از آنجا که زمان بر هر کس و هر چیز غلبه پیدا می‌کند، آن را دهر نامیده‌اند، بنابراین دهر همان گذشت شب و روز و سال و ماه است و گاه (مانند آنچه در ذیل کلام حکمت آمیز بالا آمد) به معنای مواهب دنیا آمده است.

در حدیثی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرمود: دهر سه روز است و تو در میان این سه روز قرار گرفته‌ای: روزی که گذشت و آنچه در آن بودی که هرگز باز نمی‌گردد. اگر در آن روز عمل نیکی انجام داده‌ای از گذشتن آن غمگین نخواهی شد و از رفتن به استقبال آینده خوشحال خواهی بود و اگر کوتاهی و تقصیر در آن کرده‌ای از رفتنش شدیداً غمگین می‌شوی و از کوتاهی خود حسرت می‌خوری. روز دیگر همان است که تو امروز در آن از صبحگاهان آغاز

کرده‌ای و نمی‌دانی به آخر می‌رسانی یا نه و اگر آن را به آخر برسانی نمی‌دانی آیا بهره‌تو در آن همان کوتاهی و تقصیر همانند روز گذشته است یا نه. و روز سوم روزی است که در انتظار آن هستی و باز نمی‌دانی آیا در آن کوتاهی خواهی کرد یا نه (و هرگز نمی‌دانی آن را درک خواهی نمود یا نه) بنابراین آنچه را که الان در آن هستی غنیمت بشمار و فکر کن که غیر از امروز و امشب را در اختیار نداری.^۱ ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود در اینجا اشعاری را آورده و نام شاعرش را ذکر نکرده است؛ اشعاری بسیار گویا و بیدار کننده که ذیلاً به چند بیت آن اشاره می‌شود:

كَأَنَّكَ لَمْ تَسْمَعْ بِأَخْبَارِ مَنْ مَضَى	وَلَمْ تَرَ بِالْبَاقِينَ مَا صَنَعَ الدَّهْرُ
فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِي فِتْلِكَ دِيَارُهُمْ	عَفَاهَا مَحَالُ الرِّيحِ بَعْدَكَ وَالْقَطْرُ
وَهَلْ أَبْصَرْتَ عَيْنَاكَ حَيًّا بِمَنْزِلٍ	عَلَى الدَّهْرِ إِلَّا بِالْعَرَاءِ لَهُ قَبْرُ
فَلَا تَحْسَبَنَّ الْوَفَرَ مَالًا جَمَعْتَهُ	وَلَكِنْ مَا قَدَّمْتَ مِنْ صَالِحٍ وَفَرُ
مَضَى جَامِعُوا الْأَمْوَالِ لَمْ يَتَزَوَّدُوا	سِوَى الْفَقْرِ يَا بُؤْسَى لِمَنْ زَادَهُ الْفَقْرُ
فَحَتَّامٌ لَا تَصْحُوْ وَقَدْ قَرُبَ الْمَدَى	وَحَتَّامٌ لَا يَنْجَابُ عَنْ قَلْبِكَ السُّكْرُ

گویا اخبار پیشینیان را نشنیده‌ای و گویا ندیده‌ای که روزگار با آنان که باقی ماندند، چه می‌کند.

اگر نمی‌دانی این خانه‌ها و کاخ‌های آنهاست که ورزش بادها گرد و غبار کهنگی بر آن پاشیده و باران‌ها بر آن باریده و فرسوده ساخته است. آیا هرگز چشم تو انسان زنده‌ای را دیده است که از گردش روزگار کنار برود جز این‌که زمانه قبری برای او در بیابان فراهم خواهد ساخت؟ گمان نکن اموالی را که جمع کرده‌ای چیز پرارزشی است، بلکه اعمال صالحی را که از پیش فرستاده‌ای پر ارزش است.

گردآورندگان اموال رفتند و زاد و توشه‌ای جز فقر با خود نبردند وای به حال کسی که زاد و توشه‌اش فقر باشد.

تا کی بیدار نمی‌شوی هنگام رفتن نزدیک شده و تا کی مستی شهوات از قلب تو خارج نمی‌شود.^۱

۱. شرح نهج البلاغۀ ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۲۱۸.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ،
وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَمُعَلِّمٌ نَفْسِهِ
وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که خود را در مقام پیشوایی و امامت بر مردم قرار می دهد باید پیش از آنکه به تعلیم دیگران می پردازد به تعلیم خویش بپردازد و باید تأدیب و تعلیم او نسبت به دیگران پیش از آنکه با زبانش باشد با عمل صورت گیرد و کسی که معلّم و ادب‌کننده خویشتن است به احترام سزاوارتر از کسی است که معلّم و مربّی مردم است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مستطرف نوشته «ابوالفتوح محمد بن احمد مصری شافعی» (معروف به خطیب ابشهی از علمای قرن نهم) این سخن حکمت آمیز با تفاوت‌هایی نقل شده و این نشان می دهد که او منبعی غیر از نهج البلاغه در اختیارش بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۷).

شرح و تفسیر

روش تعلیم و تربیت

امام علیه السلام در این گفتار گهربار به سه نکته شایان توجه اشاره می‌کند: نخست می‌فرماید: «کسی که خود را در مقام پیشوایی و امامت بر مردم قرار می‌دهد باید پیش از آنکه به تعلیم دیگران می‌پردازد به تعلیم خویش پردازد»؛ (مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ).

کلام امام علیه السلام در اینجا مطابق ظاهر اطلاق کلام، هم رئیس حکومت بر مردم را شامل می‌شود و هم تمام کسانی را که به نوعی ارشاد و هدایت مردم را بر عهده می‌گیرند. این جمله اشاره به یک واقعیت مسلم عقلانی است که تا انسان خودش چیزی را نداشته باشد نمی‌تواند به دیگران اهدا کند.

خشک ابری که بود ز آب تهی کی شود منصب او آب دهی
ضرب المثلی در میان عرب است که می‌گویند: «چوبی که کج است چگونه ممکن است سایه آن راست باشد».

اضافه بر این، مردم سخنان کسی را که به گفتار خود پایبند و آثارش در زندگی او نمایان نیست، هرگز نمی‌پذیرند و به خود می‌گویند: اگر او این سخنان را باور می‌داشت نخست خودش به آن عمل می‌کرد.

به همین دلیل امام علیه السلام در دومین جمله می‌فرماید: «باید تأدیب و تعلیم او نسبت به دیگران پیش از آنکه با زبانش باشد با عمل صورت گیرد»؛ (وَأَلْيَكُنْ

تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ).

اصلی مسلم در روان‌شناسی است که مردم سخنان کسی را می‌پذیرند که به گفته خود معتقد باشد و به تعبیر معروف: تا سخن از دل بر نیاید بر دل ننشیند و نشانه روشن این اعتقاد این است که به گفته خود عمل کند.

فی المثل اگر طبیعی سخنرانی‌های متعددی درباره زیان‌های دخیانیات ایراد کند و بیماری‌های متعدد ناشی از آن را یکی پس از دیگری برشمرد؛ ولی مردم بینند از دهانش بوی سیگار می‌آید هیچ کس سخن او را جدی نخواهد گرفت. به همین دلیل در حدیثی که در کتاب کافی آمده از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطْرُ عَنِ الصَّفَا؛ هنگامی که عالم به علمش عمل نکند موعظه او از دل‌ها فرو می‌ریزد همان‌گونه که قطره‌های باران از سنگ سخت فرو می‌ریزد»^۱.

اشاره به این که دل‌های مردم حالت مقاومت و نفوذناپذیری در برابر مواعظ آنها به خود می‌گیرد. نیز به همین دلیل امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۱۷۵ می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَأَتَنَاهَى قَبْلَكُمْ عَنْهَا؛ ای مردم به خدا سوگند من شما را به هیچ طاعتی ترغیب نمی‌کنم مگر این که خودم پیش از شما به آن عمل می‌نمایم و شما را از هیچ معصیتی باز نمی‌دارم مگر این که خودم پیش از شما از آن دوری می‌جویم».

سپس در سومین و آخرین جمله بر آنچه در جمله‌های پیش آمد تأکید نهاده می‌فرماید: «کسی که معلم و ادب‌کننده خویشتن است به احترام سزاوارتر از کسی است که معلم و مربی مردم است»؛ (وَمُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبٌهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ).

اشاره به این که هرگاه انسان نخست به تعلیم و تادیب خویشتن پردازد، تأثیر سخنانش بیشتر و عمیق تر است در حالی که اگر کسی تنها به تادیب مردم پردازد و از خویش غافل بماند روزی فرا می رسد که مردم از این امر آگاه می شوند و از او روی برمی گردانند.

بلکه از روایات استفاده می شود که این کار از نشانه منافقان است که انسان دیگران را به نیکی ها و ترک بدی ها دعوت کند و خود به این اندرز عمل ننماید: در حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم که فرمود: «إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهَى وَلَا يَنْتَهِي وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي؛ منافق دیگران را از بدی ها باز می دارد؛ ولی خویشتن را باز نمی دارد و دیگران را به نیکی ها دعوت می کند و خود بدان عمل نمی نماید».^۱



وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاؤُهُ إِلَىٰ أَجَلِهِ.

امام علیؑ فرمود:

نفس‌های انسان گام‌های او به سوی پایان زندگی و مرگ است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر می‌نویسد: از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده‌اند صاحب غررالحکم است در حالی که او در مقدمه کتابش می‌گوید: «من سندهای این روایات را برای اختصار حذف کرده‌ام» و این نشان می‌دهد که آنچه را مرحوم آمدی در کتاب غررالحکم آورده از منابعی به صورت مسند به دست او رسیده بوده که اسنادش را برای این که حجم کتاب زیاد نشود حذف کرده است و اگر او آن را از نهج البلاغه گرفته بود نیازی به بیان حذف اسناد نبود سپس می‌افزاید: بسیاری از فصحای عرب مانند ابن مقفع و ابن نباته و امثال آنها که از یک تازان میدان بلاغت و از قهرمانان بیان اند مطالب زیادی از کلمات علیؑ بر گرفته‌اند و اگر در سخنان ابن المعتز این جمله دیده می‌شود به یقین از کلام امام گرفته است؛ ولی با توجه به این که جمعی به جای «نَفْسُ الْمَرْءِ» «أَنْفَاسُ الْمَرْءِ» نقل کرده اند نشان می‌دهد منابع آنها غیر از کلام سید رضی بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۷).

شرح و تفسیر

هر نفسی گامی است!

امام علیؑ در این کلام کوتاه و بیدار کننده اشاره به پایان تدریجی عمر انسان کرده می‌فرماید: «نفس‌های انسان گام‌های او به سوی سرآمد زندگی و مر است»؛ (نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ).

خُطَى جمع «خُطْوَةٌ» به معنای فاصلهٔ میان دو قدم به هنگام راه رفتن است که در فارسی از آن به عنوان «گام» نام می‌برند.

این نکتهٔ مهمی است که انسان دائماً در حال نفس کشیدن است؛ در خواب و بیداری و قیام و قعود و در همه حال و اگر مدت کوتاهی راهِ نفس را بر او ببندند مر او فرامی‌رسد.

از سوی دیگر، دستگاه تنفس انسان و قلب و مغز و سایر اعضا استعداد محدودی دارند؛ مثلاً دستگاه تنفس می‌تواند حداکثر چندین میلیارد بار هوا را به درون کشیده اکسیژن آن را جذب کند و گاز کربن را همراه باقیماندهٔ آن بیرون بفرستد. همچنین قلب توان دارد میلیاردها مرتبه باز و بسته شود به یقین هنگامی که این عدد به نهایت رسید تاب و توان این دستگاه‌ها تمام می‌شود؛ خود به خود از کار می‌ایستند؛ مانند اتومبیلی که آخرین قطرهٔ سوخت آن تمام شود و در این هنگام از کار باز می‌ایستد، بنابراین همان‌گونه که در اتومبیل هر قطره‌ای از سوخت مصرف می‌شود گامی به سوی پایان است، هر نفسی که انسان می‌کشد

و هر ضربانی که قلب او می زند او را یک گام به پایان زندگی نزدیک می سازد. همان گونه که گام های پی در پی انسان را به مقصد نزدیک می کند. به همین دلیل بعضی معتقدند که ورزش کردن زیاد از عمر انسان می کاهد، زیرا به هنگام ورزش نفس ها سریع تر و ضربان قلب بیشتر می شود.

در کتاب کافی نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «مَا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَيَّ ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَقُلْ فِيَّ خَيْرًا وَاعْمَلْ فِيَّ خَيْرًا أَشْهَدُ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهَا أَبَدًا؛ هر روزی که بر انسان می گذرد به او می گوید: ای انسان من روز جدیدی هستم و بر اعمال تو گواهم. در من از نیکی ها سخن بگو و کار نیک انجام ده تا روز قیامت برای تو گواهی دهم، زیرا من که بگذرم دیگر هرگز مرا نخواهی دید».^۱

این همان چیزی هست که قرآن مجید در سوره «والعصر» به آن اشاره کرده و می فرماید: «**وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ**؛ سوگند به عصر که انسان (همواره) در حال خسران است».

فخر رازی در تفسیر این آیه سخنی دارد که جالب به نظر می رسد وی می گوید: یکی از بزرگان پیشین می گفت معنای این سوره را من از مرد یخ فروشی آموختم فریاد می زد: «**إِرْحَمُوا مَنْ يَدُوبُ رَأْسِ مَالِهِ، إِرْحَمُوا مَنْ يَدُوبُ رَأْسِ مَالِهِ**؛ به کسی که سرمایه اش مرتباً ذوب می شود رحم کنید». پیش خود گفتم: این است معنای «**إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ**».

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ

كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ، وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ.

امام علیؑ فرمود:

هر چیز که قابل شمردن است سرانجام پایان می‌گیرد و آنچه مورد انتظار است سرانجام فرا می‌رسد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب غررالحکم این گفتار پر بار با تفاوت روشنی نقل شده است بدین صورت: «كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ كُلُّ سُورٍ مُنْقَضٍ كُلُّ جَمْعٍ إِلَى شَتَاتٍ كُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ». این تفاوت آشکار نشان می‌دهد که صاحب غررالحکم آن را از منبع دیگری گرفته و احتمالاً کلام امام همان گونه بوده که در غررالحکم آمده است و مرحوم سید رضی آنچه را حکمت بالا آمده از آن گزینش کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۹). در خطبه ۱۰۳ نیز این جمله مطابق آنچه در نهج البلاغه است ذکر شده است. و در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله قریب به آنچه در غررالحکم آمده ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۵۶۹).

شرح و تفسیر

همه معدودها محدودند!

این گفتار حکیمانه هرچند با حکمت پیشین در یک عبارت ذکر نشده؛ ولی در واقع مکمل آن است. نخست می‌فرماید: «هرچیز که شمرده می‌شود سرانجام پایان می‌گیرد»؛ (كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٌ).

این اشاره به قانون کلی فلسفی است که هرچیز تحت عدد در آید محدود است و هرچه محدود است پایان پذیر است و از آنجا که عمر انسان‌ها تحت عدد قرار می‌گیرند؛ مثلاً می‌گوییم: عمر شصت ساله، یا هشتاد ساله. مفهومش این است که هر ساعتی که بر انسان می‌گذرد تدریجاً از آن کاسته می‌شود و این سرمایه به سرعت رو به فنا می‌رود و مهم این است که گذشتن و کاستن آن در اختیار ما نیست چه بخواهیم، چه نخواهیم به سرعت در حال عبور است.

آن‌گاه در ادامه می‌فرماید: «و آنچه مورد انتظار است سرانجام فرا می‌رسد»؛ (وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ).

منظور از «متوقع» اموری است که به طور قطع می‌دانیم در آینده رخ می‌دهد؛ مانند مرگ و پایان زندگی و قیام قیامت. اشاره به این که کسی که به این امور آگاه است باید توجه داشته باشد که روزی مرگ دامن او را می‌گیرد و روزی در دادگاه عدل الهی حضور می‌یابد.

به همین دلیل در تفسیر آیه شریفه «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» یقین را به

مر تفسیر کرده‌اند.^۱

آنچه امام در دو جمله بالا بیان فرموده در واقع اشاره به دنیای فانی و گذاران است؛ دنیایی که عمرش در برابر جهان آخرت بسیار ناچیز است، همان‌گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ إِصْبَعَهُ فِي الْيَمِّ فَلْيَنْظُرْ بِمَ يَرْجِعُ؛ عمر دنیا در برابر آخرت مانند این است که یکی از شما انگشت خود را در دریایی فرو کند (و سپس بیرون آورد) در این حال نگاه کند ببیند چه اندازه از آب دریا بر انگشت او باقی مانده». ^۲ این هشدار است به همه دنیا طلبان و آنها که به آخرت و زندگی جاویدان پشت کرده‌اند تا بدانند چه چیز به دست می‌آوردند و چه چیز را از دست می‌دهند.

۱. حجر، آیه ۹۹.

۲. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۹، ح ۱۱۱.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا اشْتَبَهَتْ اِعْتَبِرَ آخِرُهَا بِأَوَّلِهَا.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که کارها مشتبه شوند (و آینده روشن نباشد) آخرشان را باید به
اولشان سنجید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه این حدیث شریف را از دو نفر از دانشمندان که قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند: ابن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۶) در کتاب الامامة و السياسة و نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲) در کتاب صفین نقل کرده است که دلیل بر تعدد منابع این گفتار حکیمانه است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۹).

شرح و تفسیر

سالی که نکوست...

امام علیه السلام در اینجا درس مهمی می‌دهد که برای همه مدیران، بلکه همه رهروان راه حق کارگشاست. می‌فرماید: «هنگامی که کارها مشتبه شوند (و آینده روشن نباشد) آخرشان را باید به اولشان سنجید»؛ (إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا اشْتَبَهَتْ اَعْتَبِرْ آخِرُهَا بِأَوَّلِهَا).

اشاره به این‌که همیشه آغاز و انجام کارها با یکدیگر پیوند ناگسستنی دارند و در واقع شبیه علت و معلول‌اند، بنابراین اگر ما در چگونگی پایان کاری شک و تردید داشتیم باید ببینیم آغازش چگونه بوده است؛ هرگاه در مسیر صحیح بوده عاقبت آن نیز چنین است و مطابق ضرب المثل فارسی: «سالی که نکوست از بهارش پیداست» و اگر آغاز آن در مسیر نادرستی قرار گرفته باید بدانیم که عاقبت آن نیز نادرست و خطرناک است و به گفته معروف:

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج!
این سخن پیام دیگری نیز دارد و آن این‌که اگر می‌خواهیم نتیجه‌های خوب و پربر از کارهای خودمان بگیریم باید در آغاز مراقب زیربنای آن باشیم.
تفاوت بنای مسجد قبا و مسجد ضرار در همین امر است که اولی به مصداق
﴿لَمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى﴾^۱ پایه صحیحی داشت و سرانجام به مضمون ﴿فِيهِ

رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا»^۱ عبادتگاه مؤمنان شد و مسجد ضرار که پایه آن بر اساس نفاق و کفر و شرک و تفرقه میان مؤمنان بنا شده بود عاقبتش این بود که به دستور پیغمبر طعمه حریق شود.

قریب این معنا در عهدنامه مالک اشتر نیز آمده است آنجا که امام می فرماید: «اَسْتَدِلُّ عَلَيَّ مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ، فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهُ؛» «با آنچه در گذشته واقع شده است نسبت به آنچه واقع نشده استدلال کن، زیرا امور جهان شبیه به یکدیگرند».

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ

وَمِنْ خَبَرِ ضَرَّارِ بْنِ حَمَزَةَ الضَّبَائِيِّ عِنْدَ دُخُولِهِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَمَسْأَلَتِهِ لَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ، وَقَالَ: فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَقَدْ أَرُخَى اللَّيْلُ سُدُّوْلَهُ وَهُوَ قَائِمٌ فِي مَحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ، وَيَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، وَيَقُولُ:

يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا، إِلَيْكَ عَنِّي، أَبِي تَعَرَّضْتَ؟ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتَ؟ لَا حَانَ حِينُكَ هَيْهَاتَ غُرِّي غَيْرِي، لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ، قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا! فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ، وَخَطْرُكَ يَسِيرٌ، وَأَمْلُكَ حَقِيرٌ. آهٍ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ، وَطُولِ الطَّرِيقِ، وَبُعْدِ السَّفَرِ، وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ.

در خبری آمده است که «ضرار بن حمزه ضبابی»^۱ به هنگام ورودش بر

۱. در نسخه مسعودی و بعضی نسخ دیگر به جای «ضرار بن حمزه»، «ضرار بن ضمیره» آمده است و ظاهراً صحیح همان «ضمیره» است و او از یاران خاص امیر مؤمنان علی عَلِيٍّ بود که با شجاعت اوصاف برجسته امیرمؤمنان را برای معاویه شرح داد.

در مورد قبیله او در نسخه صبحی صالح و بعضی نسخ دیگر «ضبابی» آمده در حالی که در میان عرب قبیله‌ای به نام «ضباء» معروف نیست؛ ولی در نسخ متعدد دیگری ضبابی آمده و «ضباب» جد محمد بن

معاویه و سؤال معاویه از او دربارهٔ حالات امیرمؤمنان علیه السلام چنین گفت: گواهی می‌دهم که من او را در بعضی از مواقف دیدم در حالی که شب پردهٔ تاریک خود را فرو افکنده بود و او در محرابش به عبادت ایستاده محاسن مبارک را به دست خود گرفته و همچون مار گزیده به خود می‌پیچید و از سوز دل گریه می‌کرد و می‌گفت: ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو تو خود را به من عرضه می‌کنی یا اشتیاق را به من نشان می‌دهی؟ (تا مرا به شوق آوری؟) هرگز چنین زمانی برای تو فرا نرسد (که در دل من جای گیری) هیئات (اشتباه کردی و مرا نشناختی) دیگری را فریب ده، من نیازی به تو ندارم. تو را سه طلاقه کردم؛ طلاق که رجوعی در آن نیست. زندگی تو کوتاه و مقام تو کم و آرزوی تو را داشتن ناچیز است. آه از کمی زاد و توشه (آخرت) و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت (مشکلات مقصد).^۱

→ سلیمان بن منصور بوده و بعضی گفته‌اند: ضیاب قلعه‌ای بوده در اطراف کوفه که جماعتی از علما به آن منسوب می‌باشند. (معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۵۱).

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کتاب مصادر نهج البلاغه استفاده می‌شود که این کلام حکمت‌آمیز بخشی از گفتار مفصلی است که در میان «ضرار» و «معاویه» رد و بدل شد و ضرار که از یاران خاص امیر مؤمنان علی علیه السلام بود به هنگام ملاقات با «معاویه» آن را برای او نقل کرد. سپس می‌افزاید: این سخن را پیش از مرحوم سید رضی و بعد از وی بعضی به طور مسند و بعضی به طور مرسل از آن حضرت نقل کرده‌اند از جمله کسانی که مسند آن را روایت کرده‌اند مرحوم صدوق در امالی و مرحوم ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶) در کتاب خود به نام امالی و نیز ابونعیم در حلیة الاولیاء و ابوالفرج در کنز الفوائد و ابن عبدالبر در استیعاب و گروه دیگر هستند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۱).

شرح و تفسیر

برو این دام بر مرغ دگر نه!

اصل ماجرای «ضِرار بن ضَمْره» به گونه‌ای که مسعودی در مروج الذهب نقل می‌کند چنین است که او وارد بر معاویه شد. معاویه به او گفت: اوصاف علی را برای من بازگو کن ضرار گفت: مرا از این کار معاف کن (زیرا تصور می‌کرد بر خلاف میل معاویه است و ناراحت می‌شود و ممکن است خطری از ناحیه او وی را تهدید کند) ولی معاویه اصرار کرد و گفت: چاره‌ای نیست جز این که برای من شرح دهی.

ضرار گفت: اکنون که چنین است بدان به خدا سوگند او مقامی بسیار والا داشت، (از نظر روحی و جسمی) بسیار قدرتمند و قوی بود. سخن حق می‌گفت و حکم به عدالت می‌کرد و چشمه‌ای علم و دانش از اطراف او می‌جوشید و سخنان حکمت‌آمیز از جوانب او صادر می‌شد. غذای او ساده و ناگوار و لباس او کوتاه (در آن زمان، کوتاهی لباس نشانی تواضع، و بلندی دامن لباس نشانه تکبر بود) بود. به خدا سوگند هر وقت او را می‌خواندیم به ما پاسخ می‌گفت و اگر تقاضایی از او داشتیم به ما مرحمت می‌کرد و ما به خدا سوگند با این که خود را به ما نزدیک می‌کرد و ما هم به او نزدیک بودیم بر اثر هیبت و جلال او قدرت تکلم در مجلسش نداشتیم و به دلیل عظمت او در فکر ما هرگز در مجلس او آغاز سخن نمی‌کردیم. تبسم او دندان‌هایی را همچون دانه‌های

مروارید منظم نشان می داد. دینداران را بزر می داشت و مستمندان را مورد ترحم قرار می داد و هنگام قحطی یتیمان نزدیک و مستمندان خاک نشین را اطعام می کرد و برهنگان را لباس می پوشید و مظلومان را یاری می کرد و از دنیا و زرق و برق آن وحشت داشت. به تاریکی شب انس داشت. گواهی می دهم شبی او را دیدم در حالی که پرده های تاریک شب فرو افتاده بود و او در محراب عبادتش ایستاده بود. محاسن مبارکش را با دست گرفته و همچون مار گزیده به خود می پیچید و به صورت سوزناک گریه می کرد و می گفت: «...»^۱

سپس عبارت بالا را با مختصر عبارتی آورده است.

مرحوم سید رضی آنچه را در بالا آمد به این صورت تلخیص کرده است: «در خبری از ضرار بن حمزه ضبائی به هنگام ورودش بر معاویه و سؤال معاویه از او درباره حالات امیرمؤمنان علیه السلام چنین آمده است که ضرار (در پاسخ معاویه) گفت: گواهی می دهم که من او را در بعضی از مواقف دیدم در حالی که شب پرده تاریک خود را فرو افکنده بود و او در محرابش به عبادت ایستاده بود، محاسن مبارک را به دست گرفته و همچون مار گزیده به خود می پیچید و از سوز دل گریه می کرد و می گفت: «(وَمِنْ خَبَرِ ضَرَّارِ بْنِ حَمْزَةَ الضَّبَّائِيِّ عِنْدَ دُخُولِهِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَمَسْأَلَتِهِ لَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، وَقَالَ: فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَقَدْ أَرَخَى اللَّيْلُ سُدُولَهُ وَهُوَ قَائِمٌ فِي مِحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ، وَيَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، وَيَقُولُ:)

از آنجا که محبت دنیا بر طبق حدیث معروف نبوی که گفته می شود: انبیا و اولیا بر آن متفق بوده اند: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۲ سرچشمه همه گناهان

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۱؛ شبیه به همین ابن ابی الحدید از کتب دیگر نقل کرده است. ابن ابی الحدید این داستان را با تفاوتی از کتاب استیعاب نقل کرده است. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۵).

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۰، ح ۱۷.

است، بی‌اعتنایی به زرق و برق و مقامات و ثروت‌های دنیوی دلیل بر زهد در دنیا و بیمه‌کننده در برابر معاصی است، لذا امام در این سخنان پربار خود دنیا را مخاطب قرار داده می‌فرماید: «ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو»؛ (يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا، إِلَيْكَ عَنِّي).

سپس می‌افزاید: «تو خود را به من عرضه می‌کنی یا اشتیاقت را به من نشان می‌دهی؟ (تا من را به شوق آوری؟) هرگز چنین زمانی برای تو فرا نرسد (که در دل من جای گیری)»؛ (أَبِي تَعَرَّضْتُ؟ أُمَّ إِلَيَّ تَشَوَّقْتُ؟ لَا حَانَ حِينُكَ). در ادامه برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «هیئات (اشتباه کردی و مرا نشناختی) دیگری را فریب ده، من نیازی به تو ندارم. تو را سه طلاقه کردم؛ طلاق‌ی که رجوعی در آن نیست»؛ (هَيْهَاتَ غُرِّي غَيْرِي، لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ، قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا!).

جمله «لَا حَانَ حِينُكَ» در واقع جمله انشائییه و نفرین است نه جمله خبریه. امام در واقع از خدا می‌خواهد که زمانی فرا نرسد که زرق و برق دنیا در دلش نفوذ کند.

جمله «غُرِّي غَيْرِي» مفهومش این نیست که مرا رها کن و به سراغ دیگران برو و آنها را بفریب، بلکه منظور این است که هرگز به سراغ من نیا و شبیه چیزی است که در شعر معروف فارسی آمده است:

برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه

تعبیر به سه طلاقه کردن دنیا ناظر بر این است که انسان به حسب طبع و آفرینش پیوندی با دنیا دارد که در حکم ازدواج است و امام می‌فرماید: من این پیوند را قطع کرده و عطایت را به لقاییت بخشیده‌ام.

در ادامه این سخن، حضرت دلیل این نفرت بر زر و زیور دنیا و مقامات و ثروت‌ها را بیان کرده می‌فرماید: «زندگی تو کوتاه و مقام تو کم و آرزوی تو

داشتن ناچیز است)؛ «فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ، وَخَطْرُكَ يَسِيرٌ، وَأَمْلُكَ حَقِيرٌ».

به راستی عمر دنیا کوتاه است و مقامات آن کم ارزش و گاه بی ارزش. جمله «أَمْلُكَ حَقِيرٌ» اشاره به این است که کسانی که تو را آرزو دارند، آرزوی حقیر و پستی برای خود پیدا کرده‌اند.

در پایان این سخن، امام علیه السلام از کمبود زاد و توشه سفر طولانی آخرت شکایت کرده می‌فرماید: «آه از کمی زاد و توشه (آخرت) و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت (مشکلات مقصد)»؛ «آه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ، وَطُولِ الطَّرِيقِ، وَبُعْدِ السَّفَرِ، وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ».

با این که می‌دانیم امام علیه السلام بیشترین ذخیره را برای عالم آخرت فراهم ساخته تا آنجا که به مقتضای حدیث نبوی معروف: «لِضَرْبَةِ عَلِيِّ يَوْمَ الْخُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»^۱ ضربه کاری آن حضرت (بر پیکر عمرو بن عبد ود در آن لحظه بسیار حساس تاریخ اسلام) برتر از عبادت جن و انس است و نیز می‌دانیم آن حضرت در تمام غزوات اسلامی فداکاری فراوان کرد و عبادت‌های شبانه او گاه به هزار رکعت نماز در یک شب می‌رسید و یک هزار برده را از دست‌رنج خود خرید و آزاد کرد و عبادات و اطاعات فراوان دیگر، جایی که امام با این همه زاد و توشه از کمی زاد و توشه سفر آخرت اظهار ناراحتی و نگرانی کند ما چه بگوییم و چه کاری انجام دهیم؟

بدیهی است هرگاه انسان زاد و توشه خود را برای این سفر طولانی کم ببیند، برای افزایش آن کوشش می‌کند؛ ولی اگر گرفتار غرور گردد و اعمال ناچیز خود را بزرگ ببیند هرگز به فکر افزایش نمی‌افتد.

تعبیر به «مورد» اشاره به روز قیامت است که انسان در آن وارد می‌شود و تعبیر

۱. این حدیث با تعبیرات مختلف و با یک مضمون در بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۱، و در کتب دیگر از قبیل اقبال، ص ۴۶۷ و پناابع الموده قندوزی، ج ۱، ص ۲۸۲، مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۲ نیز نقل شده است.

به «عظیم» اشاره به مشکلات حساب و کتاب و عبور از صراط و هول و وحشت آن است.

نکته‌ها

۱. دنیای مذموم و ممدوح

آنچه دربارهٔ مذمت دنیا در این روایت و روایات دیگر و بعضی از آیات قرآن وارد شده دنیایی است مملو از زرق و برق و مرکب از حلال و حرام و اسراف و تبذیر و دل‌بستگی‌ها و وابستگی‌ها، و گرنه اگر طلب دنیا از حلال و در حد اعتدال و دور از وابستگی‌ها باشد نه تنها مذموم نیست، بلکه وسیله‌ای است برای رسیدن به خیر و سعادت.

دنیایی که آمیخته با حرص و فزون‌طلبی باشد چنان انسان را به خود مشغول می‌دارد که او را از یاد خدا غافل می‌سازد و حتی آرامش و استراحت را از او می‌گیرد و به این می‌ماند که انسان برای مسافرت یک روزه که مثلاً با پای پیاده می‌خواهد به نقطهٔ خوش آب و هوایی برود به جای غذای یک روز معادل پنجاه روز با خود حمل کند که تنها رنج و درد او افزون می‌یابد و جز غذای یک روز برای او قابل جذب نیست.

البته اولیاء الله برای این‌که خود را همگون به قشرهای ضعیف جامعه کنند زندگی خود را در حد کمتر از متوسط افراد قرار می‌دهند و زهد و پارسایی را در پیش می‌گیرند که نمونهٔ کامل آن شخص امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

۲. نکتهٔ شگفت‌انگیز!

در بعضی از روایات در ذیل این حدیث نکتهٔ عجیبی آمده است و آن این‌که چون معاویه این اوصاف و این سخنان را از امام علیه السلام شنید گریه کرد به گونه‌ای که

قطرات اشک بر صورت او جاری گشت و گفت: «رَحِمَ اللَّهُ أَبَا الْحَسَنِ كَانَ وَاللَّهِ كَذَلِكَ؛ خدا رحمت کند ابوالحسن علی را، به خدا سوگند این گونه بود». معاویه از ضرار پرسید: اندوه تو بر مر علی چگونه بود؟ ضرار در پاسخ گفت: مانند اندوه کسی که فرزندش را در دامنش سر ببرند.^۱

در نقل دیگری در بحار آمده است که حاضران نیز گریه کردند!^۲ نیز آمده است که معاویه به حاضران در مجلس رو کرد و گفت: اگر من از دنیا بروم هیچ یک از شما حاضر نیست چنین مدح و ثنایی درباره من داشته باشد. یکی از حاضران، با شجاعت به او پاسخ داد و گفت: «الصَّاحِبُ عَلِيٌّ قَدْرٌ صَاحِبِهِ؛ دوست هر کس هم طراز خود اوست».^۳

۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۷.

۲. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۵۰، ح ۵۲۴.

۳. همان، ج ۴۱، ص ۱۲۱، ح ۲۸.

وَمِنْ كَاهِلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِلسَّائِلِ الشَّامِيِّ لَمَّا سَأَلَهُ: أَكَانَ مَسِيرُنَا إِلَى الشَّامِ بِقَضَاءِ مِنَ اللَّهِ وَقَدَرٍ؟ بَعْدَ
كَلَامِ طَوِيلٍ هَذَا مُخْتَارُهُ:

وَيَحْكُ! لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَازِمًا، وَقَدَرًا حَاتِمًا! لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ
الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ، وَسَقَطَ الوَعْدُ وَالوَعِيدُ. إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخْيِيرًا،
وَنَهَاهُمْ تَحْذِيرًا، وَكَلَّفَ يَسِيرًا، وَلَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا، وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا؛
وَلَمْ يُعْصِ مَغْلُوبًا، وَلَمْ يُطِغْ مُكْرَهًا، وَلَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لَعِبَاءَ، وَلَمْ يُنْزِلِ
الْكِتَابَ لِلْعِبَادِ عَبَثًا، وَلَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا: «ذَلِكَ ظَنُّ
الَّذِينَ كَفَرُوا، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ».

این بخشی از یک کلام طولانی امام علیه السلام است که به سؤال کننده شامی
هنگامی که پرسید: آیا رفتن ما به شام به قضا و قدر الهی بود؟ بیان فرمود: وای
بر تو شاید گمان کردی منظورم قضای لازم و قدر حتمی است (و مردم در
کارهایشان مجبورند و اختیاری از خود ندارند). اگر چنین بود، ثواب و عقاب
الهی به یقین باطل می شد و وعده و وعید ساقط می گشت. خداوند سبحان،
بندگان را امر کرده، و آنها را اختیار بخشیده، و نهی کرده و برحذر داشته،

تکالیف آسانی بر دوش آنان نهاده و هرگز تکلیف سنگینی (به کسی) نکرده. در برابر (اطاعت اندک) پاداش کثیری قرار داده، و هرگز کسی از روی اجبار، او را معصیت نکرده، و از روی اکراه اطاعت ننموده است، خدا پیامبران را بیهوده نفرستاده و کتب آسمانی را برای بندگانش عبث نازل نکرده، و آسمان ها و زمین و آنچه در میان آنهاست باطل و بی هدف نیافریده است. این گمان کافران است. وای بر کافران از آتش دوزخ!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این سخن را گروهی از علمای شیعه و اهل سنت به صورت مسند و مرسل نقل کرده اند که از جمله آنها مرحوم کلینی در جلد اول اصول کافی و صدوق در کتاب توحید و عیون اخبار الرضا علیه السلام و ابن شعبه در تحف العقول و طبرسی در احتجاج و شیخ محمد بن الحسین المعتزلی در غرر الادله است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۳).

شرح و تفسیر

دلایل بطلان مکتب جبر

این کلام پربار همان‌گونه که در ذکر اسناد آن آمد، از سخنان مهم و معروفی است که از امیر مؤمنان علی علیه السلام در زمینه قضا و قدر (و جبر و اختیار) نقل شده و یکی از بهترین طرق حل این مسئله است. مرحوم سیّد رضی بخشی از آن را گزینش کرده و صدر حدیث را نیاورده است.

ما برای روشن شدن محتوای حدیث به طور کامل صدر آن را از کتاب کافی می‌آوریم و آن چنین است: امیر مؤمنان علی علیه السلام پس از بازگشت از جنگ صفین در کوفه بود که پیرمردی آمد در برابر آن حضرت دو زانو نشست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان به ما خبر ده که آیا رفتن ما به سوی اهل شام به قضا و قدر الهی بود؟

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آری ای پیرمرد. شما هیچ تپه‌ای را بالا نرفتید و هیچ دره‌ای را فرود نیامدید مگر این‌که به قضا و قدر الهی بود. پیرمرد گفت: اگر چنین باشد پس ما در برابر این همه زحمت اجر و پاداشی نخواهیم داشت.

امام علیه السلام فرمود: خاموش باش ای پیرمرد! به خدا سوگند خداوند پاداش بزرگی برای شما در مسیر این راه قرار داد و همچنین در توقف‌هایی که داشتید و نیز در بازگشتتان. شما در هیچ یک از این حالات مکره و مجبور نبودید.

پیرمرد سؤال کرد: چگونه ما مکره و مجبور نبودیم در حالی که رفت و آمد ما تمام به قضا و قدر الهی بود؟

امام علیه السلام فرمود: (بقیه همان‌گونه است که در نهج البلاغه آمده است).

مرحوم سید رضی از این حدیث شریف به این چند جمله قناعت کرده می‌گوید: «این بخشی از کلام امام علیه السلام است که به سؤال کننده شامی هنگامی که پرسید: آیا رفتن ما به شام به قضا و قدر الهی بود بعد از سخنی طولانی بیان فرمود که گزیده‌اش این است»؛ (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ علیه السلام: لِّلْسَائِلِ الشَّامِيِّ لَمَّا سَأَلَهُ: أَكَانَ مَسِيرُنَا إِلَى الشَّامِ بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَقَدَرٍ؟ بَعْدَ كَلَامٍ طَوِيلٍ هَذَا مُخْتَارُهُ).

امام علیه السلام در ادامه این سخن چنین می‌فرماید: «وای بر تو شاید گمان کردی منظورم قضای لازم و قدر حتمی است (و مردم در کارهایشان مجبورند و اختیاری از خود ندارند)»؛ (وَيُحَكُّ! لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَازِمًا، وَقَدَرًا حَاتِمًا!). سپس افزود: «اگر چنین بود، ثواب و عقاب الهی به یقین باطل می‌شد و وعده و وعید ساقط می‌گشت»؛ (لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبُطِلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ، وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ).

یعنی چگونه ممکن است خداوند کسی را به کار خوب مجبور کند و بعد به او پاداش دهد یا مجبور به گناه سازد بعد او را مجازات نماید؟ این کاری ظالمانه و غیر عادلانه است و چگونه ممکن است به کسی که از خود اختیار ندارد وعده بدهند که اگر فلان کار نیک را انجام دهی پاداشی چنین و چنان به تو خواهیم داد

۱. در تعدادی از نسخ به جای «حاتم» «حتم» آمده و همان صحیح‌تر به نظر می‌رسد، زیرا به گفته بعضی «حاتم» به معنای حتم و قطعی در لغت عرب نیامده است. (بهج الصباغه، ج ۸، ص ۲۸۰) ولی با مراجعه به کتب لغت از جمله لسان العرب و کتاب العین روشن می‌شود که به شخص قاضی و داور نیز «حاتم» گفته می‌شود؛ یعنی حکمی را قطعی می‌کند حتی اگر به کلاغ نیز «حاتم» گفته می‌شود برای آن است که عرب معتقد بود هنگامی که او در برابر جریانی صدا می‌کند شوم بودن آن را حتمی خواهد کرد، بنابراین معنای «حاتم» با قدر تناسب دارد.

و یا تهدید کنند که اگر فلان کار بد را انجام دادی چنین و چنان کیفر داده خواهی شد؟ به یقین این وعده و وعید لغو و بیهوده است.

آیا به کسی که بر اثر بیماری رعشه، دست او پیوسته بی اختیار می لرزد می توان گفت: اگر دست را ثابت نگه داری فلان پاداش را به تو می دهیم و اگر لرزش را ادامه دهی مجازات می کنیم؟ اگر کسی چنین بگوید همه مردم او را نادان و بی خبر می خوانند.

در حدیث کافی این جمله های امام علیه السلام که در حقیقت تالی فاسد قول به جبر است به صورت مشروح تری آمده است، می فرماید: «لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ وَالزَّجْرُ مِنَ اللَّهِ وَسَقَطَ مَعْنَى الْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ فَلَمْ تَكُنْ لَأَيِّمَةَ الْمُذْنِبِ وَلَا مَحْمَدَةَ لِلْمُحْسِنِ وَلَكَانَ الْمُذْنِبُ أَوْلَى بِالْإِحْسَانِ مِنَ الْمُحْسِنِ وَلَكَانَ الْمُحْسِنُ أَوْلَى بِالْعُقُوبَةِ مِنَ الْمُذْنِبِ تِلْكَ مَقَالَةٌ إِخْوَانِ عَبْدَةِ الْأَوْثَانِ وَخُصَمَاءِ الرَّحْمَنِ وَحِزْبِ الشَّيْطَانِ وَقَدْرِيَّةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَمَجُوسِهَا؛ اگر این گونه باشد که تو پنداشتی - یعنی مردم در کارهایشان مجبور باشند - ثواب و عقاب و امر و نهی از سوی خداوند باطل می شود و وعده و وعید ساقط می گردد، نه هیچ گنهکاری درخور سرزنش و نه هیچ نیکوکاری شایسته ستایش است، بلکه گنهکار سزاوارتر به نیکی از نیکوکار است (زیرا نیکوکار ثمره نیکوکاری خود را هم علاوه بر پاداش می برد) و نیز نیکوکار شایسته تر به کیفر از گنهکار است (زیرا گنهکار از گناه خود نیز زجر می بیند) این گفتار برادران بت پرستان و دشمنان رحمان و حزب شیطان و قدریه این امت و مجوس آن است»^۱.

منظور از «قدریه» قائلین به جبر است و تعبیر از آنها به «مجوس این امت» به سبب آن است که مجوس حتی در مبدأ آفرینش جهان قائل به جبر بودند و معتقد بودند خدای خیر و نیکی ها (یزدان) فقط می تواند امور خیر ایجاد کند و خدای

شر و بدی‌ها (اهریمن) فقط شر می‌آفریند.

امام علیه السلام در این عبارت کوتاه و پرمعنا محکم‌ترین دلیل را برای ابطال جبر بیان فرموده و چهار تالی فاسد برای آن ذکر کرده که در نسخه کافی به ده تالی فاسد ارتقا یافته و نشان می‌دهد که مرحوم سید رضی در اینجا گزینشی عمل کرده است. در نسخه نهج البلاغه آمده است که اگر جبر در کار باشد ثواب و عقاب و وعد و وعید باطل و ساقط می‌شود، زیرا هیچ عقلی نمی‌پذیرد کسی را مجبور به کاری کنند و بعد او را پاداش یا کیفر دهند و یا قبل از شروع به کار به او بگویند اگر این کار را انجام دهی چنین تشویق خواهی شد و اگر ندهی چنان توبیخ می‌شوی. اینها همه در صورتی است که انسان اختیاری از خود داشته باشد در غیر این صورت پاداش و کیفر ظالمانه و وعد و وعید لغو و بیهوده است.

در نسخه کافی اضافه بر این فرموده: هیچ گنهکاری را در فرض جبر نمی‌توان ملامت نمود و هیچ نیکوکاری را نمی‌توان ستایش کرد، زیرا ملامت و سرزنش در چنین حالتی ظالمانه و تشویق و ستایش غیر عاقلانه است.

بلکه شخص گنهکار در فرض جبر اولی به احسان است، زیرا گناه دامان او را گرفته و او را تحت فشار قرار داده، بنابراین باید به جای مجازات مورد محبت قرار گیرد و به عکس نیکوکار به مجازات سزاوارتر است، زیرا از کار نیک خود بهره‌مند می‌شود و هیچ یک از این امور با منطق و عقل و عدالت پروردگار سازگار نیست. به عبارت دیگر نه نیکوکار اختیاری از خود داشته و نه بدکار، بنابراین نه مجازات در مورد آنها عادلانه است نه پاداش عاقلانه و اگر بنا شود بدون استحقاق کیفر و پاداشی در کار باشد پاداش را باید به بدکار داد تا تخفیف رنج او شود و کیفر را باید به نیکوکار داد تا تعادلی حاصل گردد و به هر حال هدف امام این است که روشن سازد در فرض جبر مسئله ثواب و عقاب و اوامر و نواهی و مؤاخذه و تشویق همه به هم می‌ریزد و مفهوم خود را از دست می‌دهد.

این سخن را می‌توان به صورت دیگری بیان کرد و آن این‌که در تمام اقوام و ملت‌ها برای مجرمان بازجویی و دادگاه و مجازات و زندان و مانند آن فائند و به عکس، برای افراد وظیفه‌شناس انواع سپاس‌ها و تشویق‌ها و بزرگداشت‌ها ترتیب می‌دهند. حتی کسانی که از نظر فلسفی تفکر جبری دارند در زندگی اجتماعی خود وجود دادگاه‌ها و مجازات‌ها را از لوازم زندگی بشر و عاقلانه می‌شمرند. اگر ما معتقد به جبر باشیم باید بگوییم تمام این برنامه‌ها ظالمانه است. درست به این می‌ماند که ما انسانی مبتلا به رعشه (پارکینسون) را به دادگاه حاضر کنیم که چرا دست تو می‌لرزد و یا بیماری را که به علت قطع نخاع قادر بر حرکت نیست مورد مذمت و ملامت قرار دهیم.

شاید به همین دلیل معتقدان به جبر ناچار عدالت خدا را نیز نفی کرده و گفته‌اند خدا هر کار کند عین عدالت است حتی اگر تمام نیکان را به دوزخ بفرستد و ظالمان و گنه‌کاران را به بهشت، کار خلافی رخ نداده است؛ سخنی که هر عاقلی بر آن می‌خندد.

آن‌گاه امام در ادامه این سخن و پس از ذکر تالی فاسدها به توضیح مسئله اختیار پرداخته و به صورت بسیار شفاف و روشنی آن را بیان می‌کند و می‌فرماید: «خداوند سبحان بندگانش را امر کرده و آنها را اختیار بخشیده و نهی کرده و برحذر داشته، تکالیف آسانی بر دوش آنان گذارده و هرگز تکلیف سنگینی نکرده است. در برابر (اطاعت کم) پاداش کثیری قرار داده و هرگز کسی از روی اجبار، او را معصیت نکرده و از روی اکراه اطاعت ننموده است»؛ (إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخِييراً، وَنَهَاَهُمْ تَحْذِيراً، وَكَلَّفَ يَسِيراً، وَلَمْ يُكَلِّفْ عَسِيراً، وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيراً؛ وَلَمْ يُعْصِ مَغْلُوباً، وَلَمْ يُطَعْ مُكْرَهاً).

امام علیه السلام در اینجا اوامر و نواهی تشریحی را آمیخته با صفت اختیار ذکر کرده و فضل الهی را نیز در سنگین نبودن تکالیف و افزون بودن پاداش‌ها بر آن افزوده است.

سپس در ادامه سخن سه تالی فاسد دیگر برای قول به جبر ذکر کرده و آن این که اگر واقعاً مردم مجبور باشند ارسال رسل و انزال کتب آسمانی همه لغو و بیهوده است، زیرا نه نیکوکار مجبور را می توان از نیکوکاری باز داشت و نه گنهکار مجبور را از گناه. می فرماید: «خدا پیامبران را بیهوده نفرستاده و کتب آسمانی را برای بندگان عبث نازل نکرده است»؛ (وَلَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لِعَبَا، وَلَمْ يُنْزِلِ الْكُتُبَ لِلْعِبَادِ عَبْثًا).

اصولاً اگر ما قائل به جبر باشیم تمام مکتب های اخلاقی و توصیه های علمای اخلاق فرو می ریزد، زیرا کسانی که کار غیر اخلاقی را به حکم جبر انجام می دهند هرگز گوششان بدهکار توصیه های علمای اخلاق یا برنامه های پیامبران الهی و دستورات کتب آسمانی نیست.

در آخرین تالی فاسد می فرماید: «خداوند آسمان ها و زمین و آنچه در میان آنهاست را باطل و بی هدف نیافریده. این گمان کافران است. وای بر کافران از آتش دوزخ»؛ (وَلَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا: «ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»).

یعنی آفرینش آسمان و زمین به حکم روایاتی که سخن از تسخیر آنها برای انسان ها می گویند برای این انسان است تا مسیر حق را در پیش گیرد و راه تکامل را بیماید. اگر گفتار طرفداران جبر صحیح باشد آفرینش آسمان ها و زمین و آنچه در میان آنهاست باطل و بیهوده خواهد بود، چون انسان برای پیمودن راه تکامل اختیاری ندارد و می دانیم تکامل جبری تکامل نیست.

اینکه امام - مطابق نسخه کافی - فرموده است: این نظر، عقیده بت پرستان و دشمنان رحمان و قائلان به قدر و مجوس این امت است اشاره به این است که مجوس قائل به ثنویت و دوگانه پرستی بودند: یزدان را خدای خیر می دانستند که صدور شر از او غیر ممکن است و اهریمن را خدای شر که صدور خیر از او غیر

ممکن. حوادث و موجودات جهان را نیز به خیر و شر تقسیم می‌کردند؛ خیرات را به یزدان و شرور را به اهریمن نسبت می‌دادند و به این ترتیب در مبدأ جهان هستی نیز قائل به جبر بودند و به طریق اولی، انسان‌ها را در افعالشان مجبور می‌پنداشتند. آن‌کس که باطن او مخلوق یزدان است جز خیر انجام نمی‌دهد و آن‌کس که باطن روحش مخلوق اهریمن است همواره تمایل به شر دارد.

آنچه امام علیه السلام فرموده: جبر عقیده مشرکان نیز هست گویا اشاره به آیه شریفه ۳۵ از سوره «نحل» است: «وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»؛ مشرکان گفتند: اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدران ما غیر او را پرستش نمی‌کردیم و چیزی را بدون اراده او حرام نمی‌ساختیم (آری) کسانی که پیش از ایشان بودند نیز همین‌گونه عمل می‌کردند ولی آیا پیامبران وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار دارند».

در روایت کافی آمده است: هنگامی که امام علیه السلام این جواب شافی و کافی را به آن پیرمرد شامی در مورد مسئله جبر و اختیار بیان فرمود، او شادمان شد و (بالبداهه) اشعاری سرود که دو بیتش چنین است:

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ يَوْمَ التَّجَاةِ مِنَ الرَّحْمَنِ غُفْرَانًا
أَوْضَحْتَ مِنْ أَمْرِنَا مَا كَانَ مُلْتَبَسًا جَزَاكَ رَبُّكَ بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانًا

تو امامی هستی که به وسیله اطاعت تو آمرزش خداوند رحمان را در روز نجات آرزو داریم.

آنچه از امر دین ما پیچیده و مشتبه بود بر ما واضح ساختی. پروردگارت در برابر این احسان که به ما کردی به تو احسان کند.^۱

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۵۵، ح ۱.

نکته‌ها

۱. جبر و اختیار

این مسئله از قدیمی‌ترین مسائلی است که در میان دانشمندان و حتی غیر دانشمندان و فلاسفه مورد بحث بوده است. این بحث قدیمی و طولانی دلایل متعددی داشته از جمله فرار گروهی از مردم از زیر بار مسئولیت‌ها در برابر انجام کارهای خلاف و دیگر، عدم توانایی بر توجیه و فهم مسئله اختیار و نیز تربیت ناپذیری بعضی از افراد منحرف و مانند آن.

در حالی که انکار مسئله اختیار مفسد بی‌شماری را به بار می‌آورد و چراغ سبزی به همهٔ جانیان و مجرمان می‌دهد و مربیان اخلاق را مأیوس می‌سازد و مسائل تربیتی را مواجه با مشکلات جدی می‌کند.

بهترین دلیل برای اثبات مسئله اختیار یکی وجدان فردی و اجتماعی است و دیگر تالی فاسدهایی که امام در گفتار حکمت‌آمیز خود دقیقاً به آن اشاره فرموده است.

وجدان به ما می‌گوید: شخصی که دستش بر اثر بیماری رعشه دائماً در حال لرزش است با کسی که با اختیار خود دست‌هایش را بلند می‌کند و مثلاً الله اکبر نماز می‌گوید و رکوع و سجود به جا می‌آورد کاملاً متفاوت است؛ در اولی هیچ اختیاری از خود نمی‌بیند ولی در دومی کاملاً خود را مختار می‌انگارد.

وجدان عمومی نیز به یقین طرفدار همین امر است؛ هیچ‌کس سارقان و قاتلان و محترکان و مفسدان اقتصادی و غیر اقتصادی را با جبر تبرئه نمی‌کند، بلکه آنها را به دست عدالت و مجازات می‌سپارد. نیز همه نیکوکاران، خیرین و افراد ممتاز در اکتشافات علمی و امثال آن را تشویق می‌کنند و به افتخارشان جلسات بزرگداشت می‌گیرند و جوایز و مدال‌های گرانبهایی به آنها تقدیم می‌دارند، در حالی که اگر انسان‌ها در کار خود مجبور بودند، نه آن مجازات‌ها عادلانه بود و نه

این تشویق‌ها منطقی به نظر می‌رسید.

اما تالی فاسدها همان است که در حدیث پر بار بالا آمده که فشرده آن در نهج البلاغه و مبسوطش در کافی و بحار الانوار است و آن این‌که مسئله بعثت انبیا و نزول کتاب‌های آسمانی و معاد و سؤال برزخ و قیامت و بهشت و دوزخ بنا بر عقیده جبر همگی زیر سؤال می‌رود. این امور نه تنها با عدل خداوند سازگار نیست، بلکه با حکمت او نیز نمی‌سازد و کاری غیر منطقی و غیر عاقلانه است، زیرا اگر خداوند عاصیان و ظالمان را مجبور به ظلم و عصیان کرده چگونه عدالت و حکمت او اجازه می‌دهد آنها را به دوزخ ببرد و اگر پیامبران و امامان و صالحان را به کارهای نیک مجبور کرده بردن آنها به بهشت حکیمانه نیست چون از نزد خود کاری انجام نداده‌اند.

این سخن را با حدیث پرمعنایی که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار از کتاب طرائف سید بن طاوس نقل کرده پایان می‌دهیم. او می‌نویسد: حجاج بن یوسف نامه‌هایی به چهار نفر از علمای معروف آن زمان نوشت: حسن بصری، عمرو بن عبید، واصل بن عطا و عامر شعبی که (بهترین) آنچه را درباره قضا و قدر به آنها رسیده است برای او بنویسند.

حسن بصری چنین نوشت: بهترین چیزی که (در این زمینه) به من رسیده سخنی است که از امام امیر مؤمنان علی بن ابی طالب شنیده‌ام که فرمود: «أَتُظُنُّ أَنَّ الَّذِي نَهَاكَ دَهَاكَ وَإِنَّمَا دَهَاكَ أَسْفَلُكَ وَأَعْلَاكَ وَاللَّهُ بَرِيءٌ مِنْ ذَاكَ؛ آیا گمان می‌کنی کسی که تو را از کاری نهی کرده به آن تشویق نموده است در حالی که آنچه تو را تشویق به کارهای خلاف می‌کند پائین و بالای توست و خداوند از آن بیزار است».

واصل بن عطا نیز نوشت: بهترین چیزی که در قضا و قدر شنیده‌ام سخن امام امیر مؤمنان علی بن ابی طالب است که فرمود: «لَوْ كَانَ الزُّورُ (الوزر) فِي الْأَصْلِ مَحْتُومًا كَانَ الْمُرَوَّرُ فِي الْقِصَاصِ مَظْلُومًا؛ هرگاه گناه اجباری باشد اگر کسی که

اجبار بر گناه شده قصاص شود مظلوم است».

شعبی نیز برای او نوشت: «بهترین چیزی که در قضا و قدر شنیده‌ام سخن امام امیر مؤمنان علی بن ابی طالب است: «أَيَّدُكَ عَلَى الطَّرِيقِ وَيَأْخُذُ عَلَيْكَ الْمَضِيقَ؛ آیا خداوند راه را به تو نشان می‌دهد ولی سر راه را بر تو می‌گیرد».

«كُلُّ مَا اسْتَعْفَوْتَ اللَّهَ مِنْهُ فَهُوَ مِنْكَ وَكُلُّ مَا حَمَدْتَ اللَّهَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْهُ؛ هر چیزی که تو از خدا نسبت به آن طلب آمرزش می‌کنی (بدان) آن کار از سوی توست و هر چیزی که خدا را بر آن شکر می‌گویی از ناحیه اوست».

هنگامی که این نامه‌های چهارگانه به حجاج رسید و از مضمون آن آگاهی یافت گفت: «به یقین اینها را از چشمه صاف و زلالی گرفته‌اند».^۱

۲. آیا اختیار انسان با توحید مخالف است؟

بعضی از قائلین به جبر می‌گویند اگر ما انسان‌ها را در اعمال خود مختار بدانیم در واقع قائل به دو مبدأ آفرینش شده ایم. خداوند متعال که مبدأ آفرینش جهان هستی است و انسان که مبدأ آفرینش افعال خویش است در واقع یک خدای بزرگ و یک خدای کوچک قائل شده ایم.

پاسخ این سخن روشن است و آن این است که مختار بودن ما نیز به اراده پروردگار است؛ یعنی خداوند خواسته است که ما مختار باشیم، بنابراین افعال ما از یک نظر افعال خداست، چون قدرت و اختیار را او به ما داده و از نظر دیگر افعال خود ما و مسئولیت آن متوجه ماست، زیرا ما با میل و اختیار خود آن را انجام داده‌ایم، بنابراین اعتقاد به اختیار عین توحید است.

مسئله «امر بین الامرین» نیز ناظر به همین معناست نه چنان آزادی که افعال ما هیچ ارتباطی با خدا نداشته باشد و نه جبری که مصونیت را از ما سلب کند.

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۵۸، ح ۱۰۸.

گاه برای روشن شدن این مطلب به مثال زیر متوسل می‌شویم و می‌گوییم: یک دستگاه قطار برقی که روی ریل در حرکت است راننده با اختیار خود آن را به پیش می‌برد؛ ولی مسئول برق آن هر زمان می‌تواند رابطه قطار را با برق قطع کند و قطار را از کار بیندازد، بنابراین راننده قطار از یک نظر مختار است و از یک نظر تحت فرمان. این مثال تجسمی است برای مسئله «لا جبر ولا تفویض والامر بین الامرین»؛ نه جبر صحیح است و نه واگذاری مطلق، بلکه چیزی در میان این دو است.

این مطلب در عبارات پرمعنایی از امیرمؤمنان علی علیه السلام در باب قضا و قدر بحارالانوار آمده است، حضرت می‌فرماید: «إِنَّمَا هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَكُمْ وَالْقَادِرُ لِمَا أَقْدَرَ كُمْ أَمَا تَسْمَعُونَ مَا يَقُولُ الْعِبَادُ وَيَسْئَلُونَهُ الْحَوْلَ وَالْقُوَّةَ حَيْثُ يَقُولُونَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ آنچه را خدا به شما داده (از قدرت و اختیار) مالک حقیقی‌اش اوست و قادر واقعی نسبت به قدرت‌هایی که دارید اوست آیا این سخن بندگان را نمی‌شنوید که به هنگام تقاضای حول و قوه الهی می‌گویند لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۱.

۳. قضا و قدر در آثار اسلامی

قضا در اصل به معنای فرمان است (خواه فرمان تشریحی یا تکوینی) و قدر به معنی اندازه‌گیری است (خواه تکوینی یا تشریحی).

بنابراین قضا و قدر دو مفهوم دارد: اول قضا و قدر تشریحی و آن این است که خداوند فرمانی صادر و بعد حد و حدود آن را تعیین کند؛ مثلاً بفرماید نماز بر شما واجب است سپس آن را در هفده رکعت قرار دهد یا طبق آیه شریفه «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...» روزه را واجب کند و طبق آیه «شَهْرُ رَمَضَانَ...» آن را در ماه

۱. بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۲۳.

رمضان و به مقدار یک ماه قرار دهد؛ اولی قضا و دومی قدر است. همچنین آنچه در ذیل روایت بالاست که در توحید صدوق و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده که وقتی مرد شامی سؤال کرد اگر من در کار خود مجبور نیستم پس منظور شما از قضا و قدر که ما را به اینجا آورده چیست؟ امام علیه السلام فرمود: همان فرمان حکم الهی است. سپس به عنوان شاهد این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»؛ پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستی^۱ قضا و قدر تشریحی است.^۲

مطابق آنچه گفته شد آنچه بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند که جواب امام در استدلال به آیه جنبه اقلی و اسکاتی داشته اشتباه محض است، زیرا امام اشاره به قضا و قدر تشریحی کرده که یک واقعیت قابل فهم برای همگان است. قضا و قدر تکوینی آن است که عوامل و اسباب چیزی را اجمالاً مورد توجه قرار داده سپس اندازه‌گیری لازم در جزئیات آن انجام گیرد؛ مثل این که می‌دانیم برای درمان فلان بیماری فلان دارو لازم است سپس به دنبال اندازه و طرز استفاده از آن می‌رویم؛ اولی قضای تکوینی است و دومی قدر. آنچه در روایتی آمده که امیرمؤمنان علی علیه السلام روزی از کنار دیواری مایل به خرابی می‌گذشت، هنگامی که نزدیک آن رسید به سرعت رد شد و کسی عرض کرد یا امیرالمؤمنین آیا از قضای الهی فرار می‌کنی امام علیه السلام فرمود: آری. «أَفِرُّ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ إِلَيَّ قَدَرِهِ؛ من از قضای الهی به‌سوی قدر او فرار می‌کنم»^۳ اشاره به آن است که افتادن چنین دیواری قضای تکوینی است؛ ولی افتادن روی انسانی مانند من نوعی قدر است من از قضای الهی به‌سوی قدر الهی فرار کردم.

۱. اسراء، آیه ۲۳.

۲. توحید صدوق، ص ۳۸۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۸.

۳. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۱۱، ح ۱۶۹.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

حُذِيَ الْحِكْمَةَ أَنِّي كَانَتْ، فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلَجَلَجُ فِي
صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ.

امام علیؑ فرمود:

حکمت و دانش را فراگیر هر جا که باشد، زیرا حکمت گاهی در سینه منافق
است؛ اما در سینه او آرام نمی‌گیرد تا از آن خارج شود و در کنار
حکمت‌های دیگر در سینه مؤمن جای گیرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این سخن حکمت‌آمیز را قبل از شریف رضی جماعتی نقل کرده‌اند از جمله جاحظ در البیان و التبیین و برقی در کتاب مصابیح الظلم از کتاب محاسن و وطواط در غرر و غرر در ضمن کلماتی که امام علیؑ به فرزندش امام حسن مجتبی فرموده است... و این سخن حکمت‌آمیز در صدر اسلام از آن حضرت مشهور بوده است سپس داستان «عمر بن علی» و «سعید بن مسیب» را در این زمینه نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۵ و ۶۶).

شرح و تفسیر

دانش را هر جا بیابی فراگیر!

خلاصه این کلام گهربار این است که سخنان حکمت‌آمیز را از هر کس باید پذیرفت حتی اگر گوینده آن منافق باشد. می‌فرماید: «حکمت و دانش را فراگیر هر جا که باشد»؛ (خُذِ الْحِكْمَةَ أَيْنَ كَانَتْ).

سپس به دلیل آن اشاره کرده، می‌افزاید: «زیرا حکمت گاهی در سینه منافق است؛ اما در سینه او آرام نمی‌گیرد تا از آن خارج شود و در کنار حکمت‌های دیگر در سینه مؤمن جای گیرد»؛ (فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجَلُجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ).

تعبیر به «تَلْجَلُجُ...» با توجه به اینکه این واژه به معنای اضطراب و ناآرامی است اشاره به آن است که جایگاه کلام حکمت‌آمیز سینه منافق نیست، از این رو در آنجا پیوسته ناآرامی می‌کند تا خارج شود و در جایگاهی که متناسب آن است؛ یعنی سینه شخص مؤمن در کنار سایر سخنان حکمت‌آمیز قرار گیرد.

نتیجه این سخن همان است که از روایات مختلف معصومان علیهم‌السلام استفاده کردیم که علم و دانش هیچ محدودیتی ندارد؛ نه از نظر زمان: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» و نه از نظر مکان: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ» و نه از نظر مقدار

۱. در بعضی از نسخ نهج البلاغه از جمله در بحار الانوار به جای «تلجلج»، «تتلجلج» آمده که از نظر معنا چندان تفاوتی با آن ندارد.

تلاش و کوشش: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِخَوْضِ اللَّجَجِ وَشَقِّ الْمُهْجِ» و نه از نظر گوینده همان‌گونه که در این حکمت و در حکمت بعد آمده است.

آری علم و حکمت به حدی اهمیت دارد که هیچ محدودیتی را به خود نمی‌پسندد. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که در بعضی از روایات از جمله روایتی که از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه شریفه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانِ إِلَى طَعَامِهِ» آمده است که امام علیه السلام فرمود: منظور از طعام «عَلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ مِمَّنْ يَأْخُذُهُ؛ دانشی است که فرا می‌گیرد باید نگاه کند از چه کسی فرا می‌گیرد»^۱ بنابراین گرفتن سخن حکمت‌آمیز از منافق چه معنا دارد.

پاسخ سؤال این است که گاه سخن حکمت‌آمیز به قدری واضح و روشن است که از هر جا و از هر کس که باشد باید آن را پذیرفت؛ ولی در موارد دیگر که انسان مطالب را به اعتماد استاد فرا می‌گیرد باید نزد کسی برود که از نظر دیانت و علمیت مورد اعتماد باشد.

در شرح نهج البلاغه علامه شوشتری اشاره به نکته جالبی شده است که با ذکر آن این سخن را پایان می‌دهیم، نقل می‌کند: «ابن مبارک» به عنوان نظارت بر شهر در کوچه‌ها راه می‌رفت چشمش به مرد مستی افتاد که آواز می‌خواند و می‌گفت:

أَضَلَّنِي الْهَوَىٰ وَأَنَا ذَلِيلٌ وَلَيْسَ إِلَيَّ الَّذِي أَهْوَى سَبِيلٌ

هوای نفس مرا ذلیل کرد و افسوس که راهی به آن‌کس که به او علاقه دارم، نیست.

ابن مبارک از آستین خود کاغذی درآورد و این بیت را نوشت. به او گفتند: شعری را از شاعر مست می‌نویسی؟ او گفت: مگر ضرب‌المثل معروف را نشنیده‌اید که «رُبَّ جَوْهَرَةٍ فِي مَزْبَلَةٍ» ای بسا گوهری در میان زباله‌ها افتاده باشد؟ گفتند: آری. گفت: این هم گوهری بود از مزبله!^۲

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۶.

۲. بهج الصباغه، ج ۱۲، ص ۵۹۷.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ.

امام علیؑ فرمود:

علم و دانش و حکمت گمشده مؤمن است، بنابراین حکمت را بگیر
هرچند از اهل نفاق باشد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است از جمله کسانی که قبل از سید رضی این سخن حکمت‌آمیز را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند، ابن قتیبه در عیون الاخبار و ابو علی قالی در امالی و ابن عبدربه در عقد الفرید و مسعودی در مروج الذهب است.

بعضی از راویان حدیث آن را به این صورت نقل کرده‌اند: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَلْيَطْلُبْهَا وَلَوْ فِي أَيْدِي أَهْلِ الشُّرْكِ» و بعضی: «وَلَوْ فِي أَيْدِي أَهْلِ الشَّرِّ» که مضمون همه با یکدیگر نزدیک است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۷).

در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این گفتار حکمت‌آمیز در ضمن اندرزهایی که امام به فرزندش «محمد بن حنفیه» فرمود آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۶۹۹).

شرح و تفسیر

دانش گمشده مؤمن است

آنچه در این کلام گهربار آمده است شبیه چیزی است که در کلام قبل آمد؛ اما به تعبیر و به شکل دیگر.

امام علیه السلام برای این که نامحدود بودن منبع علم را روشن سازد تشبیه زیبایی کرده می فرماید: «علم و دانش گمشده مؤمن است، بنابراین دانش را بگیر، هر چند از اهل نفاق باشد»؛ (الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النُّفَاقِ).

روشن است هرگاه انسان گمشده پرارزشی داشته باشد دائماً به دنبال آن می گردد و آن را نزد هر کس ببیند از او می گیرد؛ خواه آن شخص مؤمن باشد یا کافر، منافق باشد یا مشرک، نیکوکار باشد یا بدکار. این سخن در واقع نشان می دهد که صاحبان اصلی علم و دانش افراد باایمان اند و منافقان و فاسدان غاصبانه از آن استفاده می کنند و چه بسا آن را وسیله ای برای رسیدن به اهداف سوء خود قرار می دهند، بنابراین، صاحب حقیقی آن که مؤمنان اند هر جا که آن را بیابند به آن سزاوارترند.

شبیه چیزی که به صورت گسترده تر در قرآن مجید آمده است؛ در سوره «اعراف»، آیه ۳۲ می خوانیم: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفَصَّلُ الْآيَاتِ

لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»؛ بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده و (همچنین) روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است. بگو اینها در زندگی دنیا از آن کسانی است که ایمان آورده‌اند (هرچند دیگران نیز از آن استفاده می‌کنند ولی) در قیامت خالص برای مؤمنان خواهد بود. این‌گونه آیات خود را برای کسانی که آگاهند شرح می‌دهیم».

گرچه آیه ناظر به مواهب مادی است؛ ولی مواهب معنوی را به طور مسلم شامل می‌شود.

در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید آمده است که روزی «حجاج» خطبه خواند و در ضمن آن گفت: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا بِطَلَبِ الْآخِرَةِ وَكَفَانَا مَوْنَةَ الدُّنْيَا فَلَيْتَنَا كُفِينَا مَوْنَةَ الْآخِرَةِ وَأَمَرَنَا بِطَلَبِ الدُّنْيَا؛ خداوند ما را به طلب آخرت دستور داده و روزی دنیوی ما را ضمانت کرده. ای کاش آخرت را برای ما تضمین می‌کرد و ما مأمور به طلب دنیا بودیم». حسن بصری این سخن را شنید و گفت: «هَذِهِ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ خَرَجَتْ مِنْ قَلْبِ الْمُنَافِقِ؛ این همان گمشده مؤمن است که از قلب منافقی خارج شده است».^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۹.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ.

امام علیؑ فرمود:

قیمت و ارزش هر کس به اندازه کاری است که می تواند
آن را به خوبی انجام دهد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام بسیار پر بار و گرانبها را جماعتی قبل از سید رضی نقل کرده اند و آن را فوق العاده ستوده اند از جمله اینکه در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است مرحوم سید رضی نخستین کسی نیست که این سخن حکمت آمیز را ستوده و به اهمیت آن پی برده و به ارزش آن اشاره کرده است پیش از او ابو عثمان جاحظ در دو جا از کتاب البیان والتبیین خود آن را آورده است سپس افزوده که اگر در این کتاب جز همین کلمه حکمت آمیز نبود آن را کافی و شافی و مجزی و مغنی می یافتی... و بهترین کلام کلامی است که مقدار کم آن از مقدار زیاد انسان را بی نیاز کند و مفهوم آن ظاهر و آشکار باشد و خداوند متعال لباس جلالت و پوسته ای از دانش مطابق نیت صاحب و تقوای قائلش بر آن پوشانده باشد ...

سپس صاحب مصادر از ابن عبدالبرّ در کتاب جامع بیان العلم نقل می کند که سخن علی بن ابی طالبؑ «قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ» احدی بر او در این سخن پیشی نگرفته و هیچ گفتاری برای تشویق بر طلب علم از این سخن مؤثرتر نیست. سپس مصادر نهج البلاغه افزوده که بسیاری از شعرا همین سخن را گرفته اند و در اشعار خود از آن بهره برده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۹ و ۷۰).

مرحوم سید رضی می‌گوید: این از کلماتی است که قیمتی برای آن تصور نمی‌شود و هیچ سخن حکیمانه‌ای هم وزن آن نیست و هیچ سخنی نمی‌تواند هم‌ردیف آن قرار گیرد؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَهِيَ الْكَلِمَةُ الَّتِي لَا تُصَابُ لَهَا قِيَمَةٌ، وَلَا تُوزَنُ بِهَا حِكْمَةٌ، وَلَا تُقْرَنُ إِلَيْهَا كَلِمَةٌ).

شرح و تفسیر

معیار ارزش انسان

امام علیؑ ارزش هر انسانی را در این عبارت حکیمانه کوتاه به روشنی بیان کرده است می فرماید: «قیمت و ارزش هر کس به اندازه کاری است که می تواند آن را به خوبی انجام دهد»؛ (قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ).

اشاره به این که حسب و نسب، مقام و مال و پست های اجتماعی و رسمی هیچ کدام دلیل بر ارزش انسان نیست. ارزش واقعی انسان را کارهای مهمی تشکیل می دهد که از عهده آن بر می آید. جراحی بسیار ماهر، معلمی شایسته، شاعری توانا، نویسنده ای قوی و فقیهی ماهر که می تواند مردم را به احکام الهی آشنا سازد ارزش آنها به قدر همان کاری است که به خوبی از عهده آن بر می آیند. نه تنها در نزد مردم چنین است، در نزد خداوند هم کسانی قیمت و ارزش دارند که اعمال شایسته تر و مجاهدت های بیشتر و اصلاحات بهتری انجام می دهند.

برای این حدیث شریف جز آنچه در بالا آمد تفسیرهای دیگری هم شده است. بعضی گفته اند منظور از «مَا يُحْسِنُهُ» علم و دانش هایی است که شخص دارد، بنابراین ارزش هر انسان به مقدار معرفت و علم و دانشی است که به خوبی آن را فرا گرفته است.

بعضی این دو را با هم آورده اند: معرفت بالا و عمل با ارزش.

برخی دیگر تفسیر چهارمی برای این حدیث شریف ذکر کرده‌اند و «مایحسنة» را به معنی احسان و نیکوکاری تفسیر نموده گفته‌اند: ارزش هر کس به اندازه احسان و نیکوکاری اوست.

گرچه جمع بین هر چهار تفسیر در مفهوم جمله امکان‌پذیر است، زیرا استعمال لفظ در بیش از یک معنا کاملاً بی‌مانع است؛ ولی تفسیر اول صحیح‌تر و مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

شاهد این سخن حدیث زیبایی است که امام جواد علیه السلام از پدرانش از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «چهار سخن را من گفتم و خداوند متعال تأیید آن را در کتابش نازل فرمود. من گفتم: «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ فَإِذَا تَكَلَّمَ ظَهَرَ؛ شخصیت انسان در زیر زبانش نهفته است هنگامی که سخن بگوید آشکار می‌شود». خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ؛ منافقان را از طرز سخنانشان می‌شناسی». من گفتم: «فَمَنْ جَهَلَ شَيْئاً عَادَاهُ؛ کسی که نسبت به چیزی جاهل است با آن دشمنی می‌کند». خداوند این آیه را نازل فرمود: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ؛ آنها (دشمنان) چیزی را که از آن آگاهی نداشتند تکذیب کردند» نیز گفتم: «قَدْرٌ أَوْ قِيَمَةٌ كُلُّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُ؛ ارزش هر انسانی به اندازه چیزی است که به خوبی انجام می‌دهد». خداوند این آیه را در قصه طالوت نازل کرده: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ؛ خداوند او (طالوت) را بر شما برگزیده و از نظر علم و جسم او را افزایش داده است». و نیز گفتم: «الْقَتْلُ يُقِلُّ الْقَتْلُ؛ کشتن (قصاص) کشتن را کم می‌کند» خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ؛ قصاص مایه حیات و زندگی شماست ای صاحبان مغز و خرد».^۱

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکمت‌آمیز جمله‌ای بیان کرده که

۱. شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۳۸۲؛ بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶۵، ح ۵.

نشان می‌دهد تا چه اندازه این سخن حکیمانه در دل و جان این مرد فصیح و بلیغ تأثیر گذاشته می‌گوید: «این از کلماتی است که قیمتی برای آن تصور نمی‌شود و هیچ سخن حکیمانه‌ای هم وزن آن نیست و هیچ سخنی نمی‌تواند هم‌ردیف آن قرار گیرد»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَهِيَ الْكَلِمَةُ الَّتِي لَا تُضَابُ لَهَا قِيَمَةٌ، وَلَا تُوزَنُ بِهَا حِكْمَةٌ، وَلَا تُقَرَّنُ إِلَيْهَا كَلِمَةٌ).

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أَوْ صِيكُم بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْإِبِلِ لَكَانَتْ لِدَلِكْ أَهْلًا: لَا يَزُجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ، وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ، وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ: لَا أَعْلَمُ، وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ، وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ، مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَارَأْسَ مَعَهُ، وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ.

امام علیؑ فرمود:

شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای تحصیل آن شتران راهوار را به سرعت حرکت دهید (و همه جا را برای به دست آوردن آن گردش کنید) سزاوار است:

هیچ یک از شما جز به پرورگارش امیدوار نباشد (و دل نبندد).

هیچ کس جز از گناه خود نترسد.

هیچ کس از شما اگر چیزی را از او پرسیدند که نمی‌داند حیا نکند و (صریحاً)

بگوید: نمی‌دانم. و اگر کسی از شما چیزی را نمی‌دانست از فراگرفتن آن

خجالت نکشد.

بر شما باد که صبر و استقامت پیشه کنید، زیرا صبر و استقامت در برابر ایمان همچون سر است در برابر تن. تن بی سر فایده‌ای ندارد همچنین ایمان بدون صبر و استقامت.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه، درباره اسناد این کلام گهربار آمده است: این کلام از روایات متواتره است که از آن حضرت نقل شده سپس به گروهی از کسانی که از قبل از سید رضی آن را نقل کرده‌اند اشاره کرده و نه منبع معروف را ذکر می‌کند از جمله صحیفه الامام الرضا علیه السلام و ابن قتیبه در عیون الاخبار و جاحظ در البیان والتبیین و صدوق در خصال و بعد از مرحوم سید رضی نیز از گروه کثیر دیگری که یازده مورد آن را ذکر کرده است نقل می‌کند از جمله خوارزمی در مناقب و فتال نیشابوری در روضة الواعظین و سبط بن جوزی در تذکرة الخواص و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق و سیوطی در تاریخ الخلفاء. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۹ و ۸۰).

شرح و تفسیر

پنج اصل مهم

امام در این حکمت پربار به پنج موضوع از مهم‌ترین مسائلی که در زندگی انسان سرنوشت‌ساز است و اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد با تأکید اشاره می‌کند. نخست می‌فرماید: «شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای تحصیل آن شتران راهوار را به سرعت حرکت دهید (و همه جا را برای به دست آوردن آن گردش کنید) سزاوار است»؛ (أَوْصِيكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْإِبِلِ لَكَانَتْ لِدَلِكْ أَهْلًا).

تعبیر به «ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْإِبِلِ»؛ زیر بغل شتران را بزنید) کنایه از نهایت تلاش و کوشش در این راه است، زیرا هنگامی که می‌خواستند شتر را با سرعت به سوی مقصد حرکت دهند به یکی از نقاط حساس بدن او از جمله زیر بغل ضربه می‌زدند تا با سرعت حرکت کند.

آن‌گاه به بیان آنها یکی پس از دیگری پرداخته می‌فرماید: «هیچ یک از شما جز به پرورگارش امیدوار نباشد (و دل نبندد)»؛ (لَا يَوْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ). زیرا اولاً: مسبب الاسباب خداست و بر اساس توحید افعالی معتقدیم: لا مؤثر فی الوجود الا الله؛ همه چیز به فرمان او و رشته تمام امور در قبضه قدرت اوست، بنابراین چه بهتر که انسان آب را از سرچشمه بگیرد و هرچه می‌خواهد از او بخواهد و سرنوشت خود را در تفکری شرک‌آلود در دست دیگری نبیند.

ثانیاً به فرض که دیگران هم سرنوشت ساز باشند، خضوع و تواضع در برابر غیر خدا ذلت است و در برابر پروردگار عزت.

در روایتی آمده است هنگامی که برادران یوسف می خواستند او را به چاه بیفکنند و بر اثر حسادت او را می زدند ناگهان یوسف شروع به خندیدن کرد. برادران سخت در تعجب فرو رفتند که اینجا جای خنده نیست گویی برادر ما مسئله به چاه افکندن را شوخی می انگارد؛ ولی یوسف پرده از این راز برداشت و درس بزرگی به آنها و به همه ما آموخت. گفت: به خاطر دارم روزی به شما برادران نیرومند با آن بازوان قوی و قدرت فوق العاده نظر انداختم و با خود گفتم کسی که این همه یار و یاور نیرومند دارد چه غمی دارد. آن روز بر شما تکیه کردم و به بازوان نیرومندان دل بستم ولی امروز خود را در چنگال شما گرفتار می بینم و از شما به شما پناه می برم ولی به من پناه نمی دهید. خدا از این طریق به من آموخت که من بر غیر او تکیه نکنم.^۱

البته این مسئله منافاتی با استفاده از عالم اسباب و نیروهای دیگران برای رسیدن به اهداف مادی و معنوی ندارد؛ مهم آن است که انسان بداند هر سببی که تأثیری دارد آن هم از ناحیه خداست و اگر لحظه ای چشم الطاف الهی بر جهان اسباب بسته شود همه آنها از کار باز می مانند. آری باید در پشت پرده اسباب مسبب الاسباب را دید.

سپس امام علیه السلام دومین توصیه را بیان می دارد و می فرماید: «هیچ کس جز از گناه خود نترسد»؛ (وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ).

دلیل آن روشن است چیزی که دشمن واقعی انسان است گناه اوست که او را در دنیا و آخرت به درد و رنج گرفتار می کند. در حالی که اسباب هولناک این جهان حتی بمب اتم آخرین کاری که با انسان می کند این است که حیات او را

۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ذیل آیه ۱۵، سوره یوسف.

می‌گیرد. اگر این مسئله در راه رضای خدا باشد به افتخار شهادت می‌رسد که بزرگترین افتخار است.

آن‌گاه به سومین دستور پرداخته می‌افزاید: «هیچ کس از شما اگر چیزی را از او پرسیدند که نمی‌داند حیا نکند و (صریحاً) بگوید: نمی‌دانم؛ (وَلَا يَسْتَحِينُ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ: لَا أَعْلَمُ).

گفتن نمی‌دانم عیب نیست. عیب آن است که انسان جواب خطایی بدهد و دیگران را به گمراهی بيفکند و عقلاً و شرعاً در برابر آنها مسئول باشد. مخصوصاً هرگاه قول بدون علم در مقام قضاوت یا فتوا بوده باشد که مسئولیت بسیار عظیمی دارد.

در کتاب شریف کافی حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ أَقْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى لَعْنَتُهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَلِحِقَّةٍ وَرُزٌّ مِنْ عَمَلِ بُقُيَاةٍ؛ کسی که بدون علم و هدایت فتوا بدهد فرشتگان رحمت و عذاب، او را لعنت می‌کنند و گناه کسانی که به فتوای او عمل کرده‌اند بر دوش او خواهد بود»^۱.

شمول لعن فرشتگان عذاب نسبت به چنین کسی روشن است؛ اما چرا ملائکه رحمت او را لعن می‌کنند؟ ظاهراً به این دلیل است که از گفتن نمی‌دانم در جواب، که مایه رحمت الهی است خودداری کرده است.

افراد مغرور به علم، خود باید بدانند که به قول معروف «همه چیز را همگان می‌دانند و همگان از مادر نزاده‌اند» بلکه می‌توان گفت: همگان نیز همه چیز را نمی‌دانند. پس چه عیبی دارد که انسان جمله نمی‌دانم را در این گونه موارد به فراموشی نسپارد.

آن‌گاه در چهارمین دستور می‌افزاید: «اگر کسی از شما چیزی را نمی‌دانست از فرا گرفتن آن خجالت نکشد؛ (وَلَا يَسْتَحِينُ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ).

هنگامی که انسان از مادر متولد می شود چیزی نمی داند و با گذشت زمان با سؤالات پی در پی از این و آن حقایق بسیاری را فرا می گیرد. بزرگترین دانشمندان جهان یکی از دلایل پیشرفتشان در علم و دانش، سؤال بوده است. آری سؤال، کلید علم و دانش است.

همان گونه که در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: «الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَالْمَفَاتِيحُ السُّؤَالُ فَاسْأَلُوا يَرْحَمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُؤْجِرُ فِي الْعِلْمِ أَرْبَعَةَ السَّائِلِ وَالْمُتَكَلِّمِ وَالْمُسْتَمِعِ وَالْمُحِبِّ لَهُمْ؛ علم و دانش به منزله خزائنی است و کلید آن سؤال و پرسش است، بنابراین (هرچه را نمی دانید) سؤال کنید، زیرا در آموزش علم چهار کس پاداش می گیرند: سؤال کننده، گوینده، شنونده (زیرا ممکن است در مجلس شنوندگانی غیر از سؤال کننده وجود داشته باشند) و آن کس که آنها را دوست دارد».^۱

در پایان به پنجمین و مهم ترین دستور پرداخته می فرماید: «بر شما باد که صبر و استقامت را پیشه کنید، زیرا صبر و استقامت در برابر ایمان همچون سر است در برابر تن. تن بی سر فایده ای ندارد همچنین ایمان بدون صبر و استقامت»؛ (وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيْمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ، وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ).

می دانیم مهم ترین حواس انسان در سر اوست: بینایی، شنوایی، چشایی و بویایی و مهم ترین ابزار ارتباط انسان با دیگران که زبان است در سر قرار دارد. دروازه ورود غذا به بدن؛ یعنی دهان نیز جزء این پیکر است. از همه مهم تر، فرمانده تمام اعضا که مغز است در وسط جمجمه قرار دارد که اگر کمترین آسیبی به آن برسد بخشی از فعالیت های بدن تعطیل می شود. در سکتۀ مغزی که گاه نیمی از بدن انسان فلج می گردد عامل اصلی خونریزی بعضی از ر های مغز

است که آن بخش را از کار انداخته است.

امروز در بسیاری از شهرهای صنعتی اتاق کنترلی وجود دارد که از آنجا به تمام بخش‌ها فرمان لازم داده می‌شود و یا دستور توقف می‌دهند. مغز انسان در واقع اتاق کنترل تمام بدن است.

همه اینها در سر قرار دارد؛ اگر سر از بدن جدا شود، انسان دست و پای مذبحخانه‌ای می‌زند و پس از چند دقیقه تمام دستگاه‌ها تعطیل می‌شود. صبر و استقامت نسبت به ایمان نیز چنین است. اگر از ایمان جدا شود دوام و بقایی برای ایمان نخواهد بود، زیرا نه در برابر گناه تاب تحمل ترک دارد، نه در برابر مشکلات اطاعت، توانی در خود می‌بیند و نه در مصائب صبر می‌کند.

به همین دلیل هنگامی که فرشتگان رحمت به استقبال بهشتیان می‌آیند به آنها می‌گویند: «این همه نعمت در برابر صبر و استقامتی است که به خرج دادید»: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»؛ مؤمنان وارد باغ‌های جاویدان بهشتی می‌شوند و همچنین پدران، همسران و فرزندان صالح آنها و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌شوند و به آنها می‌گویند سلام بر شما (اینها همه) به دلیل صبر و استقامت‌تان است چه نیکو است سرانجام آن سرای جاویدان).^۱

این سخن را با حدیث پرمعنایی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان می‌دهیم. فرمود: «الصَّبْرُ خَيْرٌ مَرَكَبٍ مَا رَزَقَ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا لَهُ وَلَا أَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ؛ صبر بهترین مرکب راهوار است و خداوند هیچ بنده‌ای را چیزی بهتر و گسترده‌تر از صبر (و استقامت) نداده است.^۲

۱. رعد، آیه ۲۳ و ۲۴.

۲. میزان الحکمه، ج ۵، ح ۱۰۰۲۵.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لِرَجُلٍ أَفْرَطَ فِي الثَّنَاءِ عَلَيْهِ، وَكَانَ لَهُ مَثَمَةٌ:
أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ، وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ.

امام علیؑ به کسی که زیاد مدح او کرد ولی در دل وی را متهم می ساخت،
فرمود: «من کمتر از آن هستم که تو می گویی (و بر زبانت
جاری می سازی) و بالاتر از آنم که در دل داری!»^۱.

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر تصریح می کند که قبل از سید رضی این سخن حکمت آمیز را جاحظ در دو موضع از کتاب البیان والتبیین آورده و همچنین ابن قتیبه در عیون الاخبار و بلاذری در انساب الاشراف و بعد از مرحوم رضی نیز جماعتی آن را در کتاب های خود آورده اند از جمله: راغب در محاضرات و میدانی در مجمع الامثال و سید مرتضی در کتاب امالی و رشید الدین وطواط در غرر و عرر ذکر کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۰).

شرح و تفسیر

دوگانگی و غلو

گرچه مدح و ثنای افراد به سبب کارهای خوبی که انجام داده‌اند باعث تشویق آنها می‌شود؛ ولی به یقین افراط در مدح و ثنا افزون بر اینکه دروغ و گناه کبیره‌ای محسوب می‌شود سبب اغفال طرف مقابل می‌گردد و او را از کوشش و تلاش برای رسیدن به مقامات بالاتر باز می‌دارد و آثار غرور و خودبرتربینی در او آشکار می‌گردد.

به همین دلیل، امام در برابر کسی که در ستایش او مبالغه می‌کرد ولی در دل او را متهم می‌دانست فرمود: «من کمتر از آن هستم که تو می‌گویی و بالاتر از آنم که در دل داری»؛ (قال علیه السلام: لِرَجُلٍ أَفْرَطَ فِي الثَّنَاءِ عَلَيْهِ، وَكَانَ لَهُ مَثَمًا: أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ، وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ).

ممکن است آن شخص در مورد امام غلو کرده باشد و امام با این سخن می‌خواهد جلوی غلو او را بگیرد؛ ولی این احتمال نیز داده شده است که چه بسا او تنها بخشی از صفات واقعی امام را برشمرده ولی امام متواضعانه چنین سخنی را می‌گوید. در هر حال جمله ذیل این سخن که می‌فرماید «برتر از آنم که در دل داری» در واقع کرامتی است از سوی امام علیه السلام که باطن و درون مخاطب خود را می‌خواند و می‌داند او منافقانه تعریف و تمجید می‌کند و در دلش حتی صفات واقعی امام علیه السلام را نیز قبول ندارد.

در روایات اسلامی نیز مذمت زیادی در مورد مداحان و مبالغه‌گران در مدح و ستایش آمده است. از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «إِذَا لَقَيْتُمُ الْمَدَّاحِينَ فَاحْثُوا فِي وُجُوهِهِمُ التُّرَابَ؛ هنگامی که مداحان را ملاقات کردید خاک در صورتشان بپاشید» کنایه از این که از کار آنها برائت و بیزاری جوئید و اجازه ادامه سخن به آنها ندهید.^۱

در حدیث دیگری می‌خوانیم که مردی ستایش مبالغه‌آمیزی درباره شخص دیگری در محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تُسْمِعُهُ فَتَهْلِكُهُ لَوْ سَمِعَكَ لَمْ يُفْلَحْ؛ آنچه را گفתי به گوش او نرسان که سبب هلاکت او می‌شود و اگر مدح مبالغه‌آمیز تو را بشنود هرگز رستگار نخواهد شد».^۲

در فرمان مالک اشتر نیز همین مطلب به صورت جامع‌تری آمده است آنگاه که امام علیه السلام فرمود: «ثُمَّ رَضُّهُمْ عَلَى الْأَيُّطْرُوكِ وَلَا يَبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْأَيْطْرَاءِ تُخْذِلُ الزَّهْوَ وَتُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ؛ سپس آنها را طوری تربیت کن که از تو ستایش بی‌جا نکنند (و از تملق و چاپلوسی بپرهیزند. نیز) تو را نسبت به اعمال نادرستی که انجام نداده‌ای تمجید ننمایند، زیرا مدح و ستایش فراوان عجب و خودپسندی به بار می‌آورد و انسان را به کبر و غرور نزدیک می‌سازد». متأسفانه در هیچ‌یک از کتبی که ما دیده‌ایم سخنی در این باره که آن شخص در مقام افراط در ثنا چه گفت که امام برآشفته نیامده است و اگر عین آن کلام نقل می‌شد می‌توانستیم قضاوت کنیم که افراط در مدح بوده است یا تواضع امام.

۱. سنن ابن داود مطابق نقل میزان الحکمه، ج ۹، ص ۳۷۸۵. شبیه همین معنا در منابع معروف پیروان اهل بیت از جمله من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۱ آمده است.

۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۶۵۲، ح ۸۳۳۹.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَاً، وَأَكْثَرُ وِلْدَاً.

امام علیؑ فرمود:

باز ماندگان شمشیر، دوام و بقایشان فزون تر و فرزندانشان بیشترند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که پیش از سید رضی این کلام پر بار را نقل کرده‌اند ابن عبد ربّه در عقد الفرید در باب توقیعات الخلفا است؛ ولی به جای اُبْقَا عَنْ مَاءٍ ذکر کرده است و جاحظ نیز آن را در کتاب البیان و التبیین آورده و نیز ابن قتیبّه در عیون الاخبار و آنها غالباً تأیید کرده‌اند که تاریخ نشان داده طوائفی از مسلمین که دشمنان عده زیادی از آنها را کشته‌اند باقی ماندگان به سرعت فزونی یافتند و عدد کثیری را تشکیل دادند که نمونه آنم آل ابی طالب است که با شهادت عدد کثیری از فرزندان آنها چنان نمو و رشد کرده‌اند که جهان را گرفته‌اند. (با اقتباس از مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۱).

شرح و تفسیر

نسل پر بار

امام علیؑ در این کلام حکمت آمیز خود به نکته پیچیده‌ای اشاره کرده که شارحان در تفسیر آن به زحمت افتاده‌اند می‌فرماید: «باز ماندگان شمشیر دوام و بقایشان زیادت‌ر و فرزندان‌شان بیشتر است»؛ (بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا، وَأَكْثَرُ وُلْدًا).

اشاره به طوایفی است که دشمنان بی‌رحمانه از آنها قربانی گرفتند؛ ولی باقی ماندگان‌شان بقای بیشتر دارند و فرزندان‌شان فزون‌تر خواهند بود.

همان‌گونه که در ذکر سند این کلام حکمت آمیز گفته شد تجربه‌های تاریخی این حقیقت را تأیید و مورخان به طوایفی اشاره کرده‌اند که عدد کثیری از آنها کشته شد ولی چندان نگذشت که فرزندان‌شان به طور چشمگیری فزونی یافتند. نمونه بارز آن - چنان که گفتیم - فرزندان امیر مومنان علیؑ بودند که بنی‌امیه آنها را هر جا یافتند از دم شمشیر گذراندند و بنی‌عباس نیز بی‌رحمانه از آنها قربانی گرفتند ولی نسل آنها به قدری فزونی یافته که بحمدالله در تمام بلاد عدد کثیری از آنها دیده می‌شود.

درباره اینکه چه رابطه‌ای میان آن کشتار بی‌رحمانه و فزونی باقی‌ماندگان است بعضی از شارحان مانند «ابن میثم» معتقدند که رابطه طبیعی در میان این دو نمی‌توان یافت تنها عنایات الهیه و الطاف خداوندی است که به چنین مظلومانی

چنان برکتی در نسل می‌دهد.

بعضی دیگر مانند مرحوم کمره‌ای در شرح این عبارت آن را اشاره به مسئله انتخاب اصلح که نتیجه تنازع بقاست می‌دانند وی می‌گوید: به هنگام تنازع بقا (درگیری‌هایی که در میان افراد و قبائل برای ادامه حیات رخ می‌دهد) آنها که قوی‌ترند باقی می‌مانند و آنها که ضعیف‌ترند کشته می‌شوند و قوی‌ترها نسل پربارتر و زاد و ولد بیشتری دارند، از این رو جمله «أَقْوَىٰ عَدَدًا وَ أَكْثَرُ وُلْدًا» در مورد آنها صادق است.

ولی تفسیر روشن‌تری برای کلام امام علیه السلام می‌توان گفت که رابطه طبیعی صدر و ذیل آن را روشن می‌سازد و آن این‌که اقوامی که شهید و قربانی می‌دهند بازماندگانشان در نظر توده‌های مردم عزیز و شریف می‌شوند و به همین دلیل مردم دوست دارند از آنها داماد بگیرند و به آنها عروس بدهند و همین سبب می‌شود که زاد و ولد آنها فزونی یابد. به تعبیر دیگر ارتباط سببی با آنها مایه افتخار و اعتبار است و همین امر موجب می‌شود که مردم برای برقرار ساختن چنین رابطه‌ای تلاش و کوشش کنند. ما در عصر و زمان خود نیز می‌بینیم که یکی از امتیازاتی که به هنگام خواستگاری برای عروس یا داماد ذکر می‌کنند این است که می‌گویند از خانواده شهداست تا طرف مقابل به ازدواج به این خانواده ترغیب شود.

البته جمع میان تفسیرهای بالا امکان‌پذیر است، هر چند تفسیر اخیر مناسب‌تر است.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ تَرَكَ قَوْلَ «لَا أُدْرِي» أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که جمله «نمی‌دانم» را ترک کند مواضع آسیب‌پذیر خود را در معرض ضربه‌های خطرناک (مخالفان) قرار داده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکمت‌آمیز را آمدی در غررالحکم به عین این عبارت آورده است البته او از کسانی است که بعد از مرحوم سید رضی می‌زیسته ولی جاحظ که قبل از وی می‌زیسته آن را در کتاب البیان و التبیین از ابن عباس با کمی تفاوت نقل کرده است و از آنجا که ابن عباس از شاگردان خاص امیرمؤمنان علیؑ است به نظر می‌رسد آن را از آن اقیانوس علم گرفته است به خصوص این‌که در روایتی از ابن عباس می‌خوانیم: «دانش رسول خدا از خدا و دانش علی از دانش پیامبر است و دانش من از دانش علی است و علم من و علم اصحاب پیامبر در مقابل علم علیؑ نیست جز مانند قطره در هفت دریا». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۲).

شرح و تفسیر

خطرات ترک «نمی دانم»

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه سخنی را که در حکمت ۸۲ آمده بود به صورت جالب دیگری بیان می کند و می فرماید: «کسی که جمله «نمی دانم» را ترک کند مواضع آسیب پذیر خود را در معرض ضربه های خطرناک (مخالفان) قرار داده است»؛ «مَنْ تَرَكَ قَوْلَ «لَا أَدْرِي» أَصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ».

اشاره به این که با این کار خود را به هلاکت می افکند و این هلاکت ممکن است جنبه دنیوی داشته باشد در آنجا که سخنان نسنجیده و خطرآفرین است و یا جنبه اخروی، در آنجا که سخنانش لطمه به حیثیت و آبروی اشخاص وارد می کند یا مردم را به گمراهی می کشاند.

«مقاتل» جمع «مقتل» است. ارباب لغت آن را به موضعی از بدن که اگر ضربه بر آن وارد شود حیات انسان به مخاطره می افتد تفسیر کرده اند؛ مانند سر و سینه و امثال آن.

ابن ابی الحدید در شرح این سخن حکیمانه داستان جالبی از بوذرجمهر نقل می کند که زنی نزد او آمد و از مسئله ای سؤال کرد. بوذرجمهر گفت: نمی دانم. زن عصبانی شد. گفت: پادشاه هر سال آلف و الوفی به تو می دهد که بگویی نمی دانم؟ بوذرجمهر گفت: آنچه را به من می دهد در برابر چیزهایی است که می دانم و اگر می خواست در برابر آنچه نمی دانم چیزی به من بدهد تمام

بیت‌المال او نیز کفایت نمی‌کرد (اشاره به این که مسائلی را که ما نمی‌دانیم بسیار بیشتر از آن است که می‌دانیم).

نیز از بعضی فضلا نقل می‌کند که اگر کسی در برابر چیزهایی که نمی‌داند بگوید: نمی‌دانم، او را تعلیم می‌دهیم تا بداند و اگر بگوید: می‌دانم، امتحانش می‌کنیم تا بگوید نمی‌دانم (و رسوا شود).^۱

شبهه این سخن را مرحوم مغنیه در فی ظلال نهج البلاغه از کتاب «الحکمة الخالده» نقل می‌کند که دانشمندی می‌گفت: گفتن «لا أدري» (نمی‌دانم) را یاد بگیرید، چرا که اگر بگویید نمی‌دانم به شما تعلیم می‌دهند تا بدانید و اگر بگویید می‌دانم از شما سؤال می‌کنند و نمی‌دانید و رسوا می‌شوید. سپس می‌افزاید: احدی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله ادعا نکرد که همه چیز را می‌داند و به طور مطلق نگفت: «سلونی» (از من پرسید) به جز علی بن ابی طالب علیه السلام.^۲

در همین رابطه ضرب‌المثلی نقل شده است که آن نیز محتوای کلام امام را دارد: «مَقْتُلُ الرَّجُلِ بَيْنَ فَكَيْهٍ» موضع آسیب پذیر انسان در میان دو فک او قرار دارد (یعنی زبان او مایه هلاکت او می‌شود).^۳

مرحوم شوشتری از قتاده (فقیه معروف اهل سنت) نقل می‌کند که روزی ادعا کرد که من هر چه را تا به حال شنیده‌ام یا به حافظه سپرده‌ام هرگز فراموش نکرده‌ام. بعد از این سخن به خدمتکارش گفت: کفش مرا بیاور بپوشم. خدمتکار گفت: کفش شما در پای شماست (وی از آن ادعا و این عمل سخت شرمنده شد).^۴

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۲۳۶.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۶.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۹۰.

۴. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۶، ص ۳۵۹.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

رَأَى الشَّيْخَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلَدِ الْغُلَامِ. وَرُوِيَ «مِنْ مَشْهَدِ الْغُلَامِ».

امام علیؑ فرمود:

رای و تدبیر پیر نزد من بهتر از چالاک‌گی جوان است. در روایت دیگری آمده است: از جنگجویی جوان بهتر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه، این سخن حکیمانه را از کسانی که پیش از سید رضی می‌زیسته‌اند از امیرمؤمنان علیؑ نقل کرده است از جمله ابن عبد ربه در عقد الفرید و جاحظ در کتاب البیان و التبیین و از ابوهلال عسکری در کتاب جمهرة الامثال نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۳).

شرح و تفسیر

اهمیت رأی پیر

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیزش، مقایسه‌ای میان رأی و تدبیر پیران و چالاکی و دلاوری جوانان می‌کند و می‌فرماید: «رأی و تدبیر پیر نزد من بهتر از چالاکی جوان (در میدان نبرد) است. در روایت دیگری آمده است: از جنگجویی جوان بهتر است»؛ (رَأْيُ الشَّيْخِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلْدِ الْغُلَامِ وَرُؤْيٍ «مَنْ مَشَّهَدِ الْغُلَامِ»).

«جَلْد» به معنای چابکی و نیرومندی و «غلام» در اینجا به معنای جوان و «مشهد» در این گونه موارد به معنای میدان جنگ است.

بدیهی است برای پیروزی در نبرد با دشمن در درجه نخست نقشه‌های صحیح لازم است و در درجه بعد دلاوری و چالاکی جنگجویان و به یقین تا نقشه صحیحی نباشد دلاوری‌ها به نتیجه‌ای نمی‌رسد، ازاین‌رو امام علیه السلام می‌فرماید: تدبیر پیران نزد من از شجاعت و چالاکی جوانان بهتر است، زیرا مردان بزرگسالی که سال‌ها میدان‌های نبرد را دیده‌اند و تجربه‌ها آموخته‌اند بر اساس آن تجربه‌ها قادر به تنظیم برنامه صحیح هستند در حالی که جوانان، چنین توانی را ندارند؛ ولی به عکس پیران، دارای قدرت و توانایی جسمی کافی و دلاوری و چالاکی هستند، گرچه هر یک امتیازی دارند؛ ولی پایه اصلی را رأی و تدبیر پیران تشکیل می‌دهد.

تاریخ نیز این کلام حکیمانه را کاملاً تأیید می‌کند مثلاً در جنگ خندق تدبیری که سلمان فارسی در پیشنهاد حفر خندق اندیشید توانست مدینه را از سقوط در چنگال دشمن حفظ کند.

این گفتار حکیمانه در ضمن به جوانانی که نسبت به پیران بی‌اعتنا هستند و خود را کانون همه چیز و پیران را خارج از گردونه اجتماع می‌پندارند هشدار می‌دهد که به بزرگسالان احترام بگذارید و خود را از تجارب آنها بی‌نیاز ندانید. به گفته ابو الطیب:

الرَّأْيُ قَبْلَ شُجَاعَةِ الشَّجْعَانِ هُوَ أَوَّلُ وَهْيِ الْمَحَلِّ الثَّانِي
فَإِذَا هُمَا اجْتَمَعَا لِنَفْسٍ مَرَّةً بَلَغَتْ مِنَ الْعُلْيَاءِ كُلِّ مَكَانٍ

علم و تجربه پیش از شجاعت شجاعان است آن اول است و این در محل دوم قرار دارد.

ولی هنگامی که هر دو با هم برای شخص نیرومندی جمع شوند به بالاترین محل صعود می‌کنند.^۱

ابن ابی‌الحدید بعد از ذکر شعر بالا نصیحتی از یکی از سلاطین به فرزندش نقل می‌کند که می‌گفت: فرمانده لشکر خود را جوان مغرور و کم‌تجربه‌ای انتخاب نکن و نه پیر از کار افتاده‌ای را که گذشت روزگار از عقلش کاسته، چنان که گذشت عمر جسمش را ضعیف کرده. بر تو باد که بزرگسالان پرتجربه را برگزینی.^۲

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۳۲.

۲. همان.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ وَمَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ.

امام علیؑ فرمود:

در شگفتی از کسی که نومید می شود در حالی که استغفار با اوست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکیمانه را پیش از مرحوم سید رضی، مبرد در کتاب کامل و ابن عبد ربه در عقد الفرید و ابن قتیبه در عیون الاخبار و بعد از سید رضی، شیخ طوسی آن را با تفاوتی در امالی آورده است که نشان می دهد از مصدر دیگری گرفته اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۳).

شرح و تفسیر

نومیدی چرا؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود راه امیدواری را به روی همه گنهکاران گشوده است می فرماید: «در شکفتن از کسی که نومید می شود در حالی که استغفار با اوست»؛ (عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنُطُ وَمَعَهُ الْاِسْتِغْفَارُ).

اشاره به این که خداوند درهای توبه و استغفار را به روی بندگانش گشوده و آنها را به رحمت خود امیدوار ساخته است و فرمود: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اَسْرَفُوا عَلَى اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ ای بندگانی که راه اسراف به خود را درپیش گرفته اید و مرتکب گناهان شده اید از رحمت خداوند مأیوس نشوید، چرا که او همه گناهان (توبه کنندگان) را به یقین او آمرزنده مهربان است».^۱

«يَقْنُطُ» از ماده «قنوط» به معنای ناامیدی است و می دانیم یأس از رحمت خدا بالاترین گناهان است، زیرا کسی که از رحمت حق مأیوس شود از هیچ گناهی ایایی ندارد، چون می گوید: آب از سر من گذشته و من غرق شده ام چه یک قامت چه صد قامت. نومیدی خطرناک ترین راه نفوذ شیطان در دل آدمی است که او را آلوده هر گونه گناه می کند، لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که لقمان به فرزندش چنین می گفت: «خَفِ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ خَيْفَةً لَوْ جِئْتَهُ بِبِرِّ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ وَارْحُ

اللَّهُ رَجَاءٌ لَوْ جِئْتَهُ بِذُنُوبٍ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ؛ از خداوند آن گونه بترس که اگر تمام عبادات و اعمال نیک جن و انس را انجام داده باشی امکان دارد به سبب لغزشی تو را مجازات کند و آن قدر به رحمت خدا امیدوار باشد که اگر تمام گناه جن و انس را کرده باشی امکان دارد تو را (به موجب توبه و استغفار و امر خیری) رحمت کند.^۱ قرآن مجید نیز با صراحت می گوید: «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»؛ از رحمت خدا تنها کافران مأیوس می شوند.^۲

شایان توجه است که ابن ابی الحدید در شرح این کلام سخنی با نظر موافق از ربیع بن خثعم نقل می کند که بسیار نادرست به نظر می رسد و آن اینکه او می گفت: هیچ کس نگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» چرا که ممکن است دروغ و گناه باشد اگر به آن عمل نکند، و به جای آن بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ تَبَّ عَلَيَّ» (خدایا مرا ببخش و به سوی من باز گرد (و رحمت خود را فرو فرست).

این سخن با تعبیرات زیادی که به عنوان استغفار در دعاها وارد شده سازگار نیست. اضافه بر این در قرآن امر به استغفار شده از جمله در داستان نوح می خوانیم: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا»^۳ و در آیات متعدد دیگری نیز همین تعبیر دیده می شود. گویی ربیع بن خثعم آشنایی چندانی با این آیات قرآنی نداشته است. افزون بر این، اگر انسان واقعاً به سوی خدا باز نگردد و از او طلب غفران نکند چگونه ممکن است خداوند به سوی او برگردد و او را مشمول رحمت کند؟ آیا می توان گفت: خدایا! ما گناه را ادامه می دهیم اما تو ما را ببخش! ما از تو دور می شویم ولی تو به ما نزدیک شو؟! چه گفتار بی اساسی! کوتاه سخن اینکه هیچ گونه تفاوتی میان «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» و «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» نیست.

۱. کافی، ج ۳، ص ۶۷، ح ۱.

۲. یوسف، آیه ۸۷.

۳. نوح، آیه ۱۰.



وَحَكَى عَنْهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: كَانَ فِي الْأَرْضِ
أَمَانَانِ مِنَ عَذَابِ اللَّهِ، وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا، فَدُونَكُمْ الْأَخْرَ فْتَمَسَّكُمْ بِهِ: أَمَّا الْأَمَانُ
الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَأَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَالِاسْتِغْفَارُ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ.

ابوجعفر محمد بن علی الباقر عليه السلام از آن حضرت نقل کرده است که فرمود:
«در زمین دو امان (دو وسیله نجات) از عذاب الهی بود که یکی از آنها برداشته
شد دومی را دریابید و به آن چنگ زنید؛ اما امانی که برداشته شد وجود رسول
الله صلى الله عليه وآله بود (که خداوند به برکت وجود او هرگز عذابی بر این امت نازل نکرد، ولی
او از میان ما رفت) و امانی که باقی مانده «استغفار» است، همان گونه که خداوند
متعال می فرماید: «تا تو در میان آنها هستی خداوند آنان را عذاب نمی کند و تا
آنان نیز از گناهان خود استغفار می کنند، خداوند عذابشان نخواهد کرد».^۱

۱. سند گفتار حکیمانہ:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که مرحوم طبرسی این حدیث را با تفاوت آشکاری از امام
امیرالمؤمنین عليه السلام نقل کرده است و این نشان می دهد که از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته و همچنین
فتال نیشابوری در کتاب روضة الواعظین با مقداری اضافه و کم نسبت به نهج البلاغه آورده است. همین گونه

به گفته مرحوم سید رضی: «این استنباط امام یک نمونه از بهترین استفاده‌ها و لطیف‌ترین استنباط‌ها از آیات قرآن کریم است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَهَذَا مِنْ مَخَاسِنِ الْإِسْتِخْرَاجِ وَلَطَائِفِ الْإِسْتِنْبَاطِ).

→ سبط بن جوزی در تذکرة الخواص سپس می‌افزاید: فخر رازی در تفسیرش آن را از «ابن عباس» نقل کرده در حالی که معلوم است «ابن عباس» علم خود را - به تصریح خودش - از علوم امیر مؤمنان اخذ کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۵).

شرح و تفسیر

دوامان از عذاب الهی

مرحوم سید رضی این گفتار حکیمانه امیر مؤمنان علی علیه السلام را به توسط فرزندزاده گرامی اش امام باقر علیه السلام نقل کرده می گوید: ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام از آن حضرت چنین نقل کرده است که فرمود: «در زمین دو امان و وسیله نجات از عذاب الهی بود که یکی از آنها برداشته شد دومی را دریابید و به آن چنگ زنید»؛ (وَحَكَى عَنْهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانَانِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا، فَدُونَكُمْ الْآخَرَ فْتَمَسَّكُوا بِهِ).

آنگاه امام علیه السلام به شرح این دو بر اساس استنباطی که از یکی از آیات قرآن مجید کرده می پردازد و می فرماید: «اما امانی که برداشته شد وجود رسول الله صلی الله علیه و آله بود (که خداوند به برکت وجود او هرگز عذابی بر این امت نازل نکرد؛ ولی او از میان ما رفت) و امانی که باقی مانده استغفار است، همان گونه که خداوند متعال می فرماید: «تا تو در میان آنها هستی خداوند آنها را عذاب نمی کند و تا آنان نیز از گناهان خود استغفار می کنند خداوند عذابشان نخواهد کرد»؛ (أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَالْإِسْتِغْفَارُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ).

به گفته مرحوم سید رضی «این استنباط امام یک نمونه از بهترین استفاده ها و لطیف ترین استنباطها از آیات قرآن کریم است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَهَذَا مِنْ

مَخَاسِنِ الْإِسْتِخْرَاجِ وَالطَّائِفِ الْإِسْتِثْبَاطِ).

هنگامی که به عقل و خرد خویش رجوع کنیم نیز آنچه را که در این آیه مبارکه آمده و استنباطی را که امام علیه السلام از آن کرده درمی یابیم. پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله مطابق آیه شریفه **﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾**^۱ رحمتی برای تمام جهانیان بود چگونه ممکن است این کانون رحمت الهی در میان امت باشد و خدا آنها را عذاب کند. از سویی دیگر، استغفار یکی از وسایل جلب رحمت خداست، زیرا خودش بندگان را دعوت به استغفار کرده و وعده غفران و آمرزش داده و فرمود: **﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾**؛ ای بندگان که راه اسراف به خود را درپیش گرفته اید و مرتکب گناهان شده اید از رحمت خداوند مأیوس نشوید، چرا که او همه گناهان (توبه کنندگان) را به یقین او آمرزنده مهربان است.^۲

بنابراین بعد از رحلت پیغمبر خدا و رفتن آن حضرت به دیار باقی مسلمانان می توانند خود را به وسیله توبه و انابه و استغفار از عذاب الهی مصون دارند و امام علیه السلام با استنباطی که در بالا آمد راه را به آنها نشان داده و بر آن تأکید ورزیده است.

ایشان نه تنها می توانند از عذاب الهی در امام بمانند بلکه با استغفار درهای رحمت و نعمت و سعادت را می توانند به روی خود بگشایند. همان گونه که در سوره «نوح» آمده است: **﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا﴾**؛ من به آنها گفتم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید او بسیار آمرزنده است تا باران های پربرکت آسمان را پی در پی بر شما بفرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان

۱. انبیا، آیه ۱۰۷.

۲. زمر، آیه ۵۳.

کمک کند و باغ‌های سرسبز و نهرهای جاری در اختیار تان قرار دهد.^۱
 مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود می‌گوید: ضمیر در «لِيُعَذِّبَهُمْ» به اهل مکه بر می‌گردد و منظور از «استغفار» در این آیه ترک شرک و روی آوردن به اسلام است، بنابراین معنای آیه این است که «خداوند اهل مکه را مادامی که پیغمبر در میان آنهاست عذاب نمی‌کند و بعد از او نیز اگر ایمان به رسالت آن حضرت بیاورند مجازات نخواهد کرد».^۲

به نظر می‌رسد که مرحوم مغنیه مفهوم آیه را محدود کرده است، زیرا ظاهر آیه با توجه به این که - در سوره «انفال» که از سوره‌هایی است که در مدینه نازل گردیده وجود دارد - همه مسلمانان را شامل می‌شود نه فقط اهل مکه را همچنین استغفار نیز معنای وسیعی دارد که هم گناه شرک و هم گناهان دیگر را در بر می‌گیرد و می‌دانیم بسیاری از عذاب‌های اقوام پیشین به سبب گناهی بود که غیر از شرک انجام می‌دادند؛ مانند عذاب قوم لوط.
 بنابراین، آیه مفهوم وسیعی دارد که همه مسلمانان در هر زمان را شامل می‌شود و استغفار نیز هرگونه توبه از گناه است.

قابل توجه این که در آیه بعد از این آیه در سوره «انفال» می‌خوانیم: «وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ چرا خدا آنها را مجازات نکند با این که آنها (مؤمنان را از عبادت کردن در کنار) مسجدالحرام جلوگیری می‌کنند در حالی که آنها سرپرست آن نیستند؛ سرپرست آن فقط پرهیزگارانند؛ ولی بیشتر آنها نمی‌دانند».^۳

۱. نوح، آیه ۱۰-۱۲.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷.

۳. انفال، آیه ۳۴.

بعضی - مانند ابن ابی الحدید - چنین پنداشته‌اند که این آیه در سال حدیبیه (سال ششم) که کفار مکه پیغمبر را از زیارت خانه خدا باز داشتند نازل شده و بعداً به هنگام جمع آوری قرآن و ترتیب آن به وسیله اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله در اینجا جای داده شده است.

در حالی که این سخن از دو جهت اشتباه است: اولاً جلوگیری مشرکان از زیارت مسلمانان نسبت به خانه خدا تنها در سال حدیبیه نبود پیش از این نیز چنین بود و ثانیاً قرآن در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت کنونی جمع آوری شد و اصحاب بر رسول الله صلی الله علیه و آله خواندند.^۱

۱. شرح بیشتر در این باره را در تفسیر نمونه ذیل آیات سوره حمد در جلد اول مطالعه فرمایید.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ، وَمَنْ
أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَا، وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ
وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند خداوند میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد، و کسی که امر آخرتش را اصلاح کند خداوند امر دنیایش را اصلاح می‌کند و کسی که در درون وجودش واعظی داشته باشد خداوند حافظی برای او قرار خواهد داد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که قبل از مرحوم سید رضی این کلام حکمت‌آمیز را از امام نقل کرده‌اند، شیخ صدوق است که هم در کتاب خصال و هم در کتاب امالی با ذکر سند آورده است. مرحوم شیخ کلینی نیز در روضه کافی با همان عبارت شیخ صدوق آورده، هرچند روایت آن متفاوت و متن آن با آنچه در نهج البلاغه آمده کمی متفاوت است. مرحوم برقی نویسنده کتاب المحاسن نیز صدر روایت را آورده. از علمای اهل سنت نیز ابن جوزی در کتاب تذکره آن را با تفاوتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۵ و ۸۶).
در کتاب تمام نهج البلاغه این کلام حکمت‌آمیز با مقداری تفاوت از کتاب جعفریات که پیش از مرحوم سید رضی تدوین شده نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۶۰۰).

شرح و تفسیر

راه اصلاح و به سامان رسیدن امور

امام علیؑ در این کلام نورانی که در واقع مرگب از سه جمله است به سه امر مهم اشاره می‌کند و می‌فرماید: «کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند خداوند میان او و مردم را اصلاح می‌کند و کسی که امر آخرتش را اصلاح کند خداوند امر دنیايش را اصلاح خواهد کرد و کسی که در درون وجودش واعظی داشته باشد خداوند حافظی برای او قرار خواهد داد»؛ (مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ، وَمَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ، وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ).

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که بزرگان علما در گذشته هنگامی که نامه‌ای به یکدیگر می‌نوشتند غالباً از این سه جمله حکیمانه، در نامه خود بهره می‌گرفتند و به راستی سزاوار است که با آب طلا نوشته شود و همه روز انسان بر آن نظر بیفکند.

در اینکه رابطه میان نتیجه‌های سه‌گانه‌ای که در این کلمات حکمت‌آمیز آمده و مقدمات آن، رابطه‌ای طبیعی و منطقی است یا روحانی و معنوی شارحان نهج البلاغه راه‌های مختلفی را پیموده‌اند؛ ولی می‌توان گفت: هم رابطه الهی و معنوی است و هم رابطه منطقی.

زیرا کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند؛ یعنی در برابر هر امری قرار

می‌گیرد نخست نگاه کند که رضای خدا در چیست و آن را برگزیند، چنین کسی به یقین مشمول عنایات الهی قرار می‌گیرد و خداوند رابطه او را با مردم سامان می‌بخشد. اضافه بر این اصلاح رابطه با خدا مستلزم صدق و امانت و راستی است. کسی که صدق و امانت و راستی پیشه کند به یقین مردم به او علاقه‌مند می‌شوند و امین مردم خواهد بود و به او اعتماد می‌کنند و مشکلی با او نخواهند داشت.

همچنین کسی که امر آخرت خویش را اصلاح کند؛ یعنی اوامر الهی را اطاعت و نواهی او را ترک گوید مشمول لطف خداوند خواهد شد؛ خداوند کار دنیای او را نیز سامان می‌دهد. افزون بر این، اصلاح امر آخرت به تقوا و پرهیزگاری است و به یقین انسان‌های با تقوا در زندگی مادی خود نیز موفق خواهند بود، زیرا راه خلاف در پیش نمی‌گیرند؛ به کسی ظلم و ستم نمی‌کنند، همه با او مهربان هستند و او نیز با همه مهربان.

نیز کسی که واعظ نفسانی؛ یعنی وجدان بیدار و تقوای درونی داشته باشد که در برابر گناهان به او هشدار دهد، لطف پروردگار بر او سایه خواهد افکند و او را از گزند حوادث محفوظ می‌دارد. اضافه بر این شخصی که چنین واعظی درونی دارد از امور خطرناک می‌پرهیزد و چنین کسی از گزند حوادث محفوظ خواهد بود.

بنابراین رابطه این سه امر با آن سه نتیجه هم رابطه معنوی است و هم رابطه منطقی و طبیعی.

این سخن را با حدیثی از امام باقر علیه السلام که مرحوم کلینی در اصول کافی آورده پایان می‌دهیم. مطابق این حدیث امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل چنین فرموده است: «وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظْمَتِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْتِرُهُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَى نَفْسِهِ إِلَّا كَفَفْتُ عَلَيْهِ ضِعَّتَهُ وَضَمَمْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ رِزْقَهُ

وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَّرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ؛ به عزت و جلال و عظمت و نورانیت و علو مقامت سوگند یاد می‌کنم که هیچ بنده مؤمنی خواسته مرا بر خواسته خود در چیزی از امور دنیا مقدم نمی‌شمرد مگر این‌که من بی‌نیازی او را در دل او و همّت او را در آخرتش و آسمان‌ها و زمین را ضامن روزی او قرار می‌دهم و برای او از تجارت هر تاجری بهتر خواهم بود.^۱

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يَقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْيِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ.

امام علیؑ فرمود:

فقیه و بصیر در دین در حدّ کمال کسی است که مردم را از رحمت الهی نومید نسازد و از لطف او مأیوس نکند و از مجازات‌های او ایمن ننماید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکیمانه را پیش از مرحوم سید رضی شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار و ابن شعبه در تحف العقول و مرحوم کلینی در کافی آورده‌اند و از کتب اهل سنت در حلیة الاولیاء نوشته ابونعیم اصفهانی ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۷).
در کتاب تمام نهج البلاغه، بخش اول این کلام را از کنز العمال و تاریخ مدینة دمشق نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۳۱۱).

شرح و تفسیر

فقیه کامل

امام علیه السلام در حقیقت در این کلام پربار خود مسئله تعادل خوف و رجا را به صورت جدیدی مطرح می‌کند و می‌فرماید: «فقیه و بصیر در دین در حد کمال کسی است که مردم را از رحمت الهی نومید نکند و از لطف او مأیوس نسازد و از مجازات‌های او ایمن ننماید»؛ (الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤَيِّسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ).

منظور از «فقیه» در این کلام حکمت‌آمیز فقیه اصطلاحی یعنی عالم به احکام فرعیه دین نیست، بلکه فقیه به معنای لغوی و به معنای وسیع کلمه است یعنی عالم دینی و «كُلُّ الْفَقِيه» به معنای عالم کامل از هر جهت است.

تعبیرات سه‌گانه‌ای که امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به کار برده در واقع از آیات قرآن گرفته شده است: جمله «مَنْ لَمْ يُقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ؛ کسی که مردم را از رحمت الهی مأیوس نکند» برگرفته از این آیه است: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ ای بندگانی که راه اسراف به خود را درپیش گرفته‌اید و مرتکب گناهان شده‌اید از رحمت خداوند مأیوس نشوید، چرا که او همه گناهان (توبه‌کنندگان) را به یقین او آمرزنده مهربان است»^۱.

و جمله «وَلَمْ يُؤْيِسْهُمْ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» بر گرفته از کلام یعقوب است که به فرزندان خود می‌گوید: «اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَبْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»؛ بروید و در جستجوی یوسف و برادرش باشید و از رحمت الهی مأیوس نشوید چون از رحمت الهی جز قوم کافر مأیوس نمی‌شوند.^۱

جمله سوم بر گرفته از این آیه شریفه است که می‌فرماید: «أَقَامِنَا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»؛ آیا آنها از مجازات الهی خود را در امان دیدند (مکر در این‌گونه موارد به معنای عذاب غافلگیرانه است) و تنها جمعیت زیانکاران خود را از عذاب الهی در امان می‌دانند.^۲

در این‌که چه تفاوتی میان جمله اول و دوم است که هر دو سخن از امیدواری به رحمت خدا می‌گویند بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند: جمله نخست اشاره به رحمت خدا در قیامت و جمله دوم اشاره به رحمت الهی در دنیا است. (همان‌گونه که در داستان یعقوب و یوسف آمده است).^۳

نکته

دو بال خوف و رجا

همیشه برای رسیدن به مقصد باید از دو نیرو استفاده کرد: نیروی محرک و نیروی باز دارنده؛ به کمک نیروی محرک، حرکت آغاز می‌شود و هرچه قوی‌تر باشد سرعت بیشتری به خود می‌گیرد؛ اما نیروی باز دارنده برای حفظ تعادل و پیشگیری از خطرات مخصوصاً در مسیرهای پرخطر ضرورت دارد. آنچه به

۱. یوسف، آیه ۸۷.

۲. اعراف، آیه ۹۹.

۳. توضیح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۰.

طور ساده در اتومبیل‌ها می‌بینیم در وجود پیچیده انسان نیز حاکم است. انسان برای کمال و قرب الی الله آفریده شده و انگیزه‌های لازم در درون و بیرون وجودش به وسیله انبیا و اولیا و تعلیمان آسمانی آماده شده است. از سوی دیگر هوای نفس و وسوسه‌های شیطانی او را پیوسته به خود مشغول می‌دارد تا از مسیر منحرف گردد یا در پرتگاه سقوط کند. نیروی بازدارنده برای پیشگیری از این خطرات است. همه پیامبران بشیر و نذیر بودند و همه کسانی که خط آنها را ادامه می‌دهند نیز از این دو امر برخوردارند.

این همان مسئله خوف و رجاست که به عنوان دو بال برای پرواز در آسمان سعادت و قرب الی الله معرفی شده و حتی در روایات تصریح شده است که هیچ یک از این دو نباید بر دیگری فزونی یابد، زیرا اگر خوف، فزونی یابد انسان به سوی یأس کشیده می‌شود و آدم مأیوس گرفتار انواع گناهان خواهد شد، زیرا فکر می‌کند کار از کار گذشته و پرهیز از گناه و انجام طاعات نتیجه‌ای ندارد. به عکس، اگر امید او فزونی یابد نسبت به ارتکاب گناهان بی تفاوت می‌گردد.

در روایتی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «لَوْ تَعْلَمُونَ قَدَرَ رَحْمَةِ اللَّهِ لَا تَكْتُمُ عَلَيْهَا وَمَا عَمِلْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا وَلَوْ تَعْلَمُونَ قَدَرَ غَضَبِ اللَّهِ لَطَنَنْتُمْ بِأَنْ لَا تَنْجُوا؛ اگر اندازه رحمت الهی را می‌دانستید چنان بر آن تکیه می‌کردید که هیچ عمل خوبی جز به مقدار کم انجام نمی‌دادید و اگر اندازه غضب الهی را می‌دانستید گمان می‌کردید که هرگز راه نجاتی برای شما نیست»^۱.

در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم که می‌فرمود: پدرم می‌گفت: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورَانِ نُورٌ خَفِيفٌ وَنُورٌ رَجَاءٍ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَلَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا؛ هیچ بنده مؤمنی نیست مگر این که در قلب او دو نور است: نور خوف و نور رجاء؛ اگر این را وزن کنند چیزی فزون بر

آن ندارد و اگر آن را وزن کنند چیزی فزون بر این ندارد»^۱.
 در حدیث دیگری که در غررالحکم از امام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است
 می‌خوانیم: «خَفَّ رَبِّكَ خَوْفًا يَشْغُلُكَ عَنْ رَجَائِهِ وَارْجُهُ رَجَاءَ مَنْ لَا يَأْمَنُ خَوْفَهُ؛
 چنان از پروردگارت خائف باش که تو را از رجا باز دارد و چنان به او امیدوار
 باش که تو را از خوف باز ندارد»^۲.

به همین دلیل در تمام جوانب بشری در کنار تشویق تنبیه و در کنار تنبیه
 تشویق است.

بر همین اساس در کلام حکمت‌آمیز بالا فقیه واقعی و کامل کسی شمرده شده
 که نه مردم را از رحمت خدا مأیوس دارد و نه آنها را از مجازات الهی
 ایمن سازد.

۱. کافی، ج ۳، ص ۶۷، ح ۱.

۲. غررالحکم، ص ۱۹۱، ح ۳۷۱۳.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمِ.

امام علیؑ فرمود:

این قلب‌ها همچون بدن‌ها ملول و افسرده می‌شوند برای رفع ملالت آنها لطائف حکمت‌آمیز را انتخاب کنید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را جاحظ در رساله نفی التشبیه و ابن عبد ربه در کتاب عقد الفرید آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۷) و هر دو نفر قبل از مرحوم سید رضی می‌زیستند. قابل توجه این‌که عین این کلام حکمت‌آمیز در شماره ۱۹۷ تکرار شده است و نشان می‌دهد که مرحوم سید رضی کلمات قصار را با فواصل زمانی جمع‌آوری کرده به گونه‌ای که به هنگام نوشتن حکمت ۱۹۷ فراموش کرده که در حکمت ۹۱ آن را بعینه آورده است.